Adab. Kabul
Vol.2, No.3-4, Hut 1333
March (February 1955)

Ketabton.com

مجله سه ماهه

مضامین و نویسندگان این شماره

		صفحه
۱ـ تشکر	اداره	
۲ـ پایان سال دوم مجله ادب	«	الف
۳ـ سنجش پیشرفتهای تربیوی شاگران دراعتلای اقتصادی واجتماعی افغانستان		ب
	میرامان الدین انصاری	۱
٤ـ غزل	استاد ملک الشعراء بیتاب	۲۵
۵ـ تاریخ و کیفیت تطور سجع در زبان عربی وفارسی	جاوید	۲۶
٦ـ غزل	دکتور انصاری	۵۱
۷ـ ابوریحان البیرونی	عبدالرزاق زهیر	۵۲
۸ـ فن وطب دراسلام	ترجمه غلام‌حسن مجددی	٦۳
۹ـ نکته چند درباره تدریس جغرافیه	« عتیق‌الله معروف	۷۱
۱۰ـ غزل	بیدل	۷٦
۱۱ـ غزل	میرظهورالدین انصاری	۷۷
۱۲ـ یک نظر اجمالی به سبزوار از نقطه تاریخ جغرافیه ورجال	محمدموسی ساکا	۷۸
۱۳ـ دلته اوهلته	پاینده محمد زهیر	۹۱
۱٤ـ عنبر خاکستری	ترجمه محمدعلی میوندی	۹۳
۱۵ـ درباره زلف وزلفین	محمدحیدرژویل	۹۸
۱٦ـ درصفت موی	انتخاب اداره	۱۰۷
۱۷ـ دشاعر وینا	ترجمه محمداسمعیل زاهل	۱۱۲
۱۸ـ غزل	عبدالعفو غرقه	۱۱۵
۱۹ـ تجسس مغلها درافغانستان	احمدعلی معتمدی	۱۱۷
۲۰ـ علل و عوامل شکست ریخت ملوك‌الطوایفی دراروپا آغازنهضت جدید	محمدسرور رحیمی	۱۲۷
۲۱ـ معما	اداره	۱۳۱
۲۲ـ خبرها	«	۱۳۳

(c) ketabton.com: The Digital Library

LIBRARY OF CONGRESS
ISLAMABAD OFFICE
18 APR 2005
6 CONT

ادب

علمی . ادبی

صاحب امتیاز : فاکولتهٔ ادبیات مدیر مسئول : عبدالعفو (غرق)

سال دوم شماره (۳ــ٤) حوت ۱۳۳۳ــ رجب ۱۳۷٤ــ مارچ ۱۹۵۵ نمره مسلسل ٤ـ۵

تشکر

مدیریت مجله ادب از همکاری و حسن رفتار و سلوك نیك کارکنان مطبعه عسکری که در طبع مجله ادب و سائر کتب مربوط به نشرات پوهنځی ادبیات در طول سال ۱۳۳۳ از خود ابراز داشته اند بدین وسیله مراتب امتنان خود را ابلاغ و از خداوند کریم موفقیتهای مزید را برای ایشان میخواهد .

پایان سال دوم مجله ادب

مجله ادب با نشر این شماره سال دوم نشراتی خود را بکمك و معاونت خداوند پاك و همکاریهای قیمتدار و رهنمائیهای قابل قدر استادان و سائر دانشمندان ان این خاك بپایان رسانید .

اما نسبت باقدام به طبع و نشر دو کتاب مفید و قابل توجه دیگر که عبارت از آثار برگزیده از نظم و نثر فارسی و دستور زبان فارسی موء لفه استاد ملك الشعرا بیتاب باشد مدیریت مجله ادب شماره سوم و چهارم خود را در یك مجلد ده چند معمول خدمت قارئین محترم خود عرضه میدارد . و امیدوار است طرف پسند علاقمندان واقع گردد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

مدیریت نشرات پوهنځی ادبیات درقبال نشر مجله ادب موفق بطبع ونشر یکتعداد کتب دیگر نیز درینسال گردیده که همه آن برای استفاده ذوقمندان علم وادب درمدیریت نشرات برای فروش حاضرو آماده وازینقرار است :-

علم تربیه - ترجمه استاد هاشم شایق

علم بدیع - موء لفه استاد ملک الشعراء بیتاب

علم عروض وقافیه - موء لفه استاد ملک الشعرا بیتاب

دستور زبان فارسی - « « « « « «

اداره مجله ادب باز هم منتظر تشویق وحوصله افزائیهای مزید استادان وعلاقمندان خود است تابتواند - سال آینده نیز خدمتیرا که مرام آن است ایفا ودرتنویر افکار افراد این خطه پاک بقدرتوان وقدرت خود کوشیده وبسرمایه معنوی وعلمی شان بیفزاید وضمنا ازارباب قلم واستادان علوم وادبیات درخواست معاونت های بیشتر ازپیشتر مینماید تابا نشرآثارگرانبهای ایشان مجله ادب بعون خدای پاک خوبتر رونق گرفته زیادتر مورد استفاده واقع گردد .

درخاتمه وعده میدهیم سال آینده که مجله ادب قدم به سومین سال تاسیس خود میگذارد مجلات ادب را بهترورنگین تر ازپیش خدمت دوستداران علم ومعرفت تقدیم داشته وهم به نشرکتب مفیده وقیمتداری باهل معارف وط البین دانش خدمتی کده باشیم . ومن الله التوفیق وعلیه التکلان

عبدالعفو - غرق

(c) ketabton.com: The Digital Library

میر امان الدین انصاری

سنجش پیشرفتهای تربیوی

شاگردان در اعتلای اقتصادی واجتماعی افغانستان

مضمون ذیل عین کنفرانسیست که شاغلی انصاری رئیس فاکولته ادبیات بتاریخ ۲۶ دلو ۱۳۳۳ در ورکشاپ تربیوی ایکه در دارالمعلمین افتتاح شده بود ایراد نموده اند .

چون مضمون مذکور را برای ازدیاد معلومات ذوقمندان تعلیم وتربیه ومنسوبین معارف خیلی سودمند یافتیم اینک متن آنرا درینجا درج نموده امیدواریم کمکی باهل علم وتربیه کرده باشیم . (غرقه)

هدف از دائر نمودن ورکشاپ های تربیوی همین است که مسائل غامض وپیچیده تربیوی را از راه مذاکره های باهمی بروشنائی آورده ودر پرتو علم درحل این مسائل ومشکلات سعی ومجاهده بنمائیم .

مطلب از ایراد کنفرانس امروزه ارائه یک سلسله معلوماتی است درباره یکی از مسائل مهمه تربیوی وآن عبارت است از سنجش پیشرفت های تربیوی شاگردان .

نمیدانم شاملین این کانفرانس ویا معلمین ومربیون این کشور به حیث عموم تا کدام اندازه باین نکته قانع ومعترف باشند که تعلیم وتربیه یک ساینس مشخص ومستقل است ومانند دیگر ساینس ها متقاضی مطالعات و تحقیقات منظم میباشد نتائج این تحقیقات ومطالعات دساتیر وقوانینی را بدسترس میگذارد که مربیون ومعلمین درمیدان عمل ازآن استفاده مینمایند این سوال من ازجهتی است که شاید اکثرا ازشما معلمین کدام تربیه مخصوصی برای معلمی ناکرده بوظیفه معلمی داخل شده اید وازآنجا که هنوزهم معلم هستید گویا ازعهده وظیفه تان برآمده وتصور خواهید نمود که معلمی ازهمان مسائل سهل وسطحی است که هر عمرو بکر وزید ازعهده آن برآمده میتوانند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اگر احوال شما در نظر گرفته شود شاید این فرضیه مقرون بحقیقت باشد وواقعاً معلمی کدام تربیه مشکل و مطالعه خاصی را متقاضی نباشد اما اگر درین مسئله اندکی دقیق شویم و یا اگر وسائل و ادوات پیمایش وسنجش بدست میداشتیم ومانند معمار ادواتی از قبیل شاقول، آب ترازه و یا کچ بدسترس ما میبود ومحصولات تربیوی خرد را به سنجش و پیمایش معروض میساختیم غالباً درین محصولات بساکجی ها، کوریها ونارسائی ها را مشاهده میکردیم وآنگاه اعتراف میکردیم که بحیث معلم هنوز هم اصلاح طلب میباشیم وهنوز هم نیازمند مطالعه وتحقیق هستیم تا معلم خوبتر بشویم .

اما متأسفانه این گونه آلات و ادوات پیمایشی فعلا بدسترس ما نیست وحتی به فکر آنهم نیفتاده ایم که چنین امری در ساحه تربیه ضروری وامکان پذیر میباشد.

ازتذکر این نکته مطلب من این نیست که شما معلمین ومربیون را ما خوذ ومقصر معرفی کنم ویا بلیاقت تان خدا ناخواسته اظهار شک وتردید بنمایم حاشا وکلا، شما همگان در راه ارتقای وطن ودرساحه اعتلای علمی ومعنوی این خاك مجاهده کرده ومیکنید و هرکدام بمقدر طاقت وباندازه نیروی جسمی ومعنوی تان در تعمیر این کاخ خشتی گذاشته ومیگذارید. من یقین دارم که انشاءالله نسل آینده این مجاهدات ما وشما را بنظر تقدیر واستحسان خواهد نگریست .

تربیه از همان علوم ومعلمی از همان هنرهای است که اصطلاح سهل ممتنع را بآن اطلاق کرده میتوانیم . شما درین نظریه همگان بامن همنوائی خواهید داشت که همه کس معلمی کرده میتواند وهیچکس معلمی کردن نمیتواند.

این ادعای متناقض من دلایل دارد اکثر از شما ها که بدون طی کردن دارالمعلمین از عهده معلمی برآمده اید علت آن این است که علم زاده تجربه است ودر حقیقت علم وتجربه را میتوان در دو طرف یک معادله قرار داد .

ما وشما که از صنف اول تا اختتام ده یا بیشتر سالهای تعلیم خود با معلم وتعلیم وتعلم سروکار داشته ایم واز بعض معلمین خصایص نیکو واز برخی خصایص ناهنجاری کسب کرده ایم جای تعجب نیست که از عهده معلمی بدر شده میتوانیم .

از طرف دیگر هیچ یک از ما و شما نمیتوانیم بصورت صد فیصد از عهده معلمی برآئیم و اگر هم برآمده بتوانیم خیلی به ندرت خواهد بود و لو که از بزرگترین دارالفنون دنیا دپلوما گرفته باشیم .

این نکته دلالت به آن میکند که معلمی کار آسان نیست دشوارترین کار در زیر این گنبد کبود همانا کار معلمی است .

این امر نباید ما و شما را مایوس ساز د ما و شما در مسلک و کار مقدس خود دامن سعی و عمل را از دست نمیدهیم هر آن کوشش میکنیم طرق و وسائل بهتر و موثرتری را که ناشی از مطالعات و کشفیات علم تربیه است فرا گرفته تخنیک ها و طرز های تدریسی خود را توسط آنها اصلاح کرده میرویم .

یکی از وسائل اصلاح و حاصل نمودن اطمینان از موفقیت ، سنجش پیشرفتهای تربیوی متعلمین است بهر اندازه که متعلمین و شاگردان در هدفهای تربیوی پیشرفت مینمایند به همان اندازه معلمین و اولیای امور مدرسه در تصدی تربیوی موفق میباشند .

در ورقه پروگرام عنوان کانفرانس امروزه را خوانده اید که عبارت میباشد از « سنجش پیشرفت های تربیوی شاگردان برای ترقی اقتصادی و اجتماعی افغانستان » نمیدانم درین باره چه حدس زده باشید که مطلب از سنجش پیشرفتهای تربیوی چیست ؟ چگونه میتوان پیشرفت های تربیوی را سنجش نمود ؟ و چسان این امر باعث اعتلای اقتصادی و اجتماعی کشور میشود ؟

سنجش پیشرفت های تربیوی متعلمین موضوعی است که شاید کمتر با آن تصادف کرده باشید قبلا اظهار داشتم که اگر معمار میبودیم و کدام ساختمانی برسر دستمان میبود برای اینکه یقین حاصل مینمودیم آیا کار خود را قرار نقشه مرتبه و بصورت صحیح انجام داده ایم بوسائل و آلات پیمایشی متوصل می شدیم مثلاً برای اینکه میدانستیم دیوار کج است یا راست

فوراً شاقول می انداختیم وبرای اینکه می دانستیم کف اطاق هم-وار و مسطح است آب ترا زورا تطبیق می کردیم ویاا گر میخواستیم معلوم کنیم که دیوار را قرار نقشه بلند برده‌ایم فیته پیمایشی را بکار می انداختیم تمام این فعالیت های معماررا بسنجش تعبیر میکنیم .

تربیه هم بنوبهء خود یک کار ساختمانی است معلمین و مربیون حیثیت معماران وانجینران را دارا اند .وظیفهء ایشان ساختن درست ودرنتیجه تعمیر عمارت جمعیت است .پلان اعتلای اقتصادی واجتماعی جمعیت را طرح وپلان مطروح را عملاً تعمیر مینمایند هرگاه معمارو انجنیر تربیوی مانند معمار نارسا خشت های اول را کج نهد تصور کنید که دیوار جمعیت تاکجا ها کج خواهد رفت؟

پس معلوم است که تربیه‌هم به‌آلات پیمایشی احتیاج دارد.معلم باید نتائج ومحصولات دست خود را سنجش وبرآورد کرده‌ببیند تا کجا موفق است؟ درکجا غلطی کرده وچگونه میتواند غلطی های خودرا اصلاح وترمیم نماید.

باید فراموش ننمائیم که‌تربیه یک تصدی بزرگ اجتماعی است وبرای پیشبرد این تصدی مصارف هنگفت وزحمات فوق العاده زیادی لازم است. وسعت واهمیت این تصدی بذات خود پیمایش و سنجش راحتمی میسازد .

متاسفانه قراریکه گفته‌شد آلات پیمایشی و وسائط سنجش درساحهء تربیه مشکل است بدست آید . کار مربی و معلم مانند کار نجار و گلکار نیست' نجار وگلکار با چوب وسنگ وگل یعنی با اشیای بیجان سروکار دارند - اگر دیوار کج آمد آنرا ویران کرده سر از نو تعمیر مینمایند مربی ومعلم باافراد بشر سروکار دارند ،اگر تربیهء افراد بطرز ناهنجار صورت بگیرد ویران کردن افراد ناممکن وتاثیرات تربیوی افراد مذکور بردیگر افراد از کنترول بیرون است.

تربیه عبارت ازوارد کردن تحول است برکردار فرد بسمت های مشخص

(c) ketabton.com: The Digital Library

ومطلوب کسانیکه کردار بشر را مشاهده ومطالعه کرده اند اعتراف خواهند نمود که کردار مذکور یک چیز مغلق و پیچیده است وبنابر همین خصوصیت است که پیمایش آن هم امر دشوار میباشد

خوشبختانه با وصف این پیچیدگی و اغلاق علمای تربیه بمساعدت و معاونت علمای روانشناسی که در مطالعه کردار بشر منهمک اند توانسته اند که به پیمایش و سنجش کردار تحول یافته افراد (پس از دوره های مشخص تربیه) مبادرت ورزیده ودرین راه بموفقیت هائی هم توصل کنند .

موضوع سنجش وپیماپش کردار ربا بشر یکجا بدنیا آمده و چیز جدیدی نیست موقعیکه خداوند حضرت آدم علیه السلام را از خوردن گندم منع نمود خواست کردار وشیوه اورا سنجش نماید بقیهء سرگذشت را میدانید که چگونه آدم علیه السلام متانت و عزم را از دست دادو هم تحت تاثیر حوا علیها السلام وشیطان قرار یافته وآنچه رانمی بایست کند کرد .

در ساحه تربیه موضوع پیمایش وسنجش بطرز علمی و مثبت از انکشافات نسبتاً تازه است درین مسئله ایالات متحده امریکا نسبت بدیگر کشور های مترقیهء جهان پیش قدم بوده و علمای آن مملکت درین راه خدمات قابل قدری انجام داده اند .ومن نهضت این موضوع رادر کشور مذکور به صورت مختصر گوشزد حضار محترم میسازم .

درآغاز قرن بیست توجه علمای تربیه باین نکته معطوف شدکه امتحانات بطرز قدیم در معلوم ساختن اینکه آیا تعلیم وتربیه در وجود شاگردان تاثیر مطلوبه را نموده وآیا کردار ایشان بسمت های مطلوبه یعنی مطابق به هدف های تربیوی تحول یافته یاخیر؟ غیر مکفی و ناقص میباشد . همان بود که نهضت آزمایشات آفاقی آغاز گردید . درین مرحله علما سعی کردند امتحانات را طوری بسازند که حتی الامکان آفاقی باشد .

به عبارت دیگر امتحانات طرز قدیم را بانفسی بودن متهم ساختند ،و

(c) ketabton.com: The Digital Library

حق بجانب هم بودند شاید خوانند گان گرامی بعضاً باصطلاحات آفاقی و انفسی بلد نباشند برای ایضاح این دو اصطلاح و معلوم ساختن فرق هر دو بهتر است مثالی آورده شود فرضاً میخواهیم طول میزی را پیمایش کنیم اگر یک خط کش سخت و فولادی بدست داشته باشیم هرکدام مامی توانیم طول میز را توسط آن خط کش معلوم سازیم و نتائج پیمایش همگان بوسیلهء همان یک خط کش یکسان خواهد بود حال اگر عوض این خطکش یک فیتهء رابری بدست باشد و بخواهیم توسط آن طول میز را پیمایش کنیم شاید بدست عمر طول میز الف و بدست بکر ب و بدست زید ج آید یعنی طول میز تعلق باین خواهد داشت که عمر با بکر و یا زید فیتهء رابری را چقدر سست یا سخت بروی میز تمدید میدهد نتیجهء که با خطکش سخت فولادی بدست می آید آفاقی و نتیجهء که با فیتهء رابری بدست می آید انفسی خواهد بود .

نهضت آزمایش های آفاقی کسب شدت نمود و آزمایشات زیادی از هر گونه برای مثال ، برای پیمایش ذکاوت ، برای پیمایش شخصیت ، برای پیمایش میل و دلچسپی و غیره و غیره روی کار آمده به عبارت دیگر نهضت پیمایش جانشین نهضت آزمایش گردید . هنگامیکه وسایل و وسایط پیمایش استعداد های گوناگون بشری زیاد گردید نهضت پیمایش به نهضت سنجش منتهی گردید .

درین وقت علما باین فکر افتادند که آزمایشات و پیمایشات توسط قلم و کاغذ به تنهائی نمی تواند طوری که باید و شاید نتائج و ماحصل تربیه را بما ثابت و واضح سازد پس درصدد آن افتادند که طرقی را سراغ نمایند که مکمل و متمم پیمایشات کاغذ و قلم شده بتواند همان بود که مفهوم سنجش در ساحهء تربیه کسب عمومیت کرد .

سوال خواهید کرد که فرق بین این سه مفهوم یعنی آزمایش ، پیمایش و سنجش از چه قرار است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

آزمایش همان امتحان عادی را میگوئیم که همه ما و شما با آن بلدیت داریم و در ایام شاگردی خود در مدرسه بکرات بان معروض شده ایم وحال بحیث معلم همان طعام را به شاگردان خویش بخش مینمائیم.

مسئله پیمایش یا معلوم نمودن اندازه استعداد های گوناگون افراد توسط آزمایشات آفاقی صورت میگیرد.

مفهوم سنجش نسبت بازمایش و پیمایش بمراتب وسیع تر و جامع تر است و هر گاه از لحاظ همین خصوصیت درجه بندی کنیم درجه اول را به سنجش دوم را به پیمایش، سوم را به آزمایش قایل خواهیم شد.

پس با این قرار مطلب را از سنجش بکار بردن هرگونه وسایل و وسایطی است که در باره اندازه پیشرفت تربیوی طلاب بما معلومات داده بتواند.

حال که معنی سنجش را فهمیدیم بهتر است معلوم سازیم سنجش پیشرفتهای تعلیمی طلاب چطور و با کدام وسایل بعمل می آید؟

«سنجش های مروجه در کشور ما»

قرار یکه قبلا ذکر دیم مفهوم سنجش بروش علمی چیز تازه است. با آنهم فراموش نباید کرد که کار سنجش و پیمایش در هر جائیکه تعلیم و تعلم جریان دارد وجود داشته و به همین مناسبت در بین مربیون و معلمین این کشور هم خواهی نخواهی کار سنجش جریان دارد.

تا جائیکه مشاهده میشود کار سنجش به مفهوم خیلی ضیق و محدود آن در کشور ما بسه صورت انجام میگیرد:

(۱) بشکل امتحان از طرف معلمین

(۲) بشکل تفتیش ها و معاینه های تدریسی از طرف مفتشین وزارت و یا ولایت

(۳) بصورت ضمنی از راه مشاهده در صنف و یا در خارج صنف توسط معلمین و سائر اولیای امور.

اینک این سنجش ها را با محدودیت ها و مزایای هریک از نظر میگذرانیم.

اول امتحانات: که بر دو قسم منقسم شده:

الف: امتحانات تقریری: امتحانات تقریری درکشورما از دیرزمانی مروج بوده وبمزایا وفوائد آن همگان‌بدون‌دقت‌معترف اند بحد یکه اکنون بصورت رسمی بلاتردید قبول‌شده ودر اکثر امتحانات مخصوصاً امتحانات نهائی مورد استعمال قرارمی‌یابد.

مزایای امتحان تقریری.

۱ـ هرگاه‌سوالات‌تقریری‌باصول محاوره‌ئی سقراط پیش‌برده میشود وسیله تحریک، فکر گردیده‌وشاگرد راوادارمیسازد که به‌نیروی استدلال منطقی خود بنتائج‌مفیدعلمی نایل‌میگردد. باوصف‌این‌مزیت بهتراست‌سوالات تقریری‌رادر صنف و هنگام‌تدریس باصول سقراط ترویج‌داد نه در وقت امتحان. درامتحان‌وقت‌کم‌است. معلم‌وشاگرد هردودرعجله اند و تفکر جدی و ابتکاری‌تحت این‌شرایط صورت گرفته میتواند

۲ـ سوالات‌تقریری برای‌ایضاح‌بعضی‌مطالبی‌که شاگرد درامتحان تحریری‌آنرا خطا کرده‌باشد مفیداست والبته این درصورتی است که معلم پارچه‌های‌تحریری‌را قبلا خوانده باشد والا این استفاده میسر نمیشود. تاجائیکه اطلاع داریم‌معلمین بندرت این کاررا میکنند و یا فرصت کردن آنراهم بندرت‌پیدامیکنند.

۳ـ ازسوالات تقریری معلوم‌شده‌میتواند که‌شاگرد معلومات خود را چطوربا‌هم مرتبط ویا مفهوم ساخته توانسته ویا میتواند معلومات خود را بزمینه‌های مختلف مورداستعمال قرار بدهد. اما این نکته را نیزبتوانیم درصنف‌به‌صورت خوبترعملی سازیم.

۴ـ درتخنیک مصاحبه‌سوالات‌زبانی مفیدثابت‌میشود. واین البته درغیر امتحان‌است‌وباین‌وسیله میتوانیم‌به‌سرعت‌وباصحت معلومات درباره‌ه شاگرد بدست آریم.

۵ـ باعث تقویه‌قوه افاده‌وبیان شاگردان‌میشود اما این مطلب را هم در صنف میتوانیم بوجه بهتری انجام دهیم.

محدودیت ها:

۱- برای تمام شاگردان بصورت مساویانه متضمن انصاف وعدالت بوده نمی تواند.

۲- ارزش پیمایش آن غیر موثر و خیلی ها محدود است.

۳- مداخله و یا طرفداری قصدی و غیر قصدی از طرف معلم بمقابل شاگرد.

٤- بدون ضرورت وقت زیادرا در بر میگیرد و این باعث مضرات دیگر میشود. درصنف که نفرزیاداست نفری آخر بشکنجه وعذاب روحی مبتلاشده وتارسیدن نوبت تمام معلومات خودرا فراموش خواهند کرد ودرین وقت معلم هم خیلی خسته شده ودر نمره دادن بی اعتنا میشود.

۵- کدام ریکارد ثابت ودائمی از بیانات شاگرد باقی نمی ماند تابروی آن نمره شاگرد سنجیده شود ودرنتیجه معلم بصورت چوت انداز نمره میدهد.

٦- برای سنجش اشکال سوالات موقع میسر نمیشود.

۷- آمدن وحاضر شدن ممتحنین از خارج مخصوصاً کسانیکه بامکتب داری ومکتب شناسی سروکار ندارند ووظائف مختلف ایشان را موقع ومجال تفکر درین امور نمیدهد بی ضرورت وسیله تشویش وپریشانی روحی شاگردان را بار می آورد. البته این نقیصه خاصه ذاتی امتحانات زبانی نیست بلکه بیشتر ناشی از اظهار نمایش وظاهرداری آمرمدرسه است که می خواهد برای خود زمینه پروپاگند را فراهم سازد.

بشرح فوق امتحانات تقریری مزایا ومحدودیت های متذکره را دارا است والبته اگر دقیق شویم محدودیت ها برمزایا چربی میکند وآنچه مزیت هم تلقی شده میتواند بوسائل دیگر ودرمواقع دیگر بدست آمده میتواند پس سرنوشت امتحانات تقریری راحواله خوانندگان گرامی میسازم.

ب :ـ امتحانات تحریری :

امتحانات تحریری مروجه یگانه وسیله ایست که درکشور ما جهت سنجش پیشرفت های تربیوی شاگردان طرف استفاده قرار میگیرد اما درآغاز سخن بایدتذکر داد که این واسطهء سنجش صرف به پیمایش معلومات حفظ شده وآنهم بطرز خیلی ناقص موفق میشود .

تا جائیکه مشاهده شده درامتحانات تحریری بصورت عموم ٤ یا ٥ سوال ازشاگردان پرسیده میشود که ازجملهٔ حل یک سوال حتمی ودوسوال دیگر اختیاری است که ازبقیهء سوال ها انتخاب شود .

طرزسوال متحد المال و ازنوعی است که ما محصلین تربیه آنرا بنام نوع قدیم یا امتحانات انشائی یاد میکنیم .

محدودیت ها : (۱) ازتمام یک مضمونی که درطول سال خوانده شده حل سه سوال نمایندهء تمام مضمون شده نمیتواند وبا صطلاح علم تربیه تمثیل ونمایندگی این سوالات قلیل ومحدود است .

(۲) نمره دادن این گونه سوالات بضورت آفاقی مشکل وهیچوقت کماحقه بوده نمیتوانند این نکته را علمای تربیه بوسیله تجارب متعدد ثابت کرده اند ستارچ وایلیت (Starch and Elliot)در ۱۹۱۲ یک پارچه امتحان ادبیات انگلیسی رادرچندین نسخه تهیه کرده به ۱٤۲ نفرمعلم برای نمره دادن سپردند . نمره ها از ۵۰ تا ۹۸ رسیددرتجربهء دیگر یک پارچههندسهرا به ۱۱۵معلم برای نمرهدادن ارسال کرد . پست‌ترین نمره ۲۸ وبلند ترین ۹۲ نمره بود . درتجربه دیگردر ۱۹۳۰ یک پارچه را بیک دسته معلمین بوقفهء دونیم ماه دربین سپردند همان معلمین درمرتبه دوم نسبت به مرتبه اول نمره های متفاوت‌به همان یک پارچه قایل شدند حال نتیجهء همان تجارب را به قضاوت شما میگذارم . نمره دادن باین‌قسم‌سوالات بدان‌ماند که‌طول میزرابایک فیتهءرا بری پیمایش کنیم .

(۳) هنگام نمره‌دادن معلم شاگرد خود را علی العموم میشناسد و میداند که فلان پارچه از ضیاء و فلان پارچه از کریم است. ضیاء از مدتی است طرف اعتماد معلم قراردارد و معلم‌ویرا شاگرد لایق تلقی میکند. کریم را شاگرد اوسط یاپائین‌تر شناخته. اکنون درامتحان‌می بیند که کریم بفحوای.

گاه باشد که کودك نادان
بغلط بر هدف زند تیری

تمام سوالات را درست کرده. خدا داند این بد بخت نقل کرده باشد یاچطورخیر بهرصورت ده نمره را که‌حق ندارد اما شش‌ونیم نمره‌برایش کفایت میکند.

حال پارچه ضیاء را می بیند.

گه بود کز حکیم روشن رای
بر نیاید درست تدبیری

تمام‌سوالات‌را غلط کرده و بمشکل مستحق نمره‌ء کامیابی است. معلم با خود میگوید چطوراست شاید مریض شده باشد -- خیرچون شاگرد لایق است وهمیشه درمضمون من ده نمره برده حال بهتراست اقل هفت نمره بگیرد.

(٤) اسلوب خط، شیوه تحریر، صفائی پارچه وسلیقه و بعض اوقات عبارت آرائی بیجا برمعلم تاثیرنموده ونمره را متغیرمیسازد.

(٥) اکثرسوالات انشائی که بنظرمن آمده است قطعاً جنبهء سوال را نداشته. معلم صرف عناوین کتاب را به حیث سوال بمتعلمین عرضه کرده. برای مثال واین مبالغه نیست دریکی‌از امتحانات کیمیاوی صنف ۱۲ سوال های تحریری حسب‌ذیل بود.

سوال اول : پطرول

سوال دوم : صابون

سوال سوم : پروتین ها

ازین جمله دوسوال حل شود حتمی ندارد .

(٦) علی الاکثر درسوالات انشائی کثرت ابهام وعمومیت بملاحظه رسیده - برای مثال سوالات ذیل درمضمون تاریخ :

(۱) دربارهء خلافت معاویه هرچه میدانید بنویسید .

(۲) خلافت حضرت عثمان را مفصل بنویسید .

(۳) معلومات تانرا دربارهء غزوه خندق سراپا نوشته کنید .

انواع این سوالات بدان ماند که ازشاگردان سوال شود .

معلومات تان را دربارهء کائنات باد ومثال شرح دهید .

دونقیصه اخیرالذکر درذات سوالات انشائی متضمن نبوده بلکه بیشتر ناشی از بی اعتنائی و سهل انگاری معلم است. روی همرفته سوالات انشائی مخصوصاً که توسط معلمین ما تهیه میشود متقاضی حفظ کردن طوطی واراست اگربخواهیم طلاب بتفکر تحریک شوند بهتر است طرز سوالات خود را تغییر بدهیم.

مزایای امتحانات انشائی : ساختن وعرضه کردن آن وقت کم بکار دارد.

(۲) هرگاه درساختن سوالات انشائی دقت واهتمام بخرج رود اکثرنقیصه های آن مخصوصاً نقیصه های (۵/٦/۷) ازبین میرود ودرچنین حالات برای مقایسه تنقید انتخاب ارائه قسمت های مطلوب مضمون ، تلخیص مطالب مضمون ممد واقع شده واذهان شاگردان رابه تفکر استدلال وقضاوت دعوت میکند درتربیهء شاگردان همچه نکات نسبت به حفظ کردن طوطی وار مضمون بیشترمهم وادارای ارزش است .

(۳) امتحانات انشائی درهمه مضامین مدرسه باستثنای ریاضی - حسن خط - قرائت رسم مورد استعمال قرارگرفته میتواند ازبیانات فوق چنین نتیجه میگیریم که امتحانات انشائی بالذات بد نبوده وباوصف آنکه نمره دادن آن

خالی از اشکال نیست باهم در اثر دقت و توجه میشود این سوالات را اصلاح و بهتر ساخت در مورد امتحانات بحیث عموم این نکته را باید بیاد داشت (نکته ء فوق العاده مهمی است) که ازلحاظ روان شناسی ماهیت و چگونگی امتحان نقش کردار و رفتار شاگردان را تعیین می نماید معنی این نکته این است که فعلاً چون ماهیت امتحانات مروجه تنها و تنها برحافظهء میخانیکی اتکاء دارد و از شاگردان تنها تولید لفظ بلفظ مضامین مطالبه میشود. بنابران در امتحان اخیر مضامین تنها به حفظ کردن طوطی وار تشبث مینمایند و علی الاکثر تاجائیکه من مشاهده نموده ام مطالعهء مضامین بمنظور کامیاب شدن در امتحان است نه برای کدام منظور دیگر. درین شک نیست که یکعده شاگردان در یک صنف بصورت ضمنی در استعداد های دیگری سوای حافظهء میخانیکی انکشاف حاصل مینمایند اما متأسفانه فیصدی این تعداد در یک صنف بسیار کم است اگر غلط حدس زده نباشم از ٪۵ در یک صنف متجاوز نخواهد بود.

برای اصلاح امتحانات انشائی مطالعات مزید لازم است فعلاً پارهء از نکات مهم را که به صورت آنی بخاطر من خطور میکند برای مزید معلومات خوانندگان گرامی تقدیم میدارم:

(۱) نخست از همه باید سوال به شکل سوال درآورده شود و طوری ترتیب یابد که ذهن شاگرد را بتفکر دعوت نماید نه اینکه سوال شکل سوال را نداشته و صرف برای آزمایش حافظهء میخانیکی شاگرد طرح شده باشد.

(۲) سوالات به عوض اینکه سه سوال کلان و عمومی باشد بهتر است از چندین سوال کوچکتر متشکل بوده و عناصر و مطالب مشخصی را از شاگرد مطالبه نماید - تابدین صورت حتی الامکان قسمت های بیشتر مضمون درس را احتواء نموده بتواند و مسئله چانس و تصادف را تاجائیکه امکان داشته باشد تقلیل دهد.

(۳) برای اینکه تمام شاگردان یکنوع مسابقه رابطی کرده باشند و برای

(c) ketabton.com: The Digital Library

مقایسه آنها اساسی وجود داشته باشد بهتر است از سوالهای اختیاری صرف نظر شود چه در صورت سوالات اختیاری شاگردان مختلف سوالات مختلفی را حل خواهند نمود .

(٤) پیش از اینکه سوالها به شاگردان عرضه میشود معلم باید بنزد خود فیصله کرده باشد که کدام عناصر مشخصی را در سوالات خود از شاگردان مطالبه دارد و هنگام پارچه خواندن این عناصر مشخصه را در پارچه جستجو کرده و باساس وجود یا عدم عناصر مذکور پارچه را نمره دهد .

درین زمینه یک نکتهء مهم دیگر باید فراموش نشود که در کشور ما بامتحانات یکنوع اهمیت بی لزومی را قایل گردیده اند که طلاب امتحان را بلای آسمانی تصور میکنند و بی جهت آمدن امتحان برخوف و واهمه شان می افزاید - در موسم امتحان اولیای امور مدرسه واعضای وزارت معارف تماماً و سائر وظائف خود را ترك کرده همه مصروف و متوجه امتحانات میشوند - ممتحنین و مفتشین از وزارت معارف برای امتحان می آیند و یک هی هی و هنگامهء بزرگی برپا و هیاهوی بیفائده و بی لزوم است تصور کنید که از ۲۰ عقرب تا اول قوس دغدغهء امتحانات دوام دارد - بمقابل این همهمه در یک یونیورستی الینای که پیش از ۱۵ هزار متعلم دارد و بصدها مضمون در آن تدریس میشود امتحانات نهائی بیش از ٤ روز دوام نمیکند .

یک علت مهمی که باعث ایجاد این همه رسمیات شده عدم اعتبار و اعتماد بر معلمین است که با نمره ها دست بازی نکنند . نمیدانم این کیفیت تا کدام اندازه صادق است اما اگر بخواهیم ترقی و پیشرفت شاگردان را از یک صنف به صنف دیگر سنجش بنمائیم بعقیدهء من یگانه چاره آن انکشاف آزمایشات موفقیت معیاری (Standercized Achievement Tests) است که ممکنات آن بایستی بوزارت معارف پیشنهاد شود .

(۲) تفتیش های تدریسی : دومین وسیله سنجش در کشور ما تفتیش های

تدریسی است که ذریعهء مفتشین و زارت معارف ویا ولایات انجام می یابد از نقطهء نظر علم سنجش این طریقه نیز خیلی بسیط و ابتدائی است و عناصر مهمهء سنجش را فاقدمیباشد البته باید تذکر دهیم که مطلب من در اینجا خورده گیری بمفتشین محترم نیست. ایشان تاجائیکه نیرو و استعداد علمی شان اجازه میدهد کار خودرا انجام میدهند از لحاظ علم وظیفهء خود میدانم که بگویم وسایل وتخنیکی راکه بکار میبرند ناقص بسیط وغیر موثراست تا جائیکه معلومات دارم تخنیک مذکور قرار ذیل است.

۱ــ انتخاب ٤ یاه نفر ازیک صنف

۲ــ عملی ساختن یک امتحان تحریری بالای شاگردان منتخبه.

۳ــ نمره دادن پارچه ها وگرفتن اوسط

٤ــ مشاهدهء معلم درجریان یک درس وتعیین یک نمره تقریبی.

٥ــ آمیختن نمبر ۳و٤ وگرفتن اوسط هردو نمره حاصله نمرهء موفقیت معلم تلقی میشود محدودیت های این سیستم.

(۱) سوالاتیکه دادهمیشود از نوع سوالاتی است که محدودیت های آن در فرق ذکر شده.

(۲) انتخاب چوت انداز ٤ــ٥ نفراز تمام صنف مسئله موفقیت معلم را موقوف بچانس میسازد.

(۳) سوالات تحریری که به عمل می آید صرف حافظه طلاب را آزمایش میکند سائر محصولات تربیوی را آشکارساخته نمیتواند.

(٤) بنزد مفتش کدام معیار مشخص وثابت وجود ندارد که باساس آن مقایسه بین مضامین مختلفه شده بتواند. ازلحاظ سهولت ذاتی مضمون امکان دارد معلم جغرافیه قرار سنجش فرق نسبت بمعلم فزیک موفق تر برآید.

(٥) اغلباً چون مفتشین سوالات خود را درهمان وقت تفتیش تهیه کرده عرضه میدارند خصوصیت سوالات مرتبه مسئله چانس و تصادف را ازیک

صنف به صنف دیگر و از یک مضمون به مضمون دیگر و با لا آخره از یک مکتب بمکتب دیگر متفاوت میسازد .

درین مورد باید تذکر بدهم که یکی از مقاصد عمده تفتیش سنجش پیشرفتهای تربیوی مدرسه است و سنجیدن پیشرفتهای مذکور باین قدر سادگی و یا چنین وسایط بسیط قابل اطمینان بوده نمیتواند بنظریه من انکشاف دادن آزمایشات موفقیت معیاری (Standardized Achievement Tests) درین راه نیز امکان دارد مفید واقع شود . و البته این هم محتاج مطالعات و تحقیقات مزید است .

(۳) از راه مشاهده های ضمنی طلاب - در اوقات درس از طرف معلم و یا خارج درس توسط معلم ، سرمعلم و غیره . از این قسم مشاهدات عموماً کدام ریکارد ثبتی باقی نمانده و منتها در صفحه دماغ معلم و یا سرمعلم و یا اولیای مکتب خاطره از ان ثبت می ماند و احیاناً در اخیر سال تعلیمی یا هنگام تدوین سوانح بصورت بسیار مختصر و مجمل بکارت سوانح انتقال می یابد . هرگاه پاره از تخنیک های عملی تر از قبیل مصاحبه و یا امثال آن با مشاهده ضم گردد نتائج بهتر بدست خواهد آمد و آن هم البته در صورتی که ریکارد های مسلسل (CumulativRecordes) از ین سنجش ها تهیه گردد تا رهنمائی تدریس توافق شاگردان در پرتو این ریکارد ها امکان پذیر شده بتواند .

نهضت پیما بشان آفاقی . هنگامیکه کفایت و یا عدم کفایت امتحانات انشائی مورد باز پرس و انتقاد قرار یافت علمای تربیه سعی کردند وسایلی پیدا نمایند که بتوانند محصولات تربیوی را بصورت آفاقی (Objective) پیمایش نماید . در نتیجه اقسام و انواع (Test) ها بوجود آمد . ذکر نمودن و بحث کردن در اطراف تست های مختلف از لحاظ موارد و مقاصد استعمال از لحاظ شکل و صورت آنها وقت زیادو چندین کانفرانس دیگر ایجاب میکند . درینجا بصورت مختصر انواع عمده تست هائیرا که معلمین میتوانند در صنوف خود مورد استعمال قرار دهند از نظر میگذرانیم .

(c) ketabton.com: The Digital Library

اول تکمیل جملات : درین قسم سوالات بعضاً یک جمله و بعضاً یک پرا گراف داده میشود که درآنها یک یاچند جای مهم سفید گذاشته و توسط یک لفظ یاچند لفظ -جمله یاجملات تکمیل میگردد وظیفهء شاگردان است که بتخطر بسیط جاهای سفید را پروسوالات راحل کنند .

امثله ازیک مجله :

۱ – در ۱۷۶۱ احمدشاه درانی ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ قوای ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ را شکست داد

۲– شاه‌شجاع در ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ در نزدیکی ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ بقتل رسید .

۳–شاه محمود ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ برایران حاکمیت داشت.

مثال ازپراگراف:

در قدیم مردم نیچهء پررا عوض قلم استعمال میکردند سرکردن این قسم قلم ها مهارت مخصوصی بکار داشت وهرکس مطابق ذوق خود درنوشتن آنرا سرمینمود . محصلین همیشه درصدد آن بودند که پرهای مناسب از فیل مرغ ، قو ، مرغابی ، قاز ودیگر پرندگان بدست آورند بهترین ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ازنیچهء پرقاز بدست می‌آمدوبرای ۰ ۰ ۰ ۰ عمومی خیلی خوب بود امامعلمین مدارس قلم های را که از ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ قوساخته میشدترجیح میدادند زیرا این ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ را باآسانی بالای گوش خود میتوانستند بگذارند .

دوم پاسخ متبادله : درین قسمت سوالات برای هر سوال دو جواب ممکن است شاگرد باید جواب مناسب را انتخاب و قرار هدایات نشانی کند عادی‌ترین نوع این سوال سوالات خطا وصواب است در بعض حالات هردو جواب صواب است امایکی ازآنها اصوب است وشاگرد باید جواب اصوب را نشان دهد .

امثله .

پهلوی جملات صحیح ص و پهلوی جملات غلط غ بگذارید

۱–هرزاویه حاده نسبت به زاویه مکمل خود بزرگتر میباشد .

۲- هرگاه نقطه، وسطی اضلاع یک مثلث مساوی اضلاع را وصل کنیم یک مثلث مساوی الساقین بدست خواهد آمد.

۳ - هرگاه دوزاویه ءچهار ضلعی باهم متمم باشند دو زاویه ءدیگر آن باهم مکمل خواهند بود.

سوم انتخاب از متعدد : درین قسم سوالات برای یک سوال چند جواب می آرند ومتعلم باید جواب صحیح را انتخاب نماید.

امثله :

۱- لغزشیکه یاحرکت قشرزمین بحیث

الف طوفان-ب-سیلاب-ج- زلزله -د- رعد حس می شود.

۲- فشار داخلی زمین بعضی اوقات از راه

الف دریا -ب-آتش فشانها -ج-طرفانها -د- یخچالها تخفیف می یابد.

۳- سطح زمین از بدو پیدایش آن.

الف-هیچ تغیر نکرده-ب-بسیار کم تغیر کرده-ج-بسیار زیاد تغیر کرده

٤ - سردادن : درین سوالات دوستون مواد عرضه می شود. یک ستون نمره زده شده وستون دیگر جای نمرات سفید گذاشته شده شاگرد مکلف است مواد ستون اول را باستون دوم سردهد مثال :

درستون طرف راست نتائج ودرستون طرف چپ شرایط درج است نتائج نمره زده شده وشرایط نی- درستون شرایط بمقابل هردسته شرایط نمره نتیجه را داخل سازید که آن نتیجه دراثر شرایط مذکور ثابت گردیده باشد.

نتائج	شرایط
۱- زوایا مساوی اند	( )هرگاه دو ضلع مقابل مساوی وموازی اند
۲- مثلث های عینی اند	( )هرگاه بالای یک خط عمود باشند
۳- مثلث ها مشابه اند	( )هرگاه اضلاع متناسب باشند
٤- خط ها بر هم عمود اند	( )هرگاه قوس های مساوی دارند.

۵ـ خطوط موازی اند ( )هرگاه ضلع ،زاویه ، ضلع باضلع ،زاویه و ضلع دیگر علی الترتیب مساوی باشد

۶ـ چهار ضلعی متوازی الاضلاع است ( ) هرگاه متوازی الاضلاع های اند که قاعده وارتفاع شان مساوی است

۷ـ متوازی الاضلاع مستطیل است ( )هرگاه زوایای مرکزی شان باهم مساوی است

۸ـ دریک دائره یادر دو دائره مساوی ( ) اگر از نقطه تماس برشعاع مماسی وترها باهم مساوی اند . رسم کنیم

۹ـ مساحه کثیرالاضلاعها مساوی است ( )اگر یک زاویه زاویه قایمه است

این بود اقسام عمده سوالات آفاقی .ازین اقسام ـ انواع دیگر باتغیرات جزئی منشعب شده که ذکر آنها دامنه سخن را دراز میسازد .برای آشنائی حضار باتست های آفاقی به همین امثله قناعت کرده مسئله مزیت ومحدودیت های آنرا زیر بحث میگیریم .

مزیت ها :

۱ـ در جهء توزیع این قسم سوالات وسیع بوده وبرروی تمام مواد درسی داده شده پهن شده میتواند .

(۲) آفاقیت در نمره دادن واین بزرگترین ومهمترین خصوصیت آن است.

(۳) صرفه جوئی در وقت ازنقطه نظر شاگردان که در وقت کم تعداد زیاد سوالات حل میگردد .

(٤) صرفه جوئی دروقت از نقطهء نظر معلم که در نمره دادن وقت کم صرف میشود یعنی بواسطهء ترتیب وتهیه به پارچه ها زود ـ زود نمره داده شده میتواند .

(۵) شاگرد ها جواب ها را یاد دارد ویا ندارد بوسیلهء عبارت آرائی ولفاظی نمیتواند خود را تیر کند . وعیب خود را از نظر معلم پنهان سازد .

محدودیت ها: (۱) برای تنظیم فکر و اظهار مطالب طویل ومبا حثه دامنه دار فرصت نمیدهد. این تنقید تا اندازهء درست است اما نه کاملا؟ زیرا تاریخ نشان نمیدهد که در امتحانات انشائی کدام شاگرد پارچه نوشته باشد که شاهکار علمی یا ادبی باشد.

(۲) جواب دادن بیشتر متکی به حافظه است - اما ازین لحاظ در امتحانات انشائی وضعیت بدتر است.

(۳) قیاس وگمان در جواب دادن بیشتر دخیل واقع میشود.

(٤) در تهیه کردن آن برای معلم زحمت ووقت زیاد لازم است. اما سهولت در نمره دادن این نقیصهء را تا اندازهء تلافی میکند.

(٥) در تهیهء آن تسهیلات و تجهیزات طباعتی لازم است و از ین لحاظ قدری گران تمام میشود. آزمایشات آفاقی از یک لحاظ دیگر بد و نوع تقسیم شده اند. یکی آزمایشات عادی که توسط معلمین تهیه ودر صنوف درسی حسب لزوم تطبیق میشوند.

نوع دوم آزمایشات معیاری است. آزمایشات معیاری ازطرف متخصصین مضامین و متخصصین تست تهیه میگردد و تا اندازهء امکان تصفیه و تنقیح گردیده و سپس بواسطهء تطبیقات تجربوی نارم های آن (Norms) (معیارات آن) تعیین میگردد آزمایشات معیاری برای استفادهء وسیع و عمومی - جهت تفتیش های تربیوی و تعیین سویه عمومی مکتب بکار برده شده نمیتوانند این آزمایشات مشتمل از یک سلسله سوالات متعدد است که جواب آنها بواسطهء یک پاسخ کوتاه از قبیل خط کشیدن یا نوشتن - یک لفظ ویا دائره بدور لفظی کشیدن صورت میگیرد - دادن نمره باین سوالات را هرکس اجراء کرده میتواند اما تعبیر و استخراج نتائج ازان متقاضی عملیات پیچیدهء احصائیه وی است که درین مختصر ذکر آن نگنجد. این آزمایشات را با لنوبه به سه دسته تقسیم کرده میتوانیم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

دستهء اول امتحانات موفقیت تربیوی (معیاری) .

امتحانات ذکا واستعداد های خاص .

دستهء سوم آزمایشات شخصیت - اگرچه هرسه دسته آزمایشات مذکور در تعلیم و تربیه نقش بزرگی بازی میکنند اما ازهمه بیشتر آزمایشات موفقیت تربیوی نقش بارز دارد .

برای هر مضمون جداگانه ترتیب یافته وپس ازتعیین معیار برای تطبیق آماده میباشد .

برای مقایسهء مکاتب وبرای تعیین سویهء درسی طلاب فوق العاده مفید است ومن سفارش مینمایم که ممکنات تهیه وتطبیق این قسم آزمایشات مورد تدقیق و مطالعه قرار گیرد .

اکنون که بهشرح فوق نهضت های آزمایش وپیمایش را در ساحهء تربیه بصورت مختصر گذارش داده مزایا ومحدودیت های امتحانات انشائی وآفاقی را شمردیم برمیگردیم بمسئله سنجش قرار یکه قبلاً متذکرشدیم مفهوم سنجش نسبت به آزمایش وپیمایش وسیع تر بوده ودرحقیقت آزمایش وپیمایش ازوسائط وادوات سنجش تلقی میشوند آزمایشاتی که بذکرآنها پرداخته شد ازانواعی اند که صرف پیشرفت شاگردان را درمضامین درسی معلوم نموده میتوانند ، ما باید فراموش ننمائیم که هدف های تعلیم وتربیه تنها به فراگرفتن مضامین درسی منحصر نیست ، آیا امکان دارد سوای پیشرفت طلاب درمضامین درسی سائر محصولات وثمره های تربیوی را سنجش وپیمایش نمائیم ؟ علمای امروزی تربیوی معتقد اند که چنین امری را میتوانیم ازقوه بفعل آریم یکی ازمربیون معروف امریکا بنام رالف تایلر که اینجانب افتخار شاگردی وی را داشتم برای سنجش نتائج و پیشرفت های تربیوی چنین تجویز نموده است .

۱) تعیین وتشخیص هدف های مضمون ٠

۲) تعریف هدف ها باساس کردارو روش شا گردان ٠

۳) جمع آوری وتد وین زمینه های که درآنها کردارشاگردان وجود یا عدم هریک ازهدف‌ها را آشکارکرده میتوانند ٠

٤) ارائه وعرضه نمودن این زمینه ها به شاگردان ٠

۵) سنجش پاسخ وعکس العمل شاگرد در پرتوهر هدف ٠

٦) تعیین آفاقیت سنجش ٠

۷) اصلاح آفاقیت حسب لزوم ٠

۸) تعیین وشوق واعتبارسنجش ٠

۹) اصلاح وثوق واعتبار حسب ضرورت ٠

۱۰) انکشاف میتود های عملی ترپیمایش حسب لزوم ٠

ایضاح وتفصیل فارمول فوق که ما را باصل وظیفه‌وکارسنجش داخل میسازد وقت زیاد بکار دارد وفعلاً ازاحاطه این کانفرانس خارج است وبنابران درینجا صرف به آن اشاره گردید وبس ٠

سنجش پیشرفت شاگردان درامور تربیوی جزء مهم پروگرام تربیوی باید تلقی شود ودرآنصورت سنجش باید با صول بهتر ویاوسایط خوبترو بطرز سیستماتیک صورت یگیرد، هرگاه درسیستم معارف یک پروگرام جامع سنجش بکار می افتدایفای مقاصد وهدفهای ذیل راازان متوقع بوده میتوانیم .

(۱) معلوم نمودن موثریت پروگرام تربیوی وتشخیص نواقص آن ٠

(۲) تشخیص نواقص اصول تدریس واصلاح آن حسب ضرورت .

(۳) تهیه معلومات وحقایق برای رهنمائی موثر شاگردان وآن درصورتی شده میتواندکه پروگرام سنجش وسیع بوده نقاط ضعیف وقوی شاگردان را تعیین مینماید تا معلوم شده بتواند که درکدام مواردونقاط یکنفرشاگرد محتاج رهنمائی وارشاد است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

(٤) تهیه مصئونیت روحیانی برای اولیای امور مکتب و برای شاگردان وهم برای جمعیت تا از مساعی خود مطمئن بوده و یقین حاصل نمایند که مساعی ایشان نتائج مطلوب ومفیدرا به بار آورده است.

(٥) مقایسه سویه های تربیوی در مکاتب مختلف تا معلوم شده بتواند که کدام مکتب در تصدی تربیوی موفق و کدام درین امر عقب مانده.

(٦) مقایسه سویهء تربیوی بروی سالهای مختلف تا معلوم شده بتواند که معارف بحیث عموم پیشرفت کرده یا عقب مانده است!

این بود بصورت بسیار مختصر موضوع سنجش پیشرفتهای تربیوی. ما معلمین وتربیون تصمیم گرفته ایم که سیستم معارف خودرا از راه علم و معرفت اصلاح بنمائیم تا همدوش آن وضع اقتصادی واجتماعی وطن بگراید. درین هدف از همه گونه وسایل و امکاناتی که بدسترس ما قرار گرفته بتواند استفاده خواهیم نمود - یکی از وسائل اصلاح و پیشرفت همانا سنجش پیشرفتهای تربیوی شاگردان است که اینجانب خواستم درطی این کنفرانس اهمیت وارزش آنرا درساحهء تربیه بشما ایضاح نمایم.

پروگرام سنجش را در اصلاح معارف بد و سویه انجام داده میتوانیم - یکی برسویهء خصوصی توسط خود مکاتب بدین معنی که کارکنانی یک مکتب درسنجش پیشرفت های تربیوی شاگردن خود دست و آستین برزنند - ثانیاً بسویهء عمومی ازطرف وزارت معارف. انجام این مطلب به هر دو سویه متقاضی آن است که نخست وسایط و ادوات پیمایشی تهیه گردد. تهیهء این وسایط بنوبهء خود متقاضی آن است که کمیسیون های مشخص درین راه به تحقیق و مطالعات پرداخته و بعداً به ساختن آلات پیمایشی اقدام نمایند. مسئلهء سنجش پیشرفت های تربیوی به عقیده من یک کار بسیار بزرگی است و شما تصور نکنید که محض به شنیدن این کنفرانس شما میتوانید بکار سنجش اقدام نمائید

(c) ketabton.com: The Digital Library

بعقیدهء من محض برای اینکه حضرات معلمین و مربیون درین راه موفقیت درست پیدا کنند دائر ساختن یک ورکشاپ مستقل و علیحدهء را ایجاب میکند زیرا پروگرام سنجش یک تصدی متعاون است و تنها باصول متعاون میتوان درین راه پیشرفت کرد .

در پایان کلام باید تذکر بدهم که مطلب من از ایراد این کانفرانس دو چیز بوده است.

(۱) متوجه ساختن اذهان معلمین و مربیون بوسایل و ممکنات پیمایش وسنجش در ساحه تربیه .

(۲) تحریک معلمین و منتشین و بالخصوص معلمین و منتشین ابتدائی که درصدد تحقیق و مطالعهء طرق و تخنیک های سنجش و پیمایش برآیند و وممکنات این امر را در مکاتب مربوطه/و در ضمن مربوطه خود سراغ بنمایند.

فعلاً هر گاه این دو مطلب بسیط برآورده شود من اطمینان حاصل خواهم کرد که در سخنرانی امروز وقت خود را بیهوده صرف نکرده ام .

(c) ketabton.com: The Digital Library

جمیعت استادان پوهنځی ادبیات در سال ۱۳۳۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

استاد ملک الشعراء (بیتاب)

غزل

هیچ دردی بترا ز کلفت مهجوری نیست
سر بسر عشق نشاط است اگر دوری نیست
خواستم بیشترا زپیش ز چشمش نظری
غمزه اش گفت که در بود جه منظوری نیست
گاه خط است و گهی خال و گهی زلف رئیس
دولت حسن مگو دولت جمهوری نیست
مقصد مست نظر باز همین دخت رز است
باده برلب نگذارد اگر انگوری نیست
از پس بوسه تبسم از لبش میخواهم
آه از ان نعمت شیرین که سرش شوری نیست
یار من در صف خوبان ز همه ممتاز است
بچمن هیچ گلی به ز گل سوری نیست
شب مهتاب نکو مصحف رویش خوانده م
شکر در دیده من علت کم نوری نیست
دم ز همچشمی چشم تو اگر زد نرگس
پیش ارباب نظر جز اثر کوری نیست
گر ندارم عمل نیک چو زاهد چه زیان
کارها جمله بفضل است بمزدوری نیست
می شنیدم که مریض متمول میگفت
نعمتی خوب تر از نعمت جانجوری نیست
ننهی گوش بفریاد و فغان بیتاب
خود بگو چیست؟ که مغروری و سرزوری نیست

(c) ketabton.com: The Digital Library

بقلم: جاوید

تاریخ و کیفیت تطور سجع

در زبان عربی و فارسی

سجع بالفتح آواز طیور خوش آواز مثل بلبل وقمری را گویند (۱) و در اصطلاح عبارت از دو کلمه آخر دو فقره است که بایکدیگر متناسب و متوافق باشد وسجع بر سه قسم است متوازی مطرف ومتوازن (۲)

(۱) سجع متوازی آنست که الفاظ آخر دو جمله هم در وزن وهم در حرف آخر یکی باشد مانند «خردمند هرچه گوید پسندیده گوید وراه راستی پوید» که ذکر کلمه گوید درآخر جمله اول وپوید در جمله دوم راسجع متوازی گویند چراکه دروزن وحروف آخر برابراست. ازین قبیل است:

(۱) «هرچه نپاید دل بستگی را نشاید» در عربی مانند: فیها سرر مرفوعة واکواب موضوعة (۳)

(۲) سجع مطرف: آنست که الفاظ درحرف آخر (روی) یکی باشد نه در وزن مانند:

«دوستی راکه بعسری فرا چنگ آرند نشاید که بیکدم بیازارند» که کلمات آرند و بیازارند درحرف آخر یکی است و ازین قبیل است: «زاهدی را دیدم در بروی خود ازاغیار بسته و درگوشه فراغت نشسته»

در عربی مانند: مالکم لاترجون وقارا وقد خلقکم اطوارا

(۳) سجع متوازن (یامرصع): آنست که تنها در وزن یکی باشد نه در حرف آخر مانند:

---

(۱) غیاث اللغات (۲) علم بدیع تالیف ملک الشعرا حضرت استاد بیتاب

(۳) درر الادب تالیف حسام العلماء آق اولی

«فلان دارای طبع کریم و عزم متین است» در عربی مانند : هو یطبع الاسجاع بجواهر لفظه ویقرع الاسماع بزواجر وعظه .

تاریخ سجع در زبان عربی بدوره پیش از اسلام میرسد وآنهم در آثاریکه به کاهنان(۱) نسبت میدهند گو اینکه عده‌ء از محققان وجود هرگونه اثر منثوریرا در زبان عربی پیش از اسلام انکار میکنند ومتعقد اند آنچه از آثار منثور که در کتب عرب بعد از اسلام باین دوره نسبت داده شده است سراسر مجعول است (۲) اما دسته‌ء دیگر را عقیده برین است که تسمیه این دوره بدوره جاهلیت تسمیه ایست دینی زیرا عرب پیش از اسلام هم شعر داشته است هم نثر وهم بلاغت وهم کتب مدونی در نحو وقوانین زبان. وبرای اثبات این مدعا نزول قرآن مجید را مثال میآورند بدینمعنی که مراحلی از بلاغت وفصاحت که قرآن کریم مثل اعلی و کامل آنست در بین عربها معمول بوده است وگرنه قرآن شریف نمیتوانست مدعی فصاحت وبلاغتی شود که در جاتی از آن در بین عربها شناخته نشده بود. اصولاً قرآن مجید دارای سه قسمت متمایز است :

---

(۱) از کاهنان عرب معروف‌ترین آنها حاذی جهنیه ، رشق ، سطیح ، عزی سلمه ، واز خطیبان معروف آنها قس بن ساعده آیادی است.

مشهورترین خطبای جاهلیت وموحد بقولی بر مذهب نصاری بود گویند اول کسی است که بربلندی خطبه خواند ولفظ ، امابعد » را درخطابه آورد وهنگام سخن رانی برعصا وشمشیر تکیه کردو حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم درجوانی در بازار عکاظ خطابه اورا شنیده بود واز او یاد میکردند ومیفرمودند سخن او مرا خوش آمد وقسمتی از خطابه ایکه در آنوقت ایراد کرده اینست :

ایها الناس اسمعوا وعوا ، فاذا وعیتم فانتفعوا انه من عاش مات ومن مات فات وکل ما هو آت آت ان فی السماع لخیراً وان فی الارض لعبرا ....

(۲) رجوع شود به ادب الجاهلی تالیف استاد طه حسین ومقدمه‌ء « النثر فنی قرن رابع » تالیف احمد زکی مبارك .

(c) ketabton.com: The Digital Library

الف- قسمت آیات مکی قدیم .
ب- قسمت آیات مکی موء خر .
ج - : قسمت آیات مدنی.

اگر قدیمترین آیات نازل شده برپیغمبر اکرم صلی الله علیه و سلم را بآثاریکه به پیش از اسلام نسبت میدهند مقایسه کنیم ممکن است تا حدی صدق ادعای ما باثبات برسد زیرا مختصات نثر دوره جاهلی عبارت است از : کوتاهی قطعات ، سجعهای مشکل ، لغات دشوار ودور از ذهن که بعد ها در نثر عربی تحت تأثیر اسلوب آیات مدنی از بین رفته است ، شروع شدن قطعات با «اذای» شرطیه و «او» قسم و قسمهای شدید وسنگین ، کمال ایجاز و اتساق قرائن ، غموض وابهام معنی پاره ء ازین مختصات را باتوجه باا ینکه از حیث فصاحت، و بلاغت در مرتبه پایین تری قرار گرفته است در اسلوب آیات مکی می بینیم .

درآیات مکی گذشته ازین مختصات باید جنبه خطابی وحماسی ، وعد و وعید ، وتهدید را نیز در نظر داشت زیرا این آیات متبرکه در ابتدای دعوت اسلام بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه وسلم نازل شده وحالات رسول کریم صلی الله علیه وسلم درآن دوره حالت کسی بود که بیشتر به وعدو و عید حماسه وتهدید برای پیش بردن مقصد می پرداخت شاید همین علت هم بود که باتوجه بشباهتی که بین این دو اسلوب موجود بود عوام مردم نسبت کهانت به پیغامبر اسلام صلی الله علیه وسلم میدادند و نیز شاید بهمین علت بود که آن حضرت درآیات شریفه واحادیث منیف مکرر این نسبت را از خود دفع میکردند. وهم بهمین جهت بود که بعدها در کتب بیان و بلاغت سجع قرآن کریم را فواصل نام نهادند وبعضی اصولاً سجع را از قرآن مجید نفی کردند .چنانچه قاضی ابو بکر باقلانی در کتاب دلائل الاعجاز بهمین طریق رفته است وبعضی دیگر مانند عسکری در کتاب «الصناعتین» کوشیده اند تا سبک سجع قرآن مجید را از سبک سجع کهان بطرق مختلف امتیاز بخشند ، دلیل دیگر برای این نکته که این قبیل آثار پیش

(c) ketabton.com: The Digital Library

از اسلام در بین عربها معمول بود آنست که بسیاری از این روایات و آثار در کتبی نقل شده است امروز روایت آنها مورد اشکال نیست و بعنوان ثقه شناخته شده بعد از نزول آیات مدنی اسلوب جدیدی بوجود می آید که بعدها در قرن اول این اسلوب مورد تقلید نویسندگان و خطبای عرب قرار میگیرد در اسلوب آیات مدنی آیات طویل تر است و سجع و توازن جز بندرت یافته نمیشود معانی آیات معمولاً در موضوعات شرعی، اخلاقی و مدنی و امثال آنست و جنبه وعدو وعید، تهدید و خطابی و حماسی چنانکه در آیات مکی بملاحظه می پیوندد در این آیات دیده نمیشود. اسلوب آیات مدنی یک قرن تمام در زبان عربی پیروی میشود. از اوایل قرن دوم باتوجه باین اسلوب روش جدیدی در نثر عربی پدید میآید که آغاز تحول عظیمی بشمار میرود که در رأس سلسله جنبانان این تحول ابو غالب عبدالحمید بن یحیی بن سعید متوفی ۱۳۲ اهل انبار افغانستان (۱) (۱۲۷–۱۳۲) کاتب مروان حمار آخرین خلیفه اموی و عبدالله بن مقفع متوفی ۱۴۵ مترجم معروف قرار دارند. اینکه میگویند: بدئت الکتابة بعبدالحمید و ختمت بابن العمید (۲) اشاره باآغاز این تحول در نثر عربی است. امروز

(۱) عبدالحمید کاتب اصلاً از انبار افغانستان یعنی سرپل مزارشریف است رجوع شود بابن خلکان ص ۳۳۳ ج ۱

(۲) ابوالفضل محمد بن عمید قمی متوفی ۳۶۰ از فضلا و نویسندگان معروف قرن چهارم است و مدت ۳۲ سال شغل وزارت آل بویه را داشت در کلیه علوم مخصوصاً در لغت و علوم فلسفی و ریاضی متبحر بود. اما آنچه بدان معروف شده کتابت رسائل است که در عصر خود نظیر نداشت و اورا جاحظ ثانی گفته اند رسائل ابن العمید تنها بسجع و محاسن لفظی آراسته نیست بلکه از حیث معنی هم در درجه اول قرار گرفته و کلیه تصنعات لفظی آن ببدیهه خاطر انشاء شده و بتقریر معنی ضرری نرسانیده است ولی اشعاروی بپایه رسائل او نمیرسد. مقدار مختصری از رسائل و اشعار او در جزو سوم تیمة الدهر ثعالبی ضبط است، (تاریخ ادبیات فروزانفر ص ۳۱)

در اکثر کتب عرب ازین تحول عظیم یاد شده و محققان عقیده دارند که اسلوب جدید در زبان عربی که با عبد الحمید بن یحیی آغاز شده است تحت تاثیر اسلوب پهلوی بوده بدین ترتیب بنیان نثر فنی عربی را نثر پهلوی گذارده است . چنانچه ابو منصور عبد الملک بن محمد ثعالبی متوفی ٤٢٩ در کتاب «یتیمة الدهر فی محاسن اهل العصر» مثل معروف با لارانقل کرده وکذا در کتب ادب و بلاغت عربی از قدیمترین زمان دیده میشود که همواره از عبد الحمید کاتب با عناوین «گشاینده گره بلاغت» یا «استوار کننده بنیان بلاغت» ویا «سهل کننده طریق بلاغت» و امثال آن نام میبرند . حتی میتوان گفت مقدمات این تغییر سبک که بعدها عبدالحمید بعنوان فرد شاخص آن شناخته شده قبلا توسط سالم مولای هشام بن عبدالملک و پسر او جبله بن سالم مترجمین معروف پهلوی بعربی فراهم آمده بود . چون درمکاتیب ورسائل دیوانی پهلوی همیشه طریقه اطناب بود. اولا «مکتوب بارکان مختلف به نسبت موضوع تقسیم میشده ثانیا در مکاتیب ، نعوت ، وعناوین والقاب وادعیه متناسب با کاتب و مکتوب الیه بدرجات مختلف وجود داشت ثالثا مکاتیب درین دوره در انواع واقسام مختلف از قبیل منشور عهد نامه ، سوگند نامه ، سلطانیات (۱) واخوانیات وغیره تفنن کرده است بیهقی (۲) در کتاب (المحاسن والمساوی) مینویسد : پس از آنکه خسرو و پرویز بربهرام چوبین ظفر یافت برای ترتیب دادن فتحنامه‌ای بدبیران خود مراجعه کرد هریک از دبیران نسخه فتحنامه‌ای ترتیب دادند او هیچیک از آنها رانه پسندید تا آنکه یکی از دبیران فتحنامه ای با مقدمه‌ء متناسب وصنعت براعت استهلال ترتیب داد براو عرضه داشت

(۱) سلطانیات : عبارت از نامه هائیست که سلاطین بیکدیگر مینوشتند و مراد از اخوانیات نامه های دوستانه است .

(۲) ابراهیم بن محمد بیهقی از اعلام علمای اوائل قرن چهارم است.

وبه پسند ید و امر کرد که بهمین ترتیب فتحنامه بولایات فرستاده شود »
باین ترتیب مقدمات برای مکاتیب و تقسیم مکتوب بارکان مختلف دلیل
روشن اطناب است گذشته این ترجمه بسیاری ازنعوت وعنها وین پهلوی
درکتب عربی از قبیل عیون الاخبار (۱) ابن قتیبه وعقدالفرید ابن عبدربه (۲)
وغیره دیده میشود وجاخط نیز درکتاب البیان و التبیین خود از بلاغت مدون
وکامل پهلوی نام میبرد وکتابی را بنام «کاروند» دربلاغت بزبان پهلوی
یاد میکند وهمچنین از فحوای کتاب التفضیل بین بلاغت العرب والعجم
تالیف ابواحمدحسن بن عبدالله بن سعید عسکری که بلاغت پهلوی براصولی
استوار وتا قرن چهارم معروف بوده است امروزعلاوه برآن کتابی
بنام « آیین نامک نبشتن » درد ست است که ثابت میکند مکاتیب زیادی
درزبان پهلوی وجود داشته که باتوجه به آن ممکن بوده است قوانین برای
نامه نویسی تدوین شود . همچنین ابوعبدالله محمد بن عبدوسی جهشیاری
نویسنده معروف قرن چهارم درکتاب (الوزراء والکتاب) سوگند
نامه های ابن مقفع را که قهراً متأثر ازسوگندنامه های پهلو بست نقل کرده است
که ازمجموع آنچه دربالا گفته آمد دو نکته را ثابت میکند :
یکی وجود طریقه اطناب درنثر پهلوی — دوم وجود قوانین ومقرراتی

(۱) ابو عثمان عمرو بن بحر بن محبوب بصری ملقب به جاحظ متوفی ۲۵۵ ازفصحا ومشاهیر نویسندگان ادبای قرن سوم است وجاحظ درعربی کسی را گویند که چشمهایش برآمدگی داشته باشد جاحظ صاحب تالیفاتی زیادیست .

(۲) ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری مروزی متوفی ۲۷۰ ازعلمای بنام بلاغت ، نحو ، قرآن مجید ، معانی ، شعروفقه است .

(۳) ابو عمر احمد بن محمد بن عبدالله متوفی ۳۲۸ ازشعرا وادبای نامی اندلس است .

در مکاتیب از نظر تحمیدات ، مقدمات ، نعوت وعناوین وامثال آن یعنی همان دو چیز یکه مکتب عبد الحمید در نثر عربی بدان ممتاز ومشخص است البته چنانکه گفتیم اسلوب نثر عربی در قرن اول همان اسلوب آیات مدنی بود دو پایه بلاغت عربی بر قدرت لفظ استوار بود وعربها نمیتوانستند تصور کنند که در غیر اسلوب ایجاز هم ممکن است کلام قدرت واستحکام وبرجستگی لفظی اسلوب ایجاز را داشته باشد . باین ترتیب درین دوره هنوز نثر عربی مجال آنرا نیافته بود که معانی وسیعتری را بپذیرد وبیان کند. بهمین جهت مقصور بود به خطب وقصص وعباراتیکه بطور ایجاز وبارعایت سجع وتوازن بوجود می آمد . عبد الحمید بن یحیی برای نخستین مرتبه در زبان عربی نثر را در موضوعات مطنب ووسیع بکار برد ونامهای طولانی نوشت ودرین اسلوب اطناب نیز قدرت لفظی اسلوب ایجاز را با مهارت تمام مراعات نمود . بهمین جهت اسلوب او مایهء شگفت ارباب ادب وبلاغت شد. تا جائیکه جهشیاری در کتاب «الوزراء والکتاب» هنگام نقل رساله عبدالحمید مینویسد : «این رساله را نقل میکنم زیرا با آنکه مطنب است زیباست» این امر بجای خود دلیل دیگر بر آنست که درزبان عربی زیبائی را منحصر به اسلوب ایجاز میدانستند.

راجع به تحمیدات متذکر میشویم که قدیمترین اثر مکاتیب درزبان عربی مربوط بصدر اسلام ومکاتیب حضرت پیغمبر (ص) وصحابه کرام است. این مکاتیب امروز در دست است ومجموعه آنرا قلقشندی در قرن هشتم در کتاب معروف خود بنام « صبح الاعشی فی فن الانشاء» نقل کرده است . درین مکاتیب معمولا نامه با بسم الله الرحمن الرحیم آغاز میشود. پس از آن نام کاتب وسپس نام مکتوب الیه ذکر میشود وسخن بر کن مکتوب میرسد . در رکن مکتوب موضوع با کمال ایجاز واختصار بیان میگردد وگاه درین قسمت بیکی از آیات قرآن مجید اقتفا میشود سپس با والسلام یا با (والسلام علی من اتبع الهدی) بپایان میرسد. اما عبدالحمید نخستین کسی است که در مکاتیب عربی تحمیدات

(c) ketabton.com: The Digital Library

را مفصل و طولانی ذکر میکند .القاب وعناوین را در مکاتیب داخل میسازد ومکاتیب را با رکان مختلف در موضوعات متفاوت تقسیم میکند ' بعبارت دیگر اولین کسی است که مکاتیب را از اسلوب ایجاز سابق بطریقهء اطناب میاندازد طریقهء که بعد از او پایهء مکاتیب عرب بر ان قرار داشته است با ین معنی که در قرن چهارم پایهء نثر عربی بروی اسلوب عبدالحمید قرار داشت وفقط در نثر قرن چهارم صنعت زیاد شده است. علت اینکه فخر ایجاد این مکتب در نثر عربی به عبدالحمید باز میگردد آنست که این مقفع پیشتر بترجمه پرداخته است و عبدالحمید بیشتر بموضوعات ابتکاری و انشائی در رسائل و نامنویسی .در در حال این مقفع نیز در ایجاد این مکتب وتکمیل آن سهم بارزی دارد برای تکمیل گفتار متذکر میشویم که ابو هلال حسن بن عبدالله عسکری متوفی در اواخر قرن چهارم در کتاب «الصناعتین» خود نص صریح راجع به عبد الحمید داشته مینویسد: «کسیکه ترتیب معانی واستعمال الفاظ را بوجوه مختلف ودر لغتی از لغات شناخت وسپس لغت و زبان دیگر آموخته میتواند در صفت کلام قوانین یکی را در دیگری بکار ببرد چنانکه به عبد الحمید کاتب اسلوب کتابت خود را که پس از او پیروان زیاد یافت از پهلوی استخراج نموده و در عربی بکار برده است »خلاصه عبدالحمید کاتب برای انشاء مراسلات قوانین خاصی وضع کرد و رسائل را که قبلا مختصر نوشته میشد بحسب مقصود طولانی نمود وحمد و دعا برای ابتدا و واختتام مکاتیب مناسب مقصود بکار برد .طریقهء او در نویسندگی خالی ازسجع است و در پارهء از موارد بتوازن «۱» اکتفا میشود مکتب عبد الحمید در نثر عربی دو قرن تمام طول کشید ، یعنی در طول قرن دوم وسوم هجری . از قرن چهارم اسلوب نثر عربی تغیر کرد.

(۱) موازنه و ماثله عبارت از آنست که کلمات در قسمت از عبارت یا دو مصرع تنها در وزن یکی باشد نه در حرف آخر مانند باغ وباد و از دواج آورین دو لفظ هم آواز است پهلوی هم مانند رفیق شفیق.

ابن العمید سر سلسله ء مکتب جدید در زبان عربی شمرده میشود وازین ببعد نثر عربی از حالت ساده ومرسل که در آن بیان معنی بیش از جمال اسلوب مورد توجه بود تبدیل شد. به سبک فنی که دران قدرت لفظ بحد اعلی ممکن رسید. چنانکه دیدیم در قرن دوم وسوم یعنی در اسلوب عبد الحمید و پیروان او سجع متروك بود اما ابن العمید سجع را دوباره زنده وتازه کرد به ترتیبیکه این صنعت درقرن چهارم با نهایت قدرت درنثر عربی بکار رفت تاجائیکه قرن چهارم درادبیات عرب بنام قرن سجع معروف شد. شك نیست که سجع سائر صنایع بدیعی را نیز بدنبال خود می کشد و درنتیجه فن مقامه نویسی بمیان آمد، که دران نویسنده بهیچ روی قصد بیان معنی معینی نداشته بلکه معانی سست وضعیفی را برای آوردن سجع وسائر صنایع لفظی ونشان دادن مهارت خود در نویسندگی استخدام میکرد وبکار می برد. بدین ترتیب درقرن چهارم وپنجم درزبان عربی برجسته ترین آثار ازنظر فنی وصنعتی درنظم ونثر بوجود آمد. وآثار صاحب(۱) صابی (۲)

(۱) ابوالقاسم اسماعیل صاحب بن عباد طالقانی متولد ۳۲٦ ــ توفی ۳۸۵ ازبزرگان ونویسندگان معروف قرن چهارم است ووی اولین وزیری است که صاحب نام داشته درعلت وضع این لقب مشهور آنست که وی بواسطه کثرت مصاحبت ابن العمید بصاحب ابن العمید معروف گردید وبعد این کلمه تخفیف یافته صاحب شده چون صاحب بوزارت عضدالدوله دیلمی رسید بعدها کلیه وزرا را صاحب گفته اند رسایل صاحب در طریقه نثر مسجع انشا شده است وتکلف بسیار دران دیده میشود.

(۲) ابواسحق ابراهیم بن هلال صابی بغدادی از اکابر ادبا ومترسلان قرن چهارم است واثر معروف او «تاج الماثر» مشهور بتاریخ تاجی است در تاریخ دیالمه. وفات صابی را ۳۸٤ نوشته اند.

بدیع الزمان وابوبکر خوارزمی (۱) وامثال اوهمه درین قرن بوجود آمده است. این توجه زیاد بمختصات لفظی درادب عرب موجب د آمد که لفظ در بلاغت عربی مقام بلندی احراز کند. کهنه آثار بلاغت زبان عربی درین دو قرن گرد الفاظ دور میزند. و فقط ادیب و لغوی معروف عبدالقاهر ابن عبدالرحمن جرجانی متوفی ٤٧١ است که درقرن پنجم هجری بمخالفت برین عقیدهء مشهور دردورهء خود برمیخورد و در دو کتاب معروف خود بنام «دلائل اعجاز» و «اسرارالبلاغة» بکلی ارزش لفظ را خارج از حدود معنی انکار می کند و برای اثبات عقیدهء خود دلائل منطقی وفلسفی می آورد.

اما این مخالفت جرجانی نیز از اهمیت لفظ نکاست و لفظ که در بلاغت طبیعی وذوقی زبان عربی پایه بالاتر از معنی داشت واین ارزش در آثار نویسندگان وشاعران قرن چهارم بمنتها درجه رسیده بود علم بلاغت را تحت تاثیر داشت واین توجه بلفظ در ادب عرب وعلوم بلاغت آن بنوعی تاثیر کرد که ممکن نیست امروزما درقدیمترین آثار بلاغت این زبان تعریفی از بلاغت بیابیم که دران جانب لفظ برمعنی ترجیح داده شده باشد. قدیمترین کتاب بلاغت در زبان عربی تا آنجا که امروز در دست است کتاب «البیان والتبیین» جاحظ میباشد. درین کتاب مکرر بتعریف بلاغت برمیخوریم اززبان اشخاص مختلف درین تعریف ها همه جا جنبهء لفظی بیشتر ملحوظ افتاده است تا جائیکه حتی بلاغت را نیز صنعت لفظ میشمارد. همچنین در

(۱) ابوبکر خوارزمی محمدبن عباس خواهرزادهء محمد بن جریر مورخ معروف است. وبمناسبت اینکه مادرش از طبرستان و پدراز مردم خوارزم بود اسمی ازین دوکلمه ترکیب کرده اورا طبر خزی نیز میگفتند. نثرعربی را نیکومی نوشت وشعرهم میگفت. وبابدیع الزمان مشاجرات داشته ابو بکر خوارزمی درسال ۳۸۳ درگذشت.

کتاب« نقدالنثر » منسوب بقدامه ابن جعفر همین کیفیت مشاهده میشود . ابو هلال عسکری یکی از معاریف ارباب بلاغت درین دوره مینویسد که اگر معنی عالی به الفاظ پیش پا افتاده بیان شود آن معنی ارزش خود را از دست میدهد ، اما اگر معنی سافل بلغت ولفظ عالی بیان گردد آن معنی کسب فصاحت و بلاغت از لفظ می کند وکلام در در جه عالی از فصاحت قرار میگیرد . همدرین دوره ابن سنان خفاجی (۱) مولف کتاب سر الفصاحة راجع به لفظ بسیار مبالغه کرده است تاجائیکه ثعالبی (۲) با آنکه خود در کلام اسلوب مرسل وساده دارد درتعریف کلام جانب لفظ را بیشتر رجحان میدهد ، اصلا در زبان عربی ازقدیم توجه بلفظ بیش از معنی بوده است و آثاریکه امروز در نظم ونثر بدوره جاهلیت نسبت میدهند همه جا جانب لفظ بیش ازمعنی مراعات شده است ، درقرآن مجید نیز توجه بقدرت واستحکام الفاظ زیاد است ، وهمین تعریف اعجاز قرآن بایجاز خود شاهد خوبی است برین مدعا زیرا ایجاز باقدرت لفظ همراه است ، بعد ازاسلام هم کمابیش این توجه بلفظ درادب عرب از نظم و نثر ادامه یافت تا اینکه درقرن چهارم ادبیات عرب صرفاً متوجه بلفظ بود وچنانکه گفتیم ومهمترین آثار ادبی زبان عربی ازنظر قدرت لفظ وجنبهء فنی کلام درین دوره بوجود آمده است ،

خلاصه قرن چهارم ازنظر ترقی ادب کثرت کتب ، منزلت کاتبان ومولفان ازقرون ممتاز اسلامی است و دراثر تحول این معانی نثر نیز تغییر کرد موازانه

---

(۱) ابومحمد بن محمد بن سعید بن سنان متوفی ٤٦٦ از نویسندگان و شعراء معروف است .

(۲) ابومنصور عبدالملک بن محمد ثعالبی نیشاپوری متوفی ٤۲۹ از اکابر علماء وادباء قرن پنجم است تالیفات زیاد دارد . کتاب« یتیمةالدهر فی محاسن اهل العصر » ازان اوست .

(c) ketabton.com: The Digital Library

مزدوج، قرینه(۱) سازی وصنایع دیگر داخل نثر شد تا کار بمقامه نویسی انجامید ،ازمجموع این مطالب چنین برمی آید که سجع در آثار یکه بدوره جاهلیت نسبت میدهند یکی ازارکان مهم بوده است واگر در صحت انتساب این آثار تردید روا نداریم نکته مسلم می شود که درآثار آن دوره نوع سجعی شبیه به آنچه درآیات مکی می بینیم وجود داشته امادر قرآن مجید (۲) درقسمت آیات مکی سجع یکی ازارکان مهم بشمار میرود وگاه بنای سوره ای کاملا بر سجع واحد نهاده شده است مانند سوره الرحمن وسوره القمر سجعهای آیات مکی قرآن مجید عبارت است ازقرائن بسیار کوتاه وسجعهای مشکل امادرآیات مدنی چون قرائن وآیات طویل می شود وبیان معانی واحکام وقوانین دینی بیشتر مورد توجه است سجع بندرت بکار میرود وازدواج وتوازن گاه گاه دیده می شود .

---

(۱) قرینه پیوسته شدن چیزی بچیزی و مناسبت معنوی میان دوامر و مناسبت ظاهری میان دوچیز را گویند وآنچه دربعض بحوردر وسط هرد و مصرع بیت واحد دو لفظ قافیه دار واقع شود . (غیاث)

(۲) قرآن مبین که شالوده معارف ومعالم اسلامی است شامل یکصد وچهارده سوره است . سوره ها که به آیات قسمت شده از حیث ایجاز واطناب با یکدیگر تفات زیاد دارند. تنوع مطالب قرآن بقدری است که نمیتوان درینجا بتمام آن مطالب اشاره نمود قصص انبیای بنی اسرائیل قواعد اخلاق واصول دین، وعد ووعید یعنی تشریق مومنین وتهدیدو تحذیر کفار ومنافقین وبالاخره قوانین مربوط بزندگی دنیوی مردم روس مسائل کتاب آسمانی مسلمین است (ص ۲۳ حقوق مدنی دکتر شایگان) .

(c) ketabton.com: The Digital Library

بعد از قرآن مجید بواسطه نهی (۱) پیغمبر (ص) سجع نویسی در زبان عربی یابحکم عدم جواز تقلید ازکتاب آسمانی ویا بسوق طبیعی و سهل بودن نثرساده درزبان عربی تقریبا متروك شد. درینجا دوعقیده هست دسته ای معتقدند که بعدازقرآن مجیدعرب تحت تأثر اسلوب آیات مدنی سجع بکار نبرد. ودستهء دیگر عقیده دارند که سجع یکباره ازمیان نرفت بلکه درقرن اول درپارهء ازسخنان اعراب بادیه بطریق معهود سجع بکار میرفته است وازنمونه هائیکه ازاین قبیل سخنان جاحظ نقل کرده این معنی تائید وتاکید میشود. جاحظ مینویسد:

«خطباء نزد خلفای راشدین بسجع سخن میگفتند وکسی آنهارا ازاین طریق سخن گفتن باز نمیداشت» ونیز جاحظ آورده است که حضرت معاویه (رح) بکاتب خود املا کرد در نامه ایکه بمردی مینوشت که: «لهواهون علی من ذره اوکلب من کلاب الحره» سپس بکاتب فرمود که (من کلاب الحره) را محوکن وبنویس (من الکلاب) (۲) درخطبه هائیکه

---

(۱) روایت کنند که جوانی نزدیک نبی (ص) آمده عرض کرد: «یارسول الله ارأیت من لایشرب ولااکل ولاصاح فاستهل الیس مثل ذالک بطل» حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود «اسجع کسجع الجاهلیة؟» ونیزطبری درجلد پنجم گوید که حکم بن عمرو التغلبی پس از فتح مکران خمس غنائم را بهمراهی صحار العبدی نزدیک حضرت عمر (رض) فرستاد وآنحضرت ازاحوال مکران بپرسیدند. صحار گفت: ارض سهلها جبل ومأوها وشل وتمرها دقل وعدوها بطل وخیرها قلیل وشرها طویل والکثیر قلیل بها ضایع وماورابها شرمنها «حضرت عمر (رض) فرمودند: «اسجاع انت ام مخبر؟» ونظیراین روایت را قدامة بن جعفر جاحظ وابن ابی الحدید ورقاشی نیز روایت کرده اند. (ج اول سبک شناسی ص ۲۷۵.)

(۲) رسائل جاحظ ص ۱۵۵.

(c) ketabton.com: The Digital Library

منسوب است بصحابه کرام وخلفای راشدین آثارسجع دیده میشود جاحظ ازبعضی ازقصاص وخطبای قرن اول نام میبزد وآنانرا بسجع بافی وسجع نویسی توصیف میکند ' ازمجموع این روایات چنین برمی آید که سجع درقرن اول آنطور که بعضی معتقدند کاملامتروك نشده بود . اگرچه شهرت ورواج دورهء قبل را هم نداشت چنانکه دیدیم . ازاوایل قرن دوم تا اواخر قرن سوم درزبان عربی بنام دورهء توازن خوانده میشود .

این دوره که همان دوره عبدالحمید وپیروان اوست درنثر گاه گاه موازنه میبینیم اما ازسجع درآن تقریباً اثری نیست اگرچه هنوز درین دوره درسخنان عربهای بیابانی وکلام قصاص وکهان باسلوب قدیم سجع وجود دارد اما درحال نثر عربی ازسجع خالی است. اینکه میگویند ابن عمید این دوره را بهآخر رسانید ازهمین جهت است وچنانکه میدانیم مهمترین مختصات نثر ابن عمید کثرت استعمال توازن وبکار بردن سجع دربسیاری مواقع است . وبهمین مناسبت نثر ابن عمید مقدمه تغییر سبك را ازساده بهمسجع درنثرعربی فراهم آورده است. ازاوایل قرن چهارم دیدیم که سجع مجدداً درنثر عربی زنده شد وبکمال قدرت وتکلف رسید این تحولات که درنثر عربی بوجود آمد دربلاغت عرب نیز بی تاثیر نماند. قدیمترین کسیکه راجع بسجع درکتاب خود سخن گفته است جاحظ است و رویهمرفته این شخص سجع نویسی را پسندیده می شمارد ودلیل او آنست که اگر بد بود درقرآن مجید بکار نمیرفت. بعد از اوقدامة ابن جعفر هم سجع نویسی را بهمین دلیل ستوده میشمارد . به آن شرط که بتکلف نیانجامد وکلام برای ایجاد سجع ازطریق طبیعی خود منحرف نشود (۱) وعسکری

(۱) یادداشتهای درسی جناب دکتر خطیبی درضمن متذکر میشویم که بیشتر درتألیف این مقاله ازجزوهای سودمند وی استفاده شده است

در کتاب الصناعتین بسیار درمورد سجع مبالغه میکند. وآنرا یکی ازدلائل فصاحت وبلاغت درکلام میداند. وحدیث (السجع کسجع الکهان) ازپیغمبر اکرم (ص) را درنهی سجع باین ترتیب توجیه میکند که مقصود سجع نویسی باسلوب کهان بوده است نه مطلق سجع نویسی زیرا درغیراین صورت لزوم نداشت قید کسجع الکهان یا کسجع الجاهلیة دردنباله آن حدیث منیف آورده شود. وبالاخره سجعهای قرآنرا ازنظر دقت وفصاحت ودوری از تکلف با سجعهای متکلف کهان فرق مینهد.

دیگر ارباب بلاغت نیز بهمین طریقه رفته اند وازقرن چهارم به بعد برای امتیاز سجعهای قرآن مجید ازکلام کهان بسجعهای قرآن مجید فاصله نام داده اند وخفاجی درسرالفصاحة بهمین طریقه رفته است. وبعضی ازارباب بیان کوشیده اند تا ثابت کنند که درقرآن مجید سجع وجود ندارد وبهمین ملاحظه سجع را مذموم وناپسند شمرده اند مانند قاضی ابوبکر محمد بن طیب باقلانی بصری متوفی ٤٠٣ درکتاب اعجازالقرآن ولی در هرحال بزرگترین ارباب فصاحت نیز دربن دوره واطوار بعد نتوانسته است آثار خود را ازسجع حفظ کنند وسجع حتی درنثر تعالبی هم که از ائمه نثر مرسل است راه یافته ابن اثیر (۱) ازکسانی است که

---

(۱) ابن اثیر کنیت سه برادر ازدانشمندان ادب وتاریخ وحدیث است.

۱-اول برادر مهین مجدالدین مبارك بن ابی الکرم محمد بن محمد جزری ازمردم جزیره ابن عمرمولد ٥٤٤ وفات ٦٠٦ صاحب جامع الاصول، النهایة فی غریب الحدیث، البدیع درنحو، الانصاف وچند اثر دیگره

۲-عزالدین ابوالحسن مورخ معروف (٥٥٥-٦٣٠) مولف کتاب کامل در تاریخ وکتاب اسد الغابه فی معرفة الاصحابه واللباب

۳- ضیاالدین ابو الفتح نصرالله (٥٥٨-٦٣٧) وزیر پسر صلاح الدین ایوبی از جمله مولفات اویکی المثل السائرفی ادب الکاتب والشاعر وکتاب الوشی المرقوم است ومقصود ازابن اثیر درینجا همین ضیاوالدین ابوالفتح است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بتفصیل راجع بسجع سخن گفته وآنرا از دلائل رونق و فصاحت کلام شمرده ودرباب اسجاع قرآن مجید دلائل متناقص آورده که فعلا مجال نقل و نقد آن نیست فقط بیک مورد بطور مثال اشاره میکنم . ابن اثیر در مورد سجع می نویسد: اگر خواسته باشی سجع بیاوری واین امر ممکن نمیشد جز باز یادیا نقصان یک لفظ ویا صرف نظر کردن از لفظ مالئرف روان برای آوردن قرینه سجع واینچنین سجع پسندیده نیست زیرا دشوار و متکلف خواهد افتاد. در کتب ارباب بیان راجع باقسام سجع و کیفیت آن نیز مفصلا بحث شده وبهترین سجع راسجعی دانسته اندکه قرائن آن متساوی باشد مانند شعر و در صورت اختلاف قرینه دوم را اگر طویلتر بود فصیحتر میدانستند ومعمولا تعین میکردند که قرینهء دوم درچنین موارد بایددوبرابرقرینهء اول باشد. همچنین بهترین سجع را آن میدانستند که پس ازدوقرینه قافیه تغییر کند .

ومعمولا هم در نثرعربی وفارسی سجعهای دوقرینه ای وسه قرینه ای وبندرت چهارقرینه ای بوده است.

سجع درنثرفارسی :

بعضی معتقداند که سجع درنثرفارسی تقلیدی است کامل ازسجع عربی ودرین بیان تحول تدریجی نثرفارسی وتاثیری را که طبیعتاً شعراز نظروزن وقافیه وهنگام کمال لفظ درآن میکرده است وهمین تاثرشاید سجع را درنثر عربی بوجود آورده بچیزی نمی شمارند باید توجه داشت که سجع درنثرتقلیدی است ازوزن وقافیه شعردرمراحل کمال نثرمسجع ابتدا بصورت بسیارساده ای درنثرراه می یابد وکلام با الفاظ مترادف ازصورت ارسال واطلاق می افتد واین الفاظ مترادف بتدریج بترکیبات مترادف کوتاه تبدیل میشود ونثر از صورت پیوستگی معنوی جدامیشودو بصورت توازی و توازن قطعات در می آید واین تقلیدی است ازوزن واین توازی وتوازن قطعات درنثرفنی فارسی که شعر آن دارای بحرعروضی است چنانکه گفتیم درپاره ای از اوقات بمرحله هجائی میرسد وقافیه نیز بعنوان سجع درانتهای قرائن پدید میشود

شهرت و تداول نثر مسجع در عربی و ارکان و ممیزات آن در نثر فارسی و مقایسه اینها و بایکدیگر محققان و مورخان را برآن داشته است که دخالت سجع و تطور و کمال آنرا در نثر فارسی تقلیدی کامل از اسلوب نثر عربی بدانند این مقایسه هر چند از بسیاری جهات منطقی و مسلم است و شکی نیست که سجع در نثر فارسی از حیث کیفیت و مختصات تقلیدی است از نثر عربی اما تنها سجع عربی پایه و ریشه سجع فارسی نیست بلکه درین مورد دو موضوع است که باید از یکدیگر تفکیک شود و هریک جداگانه مورد دقت قرار گیرد نخست مطلق سجع و ازدواج و کیفیت تطور آن در نثر دوم دخالت سجع در نثر فارسی با ارکان و ممیزاتی که اینک در آثار قرن ششم ببعد میبینیم در مورد اول شکی نیست و ببداهت نظر و شواهد عقلی و نقلی مسلم است که سجع بمعنای عام کلمه مختص نثر عربی نیست چنانکه شعر نیز با ارکان و ممیزات خاص خود مختص قومی نمیتواند بود زیرا سجع جزآن نیست که مشخصات شعر در نثر بار عایت نسبت معین بکار برود و این تقلید در هر نثر مکتوبی در مراحل کمال آن و یا بعللی خاصی بطور استثنا در مراحل دیگر آغاز میگردد اینک بیمنا سبت نیست بدو موضوع که سابقاً اشاره کردیم توجهی داشته باشیم اول تحلیل مفهوم وزن و قافیه و درجات مختلف و حدود دخالت آن در نثر- دوم فاصله ایکه بین شعر و نثر درین تقلید محفوظ است با در نظر گرفتن این مقدمات مسلم خواهد شد که سجع بصورتیکه اینک در نثر عربی و فارسی مشاهده میشود در ادبیات ملتی ممکن است بوجود آید که وزن شعری آن عروضی کامل باشد و عکس این مطلب نیز صادق است یعنی هنگامیکه وزن شعر عروضی بود چنین سجعی طبعاً بتقلید از شعر در نثر راه میبابد.

در نثر پهلوی پیش از اسلام شواهدی وجود دارد که ثابت میکند تعادل قطعات که مفهوم عام سجع است متناسب با وزن شعری آن دوره در بعضی از اقسام نثر وجود داشته و این شواهد ترجمه قسمت زیادی از امثله وحکم و توقیعات

آند وره است که بعد از اسلام بعربی نقل شده و امروز قسمتی از آن در کتب تاریخ و ادب باقی است و در ین آثار در اکثر نزدیک بتمام موارد فصول و قطعات متقاربی که در آن تناسب و استواری تقاسیم و تعادل اطراف واعتدال در مقاطع مراعات شده است تقسیم میگردد پیداست که این تقسیم در اصل نیز بهمین صورت تقریباً وجود داشته و هنگام ترجمه جز آنچه از جهت مراعات قوانین نحوی زبان لازم بوده است در آن راه نیافته زیرا اولاً در ینگونه معانی و این قبیل موارد هیچگاه نثر روش نثر مرسل ندارد بلکه معمولا چنانکه در امثله و جمل قصار ملل مختلف دیده میشود بقطعاتی متعادل و متقارب تقسیم میگردد تا به آهنگ خاص خود از نثر مرسل متمایز باشد وحفظ ونقل آن آسان شود و بتوان به طریق مثل بکار رود و این تقسیم نثر بقطعات متوازن ودر بسیاری ازموارد تشابه به آهنگ اواخر قطعات حتی در امثله عامیانه نیز دیده میشود ودر نثر فارسی هم قبل از آغاز دوره تاثر سجع عربی در ین قبیل موارد سابقه دارد ثانیاً کیفیت ترجمه این قطعات نیز خود ثابت میکند که تناسبی نظیر آنچه در ترجمه دیده میشود در اصل وجود داشته زیرا بیشتر بصورت معانی متقاربی است بطریق جمع یا جمع و تقسیم چنانکه نمونه در نثر کلیله دمنه «فارسی (۱) و عربی» فراوان دیده میشود و بیشک در اصل پهلوی کتاب وجود داشته و بهمان صورت نیز ترجمه شده است گذشته از دلائل فوق روایتی در کتاب «المحاسن والاضداد»

---

(۱) مانند این قطعه: اهل دنیا جویان سه رتبتند و بدان نرسند مگر بچهار خصلت اما آن سه که طالبند فراخی معیشت، رفعت منزلت؛ ورسیدن بثواب آخرت و آن چهار که بوسایت آن بدین اغراض توانند رسید کسب مال است از وجهی پسندیده و حسن قیام در نگاهداشت آن و انفاق در آنچه بصلاح معیشت و رضای اهل و توشه آخرت پیوندد و صیانت نفس از حوادث آفات آن قدر که در امکان در آید.

(ص ۵۳ کلیله ودمنه مصحح قریب)

(c) ketabton.com: The Digital Library

جاحظ باقیست که در آن اصل و ترجمه یکی از این قطعات نقل شده و با مقایسه آن میتوان دلیل روشنتری بر ای صحت این مدعا یافت وی می نویسد که عبدالله بن طاهر در پشت قصه‌ای توقیع کرد« من سعی رعی و من لزم المنام رای الاحلام» و این معنی را از توقیعات انوشیروان گرفت که « هر که رود، چرد و هر که خسپید خواب بیند» ازین روایت دو نکته استنباط میشود :

نخست اینکه در جعل قطار و امثله و توقیعات این دوره چنانکه بیان داشتیم تعادل و زنی و حتی تشابه آهنگ اواخر قطعات معمول بوده دوم آنکه هنگام ترجمه حتی دقایق ترکیب کلام نیز مراعات میشده چنانکه درین مورد ترجمه عربی مانند اصل بچهار قطعه تقسیم شده و عبارت را بصورتی در آورده است که در بلاغت عربی بدان سجع مشطر میگفتند و از کجا که قسمتی از توقیعات طاهر بن حسین پدر این عبدالله که همه بر ین اسلوب است و این طیفور در جزء ششم از کتاب بغداد نقل شده است بهمین روش از نثر پهلوی ترجمه نشده باشد باتوجه به دلائل فوق میتوان چنین نتیجه گرفت که تناسب اندازه و آهنگ در بعضی از قطعات نثر قدیم وجود داشته و بعد از اسلام چون وزن شعر عروضی کامل شده و قافیه مراحل کمال پیموده است نثر جمال آن یافته که در تقلید وزن و قافیه از حد سابق بیشتر رود و قطعات سجعی باسلوب سجع عربی بوجود آورد چنانکه سجع در نثر عربی نیز بهمین کیفیت ایجاد شده لیکن البته مسلم است که اگر درین تحول نثر فارسی بسجع عربی توجه نداشت ممکن بود از حد معینی در نثر فراتر نرود یا کمال آن دیرتر صورت پذیرد یا با لاخره ممیزات و مشخصات آن بدینصورت نباشد و بهرحال همانطور که سجع عربی یکی از ارکان مهم سجع فارسی است شعر فارسی که درین دوره در اوج کمال خود بود درین تحول دخالتی تمام داشت.

مختصات سجع در نثر فارسی تا آخر قرن پنجم : تاریخ تطور سجع در نثر فارسی از قرن پنجم آغاز می شود و قدیمترین نثر آن را به تقلید از دیباچه‌ها و خطبه‌های

های عربی در دیباچه های کتب فارسی می بینیم ومختصات آنرا میتوان چنین خلاصه نمود:

۱- کوتاهی وفشردگی قرائن وترکیب هرقرینه ازسه تاهشت کلمه .

۲- تساوی قرائن ازحیث تعداد کلمات یا باختلافی اندك در دویا سه کلمه که آن نیز درعرف اهل بیان درشمار سجع متساوی محسوب میشود .

۳- بنانهادن سجع درقرائن مکرر ومتوالی برقافیه واحد ودر اکثر موارد قافیه (آن) یا (آ) واین روش تاچندی درسجع دیباچه ها معمول بوده وحتی درقرن ششم نیز درپاره ای ازموارد مراعات میشده است.

٤ - تکرار روابط وافعال بصورت ردیف دراواخر قرائن جزدرمواردی معدوددراواخر این قرن که حذف بقرینه درنثر فارسی آغازشده است.

٥- بنای سجع برکلمات فارسی وخالی بودن قطعات از لغات عربی وعدم رعایت تکلفات لفظی ازجهت سجع .

مختصات فوق را درنمونه های ذیل بخوبی می بینیم .

« ستایش بایزدان داناو توانا راکی آفریدگارجهان است ودانندهء آشکارونهانست ورانندهء چرخ وزمانست ودارندهء جانورانست وآورندهء بهاروخزانست» ازکتاب الابنیه عن حقایق الادویه تالیف موفق الدین ابومنصورعلی هروی سال تالیف بین قرن چهارم وپنجم .

« سپاس مرخدایرا که آفریدگار جواهرپنهان وپید است ودارندهء مکان وزمانست وبرتراز که وکجاست وبخشنده حواس ماست رواست اگر گوئیم که شنواست وبیناست فرمان مراوراست وطاعت وانقیاد برماست ودرود بر پیغمبر حق که سیدالانبیاست خداوند خردنیك وقول راست محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم قریشی کزخلق مصطفی است وشرف ونجابت غایت ومنتهاست وعلی ابن ابی طالب که بشرف وصایت سیدالاوصیاست براامامان حق از فرزندان ایشان که تا خلاء وملاست وزمین وسماست»

(c) ketabton.com: The Digital Library

از دیباچه‌زادالمسافرین تالیف حکیم‌ابو معین حمید ا لدین نا صر بن خسرو قبادیانی بلخی ثم‌مرو زی‌متولد۳۹۳ ومتوفی در ٤٨١ ه .

«سپاس‌وستا یش خدایرا عزوجل که آفرید گار جها ن است و روزی دهنده‌ء جانوران‌است خدای‌بی‌همتاو بی انبازاست دوراز آ ز ونیا ز است هرچه‌خوا هدتواند وبودن ونابودنی داند وبجیزی‌نه چیزی باوماند وکارها بر راستی و بهی‌راند»از دیباچه روضته‌المنجمین تالیف‌شهمردان‌بن‌ابی‌ا لخیر سال‌تالیف قرن پنجم .

«سپاس مرخدایرا عزو جل‌که آفریدگار زمین و آسمان و روزی دهند ه‌ء بندگان‌است وشناسنده‌ء آشکارونهان وآمرزند ه گنا ها ی است ودرود بر بهترین‌خلایق محمدبن‌عبدالله علیه‌صلوات‌والسلام که مهتر پیغمبرا ن است وگزیده‌ء خدای جها ن است و دارند ه فرمانست ... «ازدیباجه سیا ستنامه یاسیر الملوك منسوب به‌خوا جه‌نظام‌الملك ابوعلی قوام‌الدین حسین بن علی بن‌اسحاق‌نوقانی طوسی وزیر الپ ارسلا ن وسلطان ملك‌شاه (٤٨٥–٤٠٨).

بعداز دیباچه‌ها قدیمترین اثر سجع رادر نثرها ی دینی‌وعرفا نی میتوا ن یافت که‌به‌تقلید ازنثر عربی‌ومخصوصاً جمل قصار صوفیا ن سجع د ر آن باتکلف بکاررفته‌است ومهمترین نمونه آ ن درقرن‌پنجم آ ثارشیخ الاسلام امام‌ابو اسمعیل عبدالله بن ابی منصورمحمدالانصاری‌هروی (٣٩٦–٤٨١) است نثرانصاری رامیتوان بد و قسمت کرد:

اول قسمتی که‌کاملابسبك جمل‌قصار صوفیان وبهما ن طریق با سلو بی مشابه شعر ابد اع شده‌وسجع درکلیه‌قرائن آن‌بکاررفته وقسمتی ا زا ن ا ینك درزبان‌فارسی بطریق مثل بکار میرود . وبیشتر قر ینه ها ئیست مزد وج ومرصع ومسجع که‌گاهی بتقلیدترانه ها ی هشت هجا یی‌وقا فیه دار پهلوی سه‌لغتی‌است که عرب درارجو زهای‌قدیم‌خو د از آ نها تقلید میکر د ه ونمونه ای از آ نترانه یزیدبن‌مفرغ (آ بست ونبیذ ا ست‌عصارا ت زبیب

است سمیه روی سبیذاست) وترانه کودکان بلخ در ذم اسد بن مسلم سردار عرب است(ازختلان آمد یه تا آخر...)

که طبری نقل کرده مانند این نمونه : (۱)

«دانای ضمایر هر قوم لاتأ خذه سنته ولانوم ، بخشنده فرح وسرور ، وهو علیم بذات الصدور ، ذات وصفات او بی عیب ، وعنده مفاتیح الغیب »

(ازخطبه کنز السالکین)

چنانکه میدانیم حضرت سعدی علیه الرحمه در قرن هفتم این سبک را بدون ابتذال سبک درکلیه موارد در جمل قصار خود تقلید کرده وطبعاً با شیوه ای روانتر وفصیح تر بکار برده است درین قطعات یا آنکه رعایت سجع وتغییر ارکان جمله نثر را بتکلف کشانیده است معانی دقیق ولطیف عرفانی ، تخیل ومضامین زیبا این نقص راجبران کرده ونثر را بصورت قطعات شعری بسیار لطیفی درآورده که درنوع خودکم نظیر است مانندنمونه های ذیل :

« آلهی طاعت فرمودی و توفیق بازداشتی ، ازمعصیت منع کردی برآن داشتی ای دیرخشم زودآشتی ، آخرمرا درفراق بگذاشتی

الهی نه ظالمی که گویم زنهارونه مرابرتوحقی که گویم بیارکار تو داری میداراین اندا ختته خود را بردار»

« الهی اگر عبدالله راخواهی گداخت دوزخ دیگر باید آلایش اوراواگر خواهی نواخت بهشت دیگر باید آسایش اورا»

« الهی اگرکار بگفتار است برسر گویندگان تاجم واگربکردار است بکلمه‌ای گفتن محتاجم »

دوقسمتی که نثر درآن ازجهة معنی ارتباط بیشتری دارد وقرائن گاه بگاه بکدیگر عطف میشود واین قسمت ازآثار انصاری را که بیشتر درحکایات وتوصیفات

(۱) سبک شناسی جلد دوم ص ۲۴۱

است میتوان نخستین اثر اسلوب مقامات درنثر فارسی دانست ما نندا ین قطعه :

روزی در عالم جوانی چنانکه افتدودانی در خود نظر کردم خود را دیدم عوری و نفس را بر خود زوری گفتم چون کنم تاالف خود را چون نون کنم ودرین راه مردی باید روحانی و فردی رحمانی که ترک خلایق وترک علایق کند ومراعیالی وفرزندی وپیوندی ، بدسبب ایشان سجودمن پریشان در این اندیشه بودم که ناگاه جرانی بسامانی دوستداری ، هوادا ری ، رفیقی شفیقی که مرا باومصادقت بود بعداز چند روزکه مفارقت بود از دردر آمد که گوئی ماه ازابر برآمددانست که باسینه غمگینم وبادیده نمکینم ازغایت مهربانی گریان شدودر حال من حیران شدگفت یاعبدالله هنوز غره ماه است این چندناله وآه است . »

درآثار منثور خواجه عبدالله انصاری چنانکه دیده میشود از نظر تکرار افعال وروابط وبنانهادن اسجاع بر کلمات فارسی متداول و اندازهء قرائن وترکیب آن معمولاً ازسه تاهشت کلمه وتساوی قرائن دربیشتر موارد رعایت تشابه لفظی وتقارن الفاظ فقط در اواخر قرائن جزدرموارد محدود مختصات سجع دیباچه ها بکار میرود وعلاوه بران مختصات دیگری دارد که اینک به ترتیب خلاصه میکنم :

۱ ـ تعداد قرائن معمولاً دویاسه یاچهارقرینه است ودارای قافیه واحد درسجعهای دووسه قرینه ای وگاه درسجعهای چهارقرینه ای. درسجعهای چهار قرینه ای بندرت ممکن است قرینه ثانی بدون قافیه باشد وگاهی قافیه، درآخر قرینه دوم وچهارم آورده میشود وگاهی درآخرقرینه اول ودوم وچهارم باسلوب رباعی وگاهی اوقات هرسجع بصورت مستزاد قطعه ای کوتاه در بی دارد .

۲ـ مجزابودن وعطف نشدن قطعات بیکدیگر جزدرمواردمعدود وکمال توازن ورعایت تناسب وزن گاه بحد توازن .

(c) ketabton.com: The Digital Library

۳– رعایت تکلفات لفظی برای استعمال سجع باتقدیم و تاخیر کلمات ومقدم داشتن فعل در قسمت زیادی از قرائن وابداع معانی ضعیف برای گنجانیدن سجع واستعمال لغات عربی باحدودی وسیع تر از آنچه در نشر ایندوره معمولست .

٤– رعایت صنایع بدیعی توام باسجع مانند این قطعات : « عشق مردم خواراست ، بی عشق مردم خواراست،» « جوان مرد چون دریاست ، وبخیل چون جوی ، در ، از دریاجوی ؛ نه ازجوی» «یاخوددردعشق رادرمانی است وهرچند نگاه میکنم درمانیست»

٥– استعمال سجع درمعانی ومضامین شعری وتوصیفاتی مفصل وظاهراً انصاری نخستین کسی است که نثرفارسی رابصورت فنی وصنعتی دربیان معانی شعری بکاربرده است مانند این قطعه :

«به گلناری رسیدیم وسبزه زاری دیدیم که نموداری بود ازبهشت باغ او عنبرین سرشت ، میدان آن رفته ، گلهای اوبناز شگفته ، جانوران اوزیبا صحن او همه دیبا ، درختان اوبلند ، هوای اوبی گزند ، گلهای او باطراوت میوه های اوباحلاوت ، جویبار اوپرآب ازشبنم وگلاب ، نه درآن شگوفها نقصی ، ونه دربرگهای اورقصی ، بید خنجرکشیده که سرافرازم ، غنچه پیکان تیزکرده که تیراندازم ، چنار درتمنای پیام وقدم قیام ، پنجه دعاباز کرده وعزم رازکرده بنفشه چون نائبان بگداخته سرخجالت درپیش انداخته نرگس چون رعنایان شیفته وبرنایان فریفته بارنگی به نیکی گل دورنگ چون عاشقان بیرنگ ، گل سرخ ازبرای حاضران وتماشای ناظران ، پرگلبن تازه ، رخ را داده غازه ، گل صدبرگ چون فقیران بی برگ باخرقه صدپاره عالمی بااوبنظاره ، نیلوفر چون اهل کرامات در اظهار مقامات دل ازخاکدان برکنده ، وسجاده برآب افگنده بیهوش چون والهان ربوده وخالقان هرگز نبوده نطق کرده فراموش وباصدزبان خاموش.»

غیرازین دومورد که درآثار منثورقرن پنجم دیدیم درموارد دیگر سجع

(c) ketabton.com: The Digital Library

بسیار بندرت بکار میرود و حتی درین دوره بعضی از نویسندگان بزرگ با آنکه اقتباس آیات و امثله و استعمال استعارات در نثر از دلائل کمال فنی میدانستند ولازم می شمردند سجع را از جمله تکلفات زبان تازی شمرده و استعمال آنرا در پارسی منع میکردند چنانکه امیر عنصر المعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بن وشمیگر بن زیار متولد ۴۱۲ در اثر معروف خود قابوسنامه در ذیل آیین کاتبی مینویسد :

«نامهء خویش را در حدیث از استعارات و امثال و آیت های قرآن مجید وخبر های رسول الله صلی الله علیه وسلم آراسته دار و گر نامه پارسی بود پارسی که مردمان در نیابند منویس، که ناخوش بود، خاصه پارسی که معروف نباشد آن خود نباید نوشتن بهیچ حال و آن ناگفته به و تکلفهای نامه تازی خود معلومست که چون باید نوشت و در نامهء تازی سجع هنراست و سخت نیکو و خوش آید، لیکن در نامه پارسی سجع ناخوش آید اگر نگویی بهتر بود.

(باقیدارد)

رباعی

که می په سر شی د رمینی تاج — نورمی به خلاص کړی دغم له باج
بیدردد تا د قدر خبر نه دی — ما ته را د رومه د رعشق تاراج

* * *

چه بازدی ولاړ شی چیری له دسته — په غره په سمه کړی ور پسی مرسته
هنر هم هسی یو یاغی بازدی — طلب ئی نکړی په همت پسته

* * *

ښکار د توپک نشته نه شکار د بازشته — که می په زړه کښی دد واړو رازشته
کتاب قلم لری اوس پری ویریږم — داد پیری نازاو نیازشته

(خوشحال خان ختک)

(c) ketabton.com: The Digital Library

دکتور میر نجم‌الدین انصاری

ای سراپا غافل از خود در شمار کیستی

پرفشان بسملی ایدل شکار کیستی
مجمر رقص سپندی بیقرار کیستی

میخوری خون جگر همچون شفق هر صبح و شام
لاله صحرای داغی ، داغدار کیستی

در گلستانیکه طوفان پرور موج گل است
همچو بلبل دلفگار از زخم خار کیستی

ای خزان پرورده غمهای بی‌پایان عشق
در تمنای قدوم نوبهار کیستی

کاروان ها تند رفت و وقت در منزل رسید
ای به ره وامانده اندر انتظار کیستی

صید مطلب ها بفتراك تردد بسته اند
ای تعطل پیشه مرد کار زار کیستی

سینهء هر ذره باشد مطلع انوار عشق
ای زمعنی بیخبر آئینه دار کیستی

زین محیط رنج و غم موج امیدی برنخواست
ای بگرداب بلا امیدوار کیستی

رنج بیماری مرا در بوته سودا گداخت
ای وفا بیگانه یار غمگسار کیستی

مانده آغوشم تهی چون ماه نو از رفتنت
ای مه دور از کنار اندر کنار کیستی

میشماری چند «انصاری» توعیب دیگران
ای سراپا غافل از خود در شمار کیستی

تتبع ونگارش ع ' ق زهیر
محصل فاکولته ادبیات

ابوریحان البیرونی

شخصیت های بزرگ علی درحقیقت خدمتگذاران جوامع بشری هستندسعی وکوشش وزحمات خستگی ناپذیرشان فیض عامی است که سراسر جهان ازآنها مستفیض ومستفید میشوند . وتنها برای یک کشورو یایک محیط محدودی آنها بذل مجاهدت نمی نمایند ، بلکه روش نیکو یشان دربرابر اقوام مختلف گیتی درحین سیر وگذار ، مسافرتها ومهاجرتها باوصف داشتن علاقه وانتساب بخاك اجدادی باز هم درهرمرزوبوم که تصادف اوشانرا کشانیده ومجبور باقامت ساخته است بدون کمترین تغییری در رویه بامردمان آن سامان مشغول خدمتگذاری شده وبرای رسانیدن مردم بمدارج بلندعلمی ازهیچگونه مجاهدت وسعی کوتاهی نکرده اند ،وحتی اطرافیان شان قطعاً نمیتوانستند حدس زد که بیگانه‌ئی درمحیط شان حیات بسر میبرد ، این زمره بزرگان جهان بشریت درهرجائی که باشند ، ویاقدم گذاشته اند بتحقیقات علمی وتنویر اذهان عامه بذل مجاهدت نموده اندلذاروی این اصل این نوابغ مال تمام جوامع انسانی بوده مخصوص یک محیط وسرزمین نیست وافتخارات شان متوجه عموم افراد جهان است .

در زمرهء این نوابغ جهان که تقریباً هزار سال قبل چون ستارهء درخشندهء درتلالوءو درخشندگی بود ، مردعالم وشخص فاضل ودانشمندیست که ازفیض دانش ونور علم شان نه تنها افغانستان مستفیض شده است ، بلکه جهان اسلام ازآن برخوردار گردیده این شخصیت بزرگ حضرت ابوریحان البیرونی است که ازبزرگان هندسه وعلوم ریاضی ویکی ازاکابر ادب وتاریخ بود قبل ازآنکه بشرح حال این مرد نامور

(c) ketabton.com: The Digital Library

به‌پردازیم ، لازم می افتد که ازسیر تحولات علمی ومروج‌شدن علوم نجوم، فلسفه ، ریاضی هیئات متذکر شویم .

پس ازآنکه کیش اسلام چون آفتاب درخشنده درسرزمین عرب درخشیدن گرفت ودرسینه ریگزار عربستان رفته رفته اشعهء زرین خودرا پهن وهموار نمود ، وعربها در پرورش وتربیه این کیش حقیقی سعی بخرج دادند ودر بسط وترویج آن همت گماشته ، تازیان درزمان خلفای راشدین بجنگ های بزرگ دست زدند وبا دو حکومت بزرگ آنزمان دشمنی آغاز کردند ، این گرفتاریها اعراب را مانع ازتحصیل علم شد ودانش آنعصر محدود بحفظ روایات واخبار ماند ، چون خلافت به‌بنی امیه رسید ایشان خلافت را بیک سلطنت بزرگ عربی تبدیل وآداب دوره ای جاهلیت وشعر وشاعری سابقه‌را از نو تجدید کردند ، وصدها شاعر ازگوشه وکنار بدربار خود جمع نموده، ازشعرا حمایت بس بسنده مینمودند وعصر اموی گویا ازبزرگترین دوره های ادبی آنزمان بحساب میرفت ، ولی ازجانب دیگر چون ظلم وتحقیر را نسبت بسائر اقوام مخصوصاً خراسانیان بانتها درجه رسانیدند ، عاقبت آتش کینه ازین اقوام شعله ور گشت وخلافت بزرگ بنی امیه که‌شامل حصص وممالک بزرگی بود بدست جوانمردان افغان یعنی لشکریان ابومسلم ازهم پاشید وطومار عصر اموی ازجهان پیچیده شد .

نهضت علمی که ازسده دوم هجری دراسلام ظاهر گشت وپیشرفت حیرت آور علمی که مسلمین درطول یکی دوقرن درعلوم ومعارف کردند بشهادت تاریخ درهیچ یک ملل واقوام عالم سابقه نداشت ، جامعهء اسلام که قبل ازاسلام یک جامعه ای بتمام معنی امی محسوب میشد ، بزرگترین جامعه های علمی دنیارا تشکیل داد ، وهنوز مدت یکقرن از آغاز جنبش علمی مسلمانها ونقل وترجمه کتب یونانی وغیره

نگذشته بود که‌نوابغ علمی ومخترعان بزرگ بظهور پیوست وتمدن علمی شگفت آوری بوجود آمد واساس متینی ریخته شد .

اگر ازعلوم ومعارف مذهبی وادبی ازقبیل نحو، صرف، فنون ، بلاغت ، فقه ، تفسیر وحدیث که‌اصلاً زاده‌ء تعلیمات‌واصول دینی وکتاب مذهبی مسلمانها (قرآن مجید) بود کمی بعدتر نظر کنیم ، علومی را مطمح نظر قرار خواهیم داد که بوسیله ترجمه کتب بدست مسلمانها افتاد ازقبیل علوم طبیعی ، ریاضی فلسفه ، هیئات ونجوم وغیره .

علوم ریاضی بخصوص قسمت نجوم‌درین‌عصر بی‌اندازه کسب اهمیت نموده ، ودرفن (تنجیم) کتابها نوشته شد که مملو از دقایق علمی ولطائف تاریخی وادبی بود گرچه آنها باین علوم (فلسفه ، فنون ، ریاضی ، هیئات ، نجوم) قبل از اسلام نیز بلدیت وآشنائی داشتند ، اما زمانیکه در حوزه‌ء اسلام داخل شدند ، دامنه آن وسیع شده‌باتمدن وعلوم ومعارف اسلامی ممزوج وازآن تمدن علمی‌شگفت آوری را بمیدان کشانیدند ، اولین کسیکه ازمسلمانها متوجه علم نجوم شد (خالدبن یزیدبن معاویه است) که درسال (۸۵) ه اولین کتابی درعلم‌نجوم درعصرش ترجمه شد ، ولی هویت تاریخی این کتاب صحیح ودرست معلوم‌نیست درعهدابوجعفر منصور خلیفه‌عباسی (۱۳٦، ۱۵۸) عربها به‌شهر نشینی خوگرفته کم‌کم دانستند که دردنیا علوم دیگری نیزوجود دارد این بود که‌متوجه ملل دیگر شدند و هرکجا ازدانشمندان سراغ یافتند بدورخود جمع نمودند

منصور بواسطه میلی که‌بنجوم داشت توجه به ترجمه‌کتب نجوم‌نمود اهتمام وکوشش عمده منصور برفلکیات بود ،ومجسطی یگانه یادگار هیئات قدیم وشهکار عمده بطلیموس که‌نتیجه‌زحمات ریاضی دانهای کلده ، یونان‌و اسکندریه بود بعربی ترجمه شد درعهد هارون رشید (۱۷۰، ۱۹۳ه) بعضی کتب طب وریاضی را عربها بانهایت‌شتاب ترجمه‌کردندوچون‌نوبت‌بمامون (۱۹۸ ،

۲۱۸) رسید بازار نقل و ترجمه، تعلیم وتعلم ، رواج گرفت کتابهای زیاد فلسفه و منطق بزبان تازی درآمد و درنتیجه نهضت علمی جهانگیری اسلام پدیدار گشت، پس ازآنکه عصر ترجمه روباتمام رفت علمای بزرگ ونوابغ علمی در هر رشته از علوم ظاهر شد و کتابهای بسیاری نوشتند اینجا بود که ملوك خراسان برای اقتدار از خلفای عباسی ویا بخاطر همچشمی به آنها دربار خودرا ازعلما و حکما زیب و زینت دادند .

سامانیان یگانه سلسله ای بود که توانستند عصر طلائی علم و ادب را در خراسان بنانهاده رونق بخشند، یکی ازکارهای مهم آنان ترجمه پاره ای ازکتب مهم عربی بفارسی بود که با ینقسم علم را میان توده افغانی رائج کردند، که تفسیر طبری و تاریخ طبری ازکتب شهکاراین دوره است خصوصیت که حوزه های علمی خراسان بر حوزه های علمی بغداد داشت همانا جنبه فلسفی وریاضی بودکه بر دیگر علوم غلبه داشت .

بارون کارادو (که یکی ازاعضای اکادمی علوم فرانسه) درکتابیکه در شش جلد تحت عنوان (متفکرین اسلامی) نوشته درجلد دوم آن جائیکه از علوم وصنایع مسلمانها وتمدن ایشان بحث میکند مینویسد :

شرقیها درهیچ یک ازقسمتهای طب وفلسفه ودیگرعلوم با ندازه علم نجوم درزندگی روحی ماتاثیر نکرده اند ودرقرون وسطی که شروع بترجمه کتب شد ، نخست ترجمه کتب نجوم است که شرقی ها آن را نوشته بودند واز فارمول ، معلومات وآلات ریاضی ایشان غربی ها تقلید وعلما ازآن پیروی کردند وباز درحصه دیگر جلد دوم جائیکه ازعلوم و اختراعات اسلامی سخن میگوید در قسمت ریاضی حساب شطرنج رااز البیرونی ذکر میکند .

خلاصه ممالک اسلامی درتمام علوم مخصوصاً علم نجوم در آن عصر آشنائی وبلدیت کامل داشتند .

اسم ، نسب وزادگاه البیرونی :

دانشمند معاصر دهخدا دررساله ایکه تحت عنوان (شرح حال ابوریحان

(c) ketabton.com: The Digital Library

البیرونی) نوشته‌اند راجع باسم ونسب البیرونی چنین تذکر میدهند اسمش محمد بن احمد خوارزمی بیرونی ازجمله مهندسین وبزرگان علوم ریاضی ویکی ازاشخاص برجسته صاحب فطانت وذکاء بود ، مولد اودر بیرون خوارزم است سیدحسن (برنی) درکتاب اردوی تالیف کرده گی خویش که درتحت عنوان (البیرونی) نگاشته مینگارد که البیرونی ازمیدان وسیع خوارزم که حصه زیرین دریای جیحون باشدبوده دردربار خوارزمشاه میزیست.

نظربشواهدتاریخی دراخیرقرن اول هجری پیش ازتسلط مسلمانها مملکت خوارزم صاحب حکومت جداگانه ومستقلی بود که مردمان آن سرزمین رسم الخط علیحده وعادات ورسوم مشخصی داشتند زبان آنهارا خوارزمی میگفتند واین طرز تا آخرقرن چهارم هجری دوام داشت این حکومت صد سال پیش ازبعثت حضرت پیغمبر (ص) بدست کیخسرو افتاد و پدرش (سیاوش) ازهمه پیشتر آنجا آمده سکونت اختیار نمود . وبعد ازین تاریخ حکومت خوارزم روبزوال میرود ، وتنها نام خاندانی وسلطنتی محفوظ میماند، وتا قرن چهارم هجری درپرده تاریکی وظلمت بسربرده وحالات سیاسی ایشان تنها محفوظ بنام (شاهی) میباشد وبس .

یاقوت درمعجم البلدان مینویسد :

که بیرون کلمه پارسی است، وبمعنی خارج بوده وچون توقف البیرونی درشهرخوارزم مدتی قلیل بوده ودوری اوازوطنش زیادت گرفت اورا از این جهت غریب وبیرون گفته اند .

قزوینی درتعلیقاتیکه بچهار مقاله عروضی سمرقندی نوشته اند شرح ذیل راازمقدمه کتاب(ماالهند) که ادوارد ساخا نواز معلمین دارالفنون همایون برلین برآن نوشته است واصل کتاب تالیف ابوریحان است می نویسد که :

بیرونی تخلص وی بوده زیرا بیرونی منسوب به بیرون خوارزم یعنی خارج شهراست. ویاآنکه ازولایات خوارزم درهرصورت ازخود شهرخوارزم

(c) ketabton.com: The Digital Library

نیست، لذا اورا بیرونی گفته اند وچون (یاء) بیرونی (یاء) مجهول است واین کلمه درزمان ابوریحان بهمان نحوی که اقتضای (یاء) مجهول است یعنی (کسره مشبعه) تلفظ میشده و آنرا در تلفظ عربی (اشبه) اشیاء است بیای ما که ماقبل مفتوح، لذا مصنفین عرب این کلمه را بیرونی بفتح یاء ضبط کرده اند.

بعضی روایات دیگر میرساند که البیرونی از اهل بیرون سند است. ولی این عقیده اشتباهی بیش نیست، زیرا قریه ای بیرون سند بانون است و آن (نیرون) میباشد نه بیرون، وآنرا (نیرون کوت) حیدرآباد سند گویند.

خلاصه باتفاق جمهور تذکره نویسان و محققین البیرونی از اهل رستاق خوارزم است ازین رو به بیرونی یعنی بیرون خوارزم منسوب شده است. وراجع باینکه در کدام آغوش بزرگ شده و در کدام مدرسه تعلیم حاصل کرده ونزد چه شخص واستادی شاگردی نموده وبا کدام اشخاص بزرگ هم صحبت بوده است معلومات دردست نیست ودرباره خاندان بیرونی همین قدر میتوان گفت که اوعجمی وغالباً خوارزمی بود، وچون خاندانش متمول نبود - سرپرستی اورا ازآوان طفولیت آل عراق بدوش گرفت واز همه بیشتر ابونصر منصور بن عراق در تربیه وپرورش البیرونی حصه گرفته است، ولی معلوم نیست که دربین خاندان البیرونی وآل عراق چه رابطه ای موجود بوده، که سرپرستی ویرا بذمه گرفته بودند، واز گفتار خود البیرونی ظاهر میشود که بخاندان خوارزم دلچسپی وانس والفت خاصی داشت وازآن خاندان درکتاب آثار الباقیه صفحه (۲۳۸) تعریف زیاد میکند.

تولدحیات :

البیرونی یکی ازبزرگترین دانشمندان ودرخشنده ترین ستارگان مشرق زمین بوده ونظر بکثرت اقوال تولدش دربامداد پنجشنبه سوم ذالحجه سال (۳۶۲) مطابق مهروز (مهر ازماههای ایران است که پیش ازآبان وماه

هفتم ا ست که مطابق بماه میزا ن میشود) وروزد هم این ماه درسا بق جشن بر پا میکر دند وآنرا جشن مهرگان میگفتند. کهاین مسئله تا زما ن غزنویان وسامانیان ادامه داشت وزمان تیموریان ازبین رفت. (۳٤۲) یزد گردی وسنه ۹۷۲ میلادی دربیرون یعنی حوالی خوارزم بوقوع پیوسته است . وبعد از غروب شب جمعه دوم رجب (٤٤۰) ه موافق (۱۰٤۸) درغزنه روی در نقاب خاك بپوشید .

اوایل زندگانی خویش را بدربار مامون خوارزمشاه درمسقط الراس خود حیات بسربرده این شهزاده ، مرد عالمی بود ، قدر ومنزلت البیرونی نزد ملوك معاصرش بسیار زیاد بود ، خوارزمشاه اورا جلالت ومکانتی عظیم داده بود ،واوروزگاری در ازبدربار مامون خوارزمشاه مقیم بود .

کتاب تاریخ الاطباء مولف ابن ابی اصیبعه (سنه ۵۹۱ه و ۱۱۹۵ ع) حکایت ذیل رادرباره قدرومنزلت. واحترام البیرونی نزد مامون خوارزمشاه اززبان خود البیرونی مینگارد که خوارزمشاه روزی برپشت اسپ سوارومنزلی پیموده بود ، بفرمود تامرا ازحجره بخواندند من دیرترك بیرون آمدم ، پس عنان اسپ بجانب من گردانید وقصد فرود آمدن کرد ، من از حجره بیرون شدم اورا سوگند دادم تا بزیرنیاید خوارزمشاه گفت :

اگرآداب دنیوی نبودی ، هیچگاه ترا نمیخواندم ، بلکه خود نزد تو میآمدم . ابوریحان ظاهراً اوایل عمرخود را درحمایت هامونیان خوارزم گذرانیده استوخانوادههامونیان ابتداء باجگذار ملوك سامانیان بودند ، ولی درجنگ وانقراض دولت سامانی بدست حکومت غزنوی واستقرار دولت غزنوی یعنی مابین سنه(۳۸٤ -۳۹۰ ه) مستقل وآزاد شدند اما استقلال ایشان طولی نکشید چه درسنه (٤۰۷ه) سلطان محمود غزنوی

(c) ketabton.com: The Digital Library

مملکت خوارزم را فتح کرده وآنرا بممالک مفتوحه خود ضم ساخت ملوك مامونیان علم دوست و هنر پرور بودند ، دربارایشان مجمع علما و حکما بود .

ابوریحان چندین سال در جرجان بدربار شمس المعالی قابوس بن وشمنیگر که دو دفعه ازسنه (۳۶۶–۳۷۱ واز ۳۸۸–۴۰۳) حکمرانی جرجان واطراف آنرا مینمود وبسر برد ودرسنوات ۴۰۰ و۴۰۷ه بار دیگر بوطن اصلی خود خوارزم معاودت نمود، ودردربارابوالعباس مامون بن مامون خوارزمشاه مدتی بسر آورد ، شورش اهالی خوارزم وقتل خوارزمشاه ولشکرکشی سلطان محمود بخوارزم جهت خون خواهی خوارزمشاه وفتح خوارزم وسائر واقعات آنوقت را ابوریحان خود مشاهده کرده ، ودرجمیع این وقایع حاضر وناظر بوده است واز جمیع مشاهدات خود کتاب (تاریخ خوارزم) را که تمام اخبار وآثار وقصص وحکایات متعلق بوطن و وقایع تاریخی عصر خود راکه در اغلب آنها خود شاهد بوده در آن کتاب تدوین نموده است . متاسفانه این کتاب از بین رفته وچند فصل آنرا ابوالفضل بیهقی درآخر (تاریخ مسعودی ، یا تاریخ بیهقی صفحه (۶۶۵–۶۷۶) آورده است بعضی روایات آمدن البیرونی را بغزنه تعبیرات مبالغه آمیز نموده ودرین راه غلو پیموده اند . درکتب نفایس الفنون جیب السیر ونگارستان چنین مینویسند :

که شیخ الرئیس ابوعلی سینای بلخی را نزد (حضرت سلطان محمود بغزنه بفساد عقیدت وسوء طریقت معرفی کردند ودرآن باب چندان سخن راندند ، که بغض وکینه آن حکیم درسینه سلطان جای گرفت و ازفرط عصبیت درغضب شد ، وابوالفضل حسن رانزد خوارزمشاه فرستاد وپیغام داد که شنوده ام ، جمعی ازافاضل را درصحبت خویش داشته وازاجتماع ایشان فرخنده مجلسی فراهم آورده ای ما را هوای لقای ایشان درسر

(c) kerabon.com: The Digital Library

افتاده ، میباید ایشان را بپایه‌سریر بفرستی ، تا از شرف حضور ما سعادت اندوز شوند .

چون خوارزمشاه مسئله را قبل ازان که ابوالفضل بخوارزم برسد دریافت علما و فضلای دربار را بخواند و قضیه را به آنها حالی نمود، و هدایت داد که هریک بسمتی سفر کنند ولی از جمله علما ، ابوریحان ، ابن‌الخمار و ابونصر بماندند و دیگران ازخوارزم بیرون شدند ، بعد از آنکه سه نفر فوق الذکر بتوسط ابوالفضل بدربار محمود رسید . سلطان آرزو کرد تا نقد دانش ایشان را بر محک امتحان بیازماید .

نفایس الفنون جای دیگر مینویسد : که ارکان دولت سلطان را گفتند که ابوریحان درعلم نجوم چنان است که هیچ چیز بروپوشیده نیست .

سلطان گفت ! وجودیکه بر او هیچ چیز پوشیده نیست آفریدگار است .

ابوریحان درجواب گفت ! اگر سلطان به تصدیق دعوی ایشان ازین بنده برهان طلبد تا فضل پوشیده عیان گردد ، هیچ زبان ندارد .

سلطان از روی غضب گفت! عزم کرده‌ام آنرا بیان کن ، که من ازین قصر ازکدام در بیرون روم ، ابوریحان اضطراب بر داشت ، طالع مسأله معلوم کرد ، زایچه بنهاد ، وجواب اخذ نمود و در ورقی ثبت کرد و گفت معلوم کردم .

سلطان فرمود تا در بر ابر او ، دیوار قصر بشگافند و در آنجا در وازه دیگر بغیر از چهار در وازه سابق قصر تعمیر کنند تا از آنجا بیرون رود .

پس از آنکه شاه از آن در وازه بیرون رفت ، وچون ورق را نزد سلطان آوردند واضح گردید که آن فاضل دانا از ان معنی که صورت پذیر فته بود خبر داده است غضب سلطان زیادت گرفت و فرمود تا او را از بام قصر پائین اندازند ، ولی ارکان مملکت برای حفاظت جان او تدبیری گرفتند در پائین دامی مهیا نمودند ، تا با او ضرری نرسد .

بعد از مدتی قضیه را بسلطان گفتند ، سلطان را آن تدبیر خوش آمد او را

طلب داشتند وسلطان بر ایش گفت! اگر دعوی تو چنان است که هیچ چیز بر تو پوشیده نیست ، چرا ازین حال واقف نبودی ابوریحان صورت وقوع این واقعه را بکاغذی نگاشته بود ، کاغذ را حاضر کردند و در آن حین این واقعه ثبت شده بود ، سلطان باز در غضب شد ، امر نمود تا اورا بزندان کنند البیرونی مدت (۶) ماه محبوس ماند تا آنکه احمد میمندی در شکارگاه چون سلطان را خوش طبع یافت ، سخن از علم نجوم آورد و از ابوریحان تذکر نموده ، ازوی تعریف و توصیف کرد ولی سلطان از کردار و افعال او بدگفت ، فرمود که فردا ، اورا بیرون آرند .

ابوریحان را بیرون آوردند و بحضور سلطان مشرف شده و سلطان باو گفت اگر خواهی از من برخوردار باشی سخن بغیب دانی مگوی ، و این علم باطل است ابوریحان از ان پس سیرت بگردانید و باز بخوارزم معاودت کرد و در آنجا میزیست و بعد از وفات مامون کنج انزوا گزیدو به نشر علوم و تالیف کتب پرداخت و بعد از وفات محمود باز بغزنه آمد .

اگرچه این روایت تا حدی بحقیقت ، مقرون است اما چون محمود از فضلا شعراء ، و ادبا خیلی احترام مینمود ، روا نمیداشت که بآنها اذیت و ضرر و آزاری برسد ، و از جانب دیگر چون طرفدار حق و حقیقت بود ، نمیخواست بتوسط کردار و عمالیکه علمای نجوم مینمایند ، چون در بین طبقات عامه عکس العمل خرابی مینمود . از ینرو اگر امر نموده باشد حقیقت دارد ولی نه بآن شدت وحدتیکه تذکره نگاران مبالغه کرده اند .

روایتی دیگر یرا نویسنده معجم الادبا مینگارد که سبب رفتن ابو ریحان بغزنه این بوده که سلطان محمود آنگاه که برخوارزم مستولی شد ، ابوریحانرا با استادش عبدالصمد اول بن عبدالصمد الحکیم گرفتار کرده عبدالصمد اول را بکشت و قصد کشتن البیرونی رانیز داشت لیکن محمود راگفتند که او در علم نجوم امام وقت است و شاهان از داشتن وی گزیری نباشد .

این گفته معجم الادبا که سلطان محمود ابوریحان را بجبر و محبوس آورد و خیال داشت که او را بقتل رساند مقرون بیقین نیست، زیراز مانیکه محمود بخوارزم مستولی شد، وچون علم دوست وهنرپرور بود، واز علما بس حمایت میکرد، وقتیکه بغزنه مراجعت نمود، ابوریحان وسائر افاضل را که در دربار خوارزمشاه بودند در بهار سنه (۴۰۸) ه درمصاحبت خود بغزنه آورد، وپس ازانکه ابوریحان درغزنی مسکن اختیار نمود، چندین دفعه بوطن خود خوارزم سفر نمود ودرغالب جنگها باپادشاه جهانگیر سلطان سلطان محمود غزنوی بهندوستان بملازمت وی همراه بود و در هندباحکما وفضلا بحث هانموده است وزبان سانسکریت رابیاموخت ودائره معلومات خود را ازتاریخ، هیئات، ریاضی، جغرافیه وعلوم طبیعیه بواسطه معاشرت باحکمای هند وسعت داد. (باقی دارد)

شما قادر نیستید باپول خود جز جمعی قلیل دوست تهیه نمائید – ولی میتوانید بارفتار نیک ومحبت عالمی را فریفته ویارخود سازید. حضرت محمد (ص)

مقدسترین وظیفه آدمی نیکی است علی الخصوص بکسانیکه ازآنان روز بدی دیده است.

تجربه مدرسه ایست که محصلین خود را با قیمت گرانی بارمی آورد.
(فرانکلن)

هرگاه غضب شما را ازجاده اعتدال خارج ساخت فورا به اثبات نگاه کنید بی اختیار بخود میخندید. (روسو)

ترشرویان وعبوسان فیلسوفان دروغی بیش نیستند ودرنزد مردم دانا ارزش ومقامی ندارند. (مولیر)

(پوسته بگذشته)

فن وطب در اسلام

«دوره‌ء طلائی

« از ۹۰۰ تا ۱۱۰۰ »

در انجام دوره‌ء ترجمه ، اطباء ومتفکرین عالم اسلام علاوه بر اینکه بعلوم وفنون یونانی استناد نمودند با افکار وتجارب ایران وهند وستان نیز باینعلوم وفنون صحت ووسعت بیشتری بخشیدند . اگرچه تمام علوم وآثار ایشان تتبع گردیده ولی درآنها یک اصلیتی واحدی دریافت نشده بود بنابرین علمای اسلام بعلوم خویش اعتماد نموده خواستند تاآنهارا انکشاف دهند .

دراین اثنافن وبالخاصه طب ازعیسویان وصابئین به مسلمانها وبالخاصه بعلمای ترک وایران انتقال میکند . بجای مجموعه‌های طبی که ازمنابع قدیمه جمع گردیده است به اثار مهمه‌ء انسیکلوپیدیک مقابل میشویم .

دراین اثار علم وعرفان نسل های گذشته بدقت تصنیف گردیده وبه نسل جدید عرضه میگردد . یکی ازنخستین وبزرگ ترین محررین این دوره رازی است این شخصیکه غرب لاتینی ویرا بنام (RHAZES)می شناسد دربین سنوات (۸۶۵ ـ ۹۲۵) زنده گانی داشته است . رازی در(ری) که قریب طهران امروزیست متولد گشت ، هیچ شکی نیست که رازی طوریکه بزرگترین طبیبی است که درعالم اسلام بوجود آمده ، دربین بزرگترین اطباء دنیا ، نیزاخذ موقع مینماید .

رازی دربغداددرنزدیکی ازتلامیذ حنین ابن اسحق به تحصیل خویش ادامه داد. ابن تلمیذ حنین به طب یونان ، ایران وهندوستان وقوف داشت ' رازی ، درآوان جوانی خویش بکیمیا اشتغال ورزید و با لاخیر هنگامیکه شهرتش باعث برین شدکه ازهر طرف آسیای غربی طلبه ومریضا فراد راطراف

گردآورد. تمام مساعی خویش رابطب منحصر گردانید.

بعلم، احاطه‌عشایانی داشت، دارای آثار زیادی بود واز جمله تألیفاتیکه عدده آن‌ها بیش از (۲۰۰) میباشد نصف آنها متعلق بطب بوده است.

اگرچه دربین نوشته های اوکه متعلق بطب است بعضی ازآنها یک ماهیت ناپایدار داشته است ولی تنها تذکر عناوین آثاریکه از طرف رازی تحریر یافته است نیز بموضوعات عقیمه روح وتازه گی میدهد. که بعض آنها بروجه آتی است:-

«راجع به اینکه حاذق ترین اطباء نیز نمیتوانند هرمرض را شفاء دهند، راجع باینکه: مریض هائیکه میرمند چرا داکتر های حاذق رانیز ترک میدهند' راجع باینکه: خلق، شارلتان هاومتطببها راچرابه اطبای حاذق ترجیح میدهند راجع باسباب اینکه چرا: اطبای جاهل عوام وزنها، نسبت به اطبای عالم بیشتر موفق میگردند.»

این آثار دربین موضوعات جزئیه قرارمیگرد که رازی درآن قلم دوانی کرده‌است وسایرآثار اوامراض مختلف وجداگانه راموضوع بحث قرار میدهد. اثریکه راجع بسنگ کرده ومثانه(که مرضی است منتشردرشرق قریب) نگاشته است یک‌نمونه ازان آثار راتشکیل میدهد.

راجع به تشریح‌نیز اثری‌تحریرکرده است ولی دربین آثارراازی‌مشهور ترین آنها، راجع بمرض چیچک و سرخکان میباشد، این اثرمتعاقباً به لاتینی ترجمه گردیده سپس به انگلیسی وسائیر السنه نیز ترجمه گشته ودربین سنوات ۱٤۹۸ و۱۸٦٦ بیش از ٤۰دفعه به طبع رسیده است. اثریکه دربارهءاین دومرض، نخستین‌دفعه، درست‌ترین معلوماتی داده‌است همین است. این سطوریکه ازوی نقل نموده ایم باافاده روح متجسسی‌که باصل اثرحاکمیت داشته است، معاونت میکند:-

«بمرض چیچک حمای مدید، (تب بادوام) ودردپشت، تخرش بینی'

جنکه خوردن در اثنای خواب تقدم مینماید . اعراض مهمه آن تب و در دپشت ، اضطراب ات تضییق آوری در تمام حصص وجود ، پندیدگی و بعضاً تقلص در روی ، سرخی شدید در رخسارها و چشمها ، حتی که گویا وجود تحت فشاری قرار گرفته است سستی در عضلات ، دردگاو و سینه توأم با شدت تنفس و سرفه خشکی دهن ، کثافت بلغم ، غور شدن آواز ، گرانی سر و درد سر میباشد ، در سرخکان تهیج ، اضطراب ، عصبانیت و تشوش نسبت بمرض چیچک شدید تر است . ولی در مرض چیچک درد پشت شدید تر میباشد . »

رازی ، راجع بازاله دا غهای که پس از انکشاف کامل مرض چیچک بحصول میپیوندد . چاره ها و تداوی های بس موثری ارائه میدهد ولی اینها آثار چیچک را کاملاً از چهره محو نمیسازد . چنانچه در شرق دنوز هم به آنها تصادف میگردد بزرگترین اثر طبی رازی بعباره دیگر معظم ترین اثریکه در دنیا از طرف یک طبیب ماهر نگاشته شده تواند ، اثری است که بنام (الحاوی) مسمی بوده و جامع تمام معلومات طبی یونانیان ، سریانیان و عالم عرب میباشد رازی پارچه های را که از آثاریکه در تمام مدت حیات خود در موضوع طب خوانده و انتخاب نموده است تدوین نموده و بر آنها تجارب شخصی خویش رانیز افزوده ، بالاخره در سنوات اخیر حیات خویش به تصنیف آنها پرداخته اثر بزرگ و محتشمی بوجود آورده است ، نظر به بعضی تراجم احوال رازی در قید حیات خویش شخصاً این اثر را تکمیل نتوانسته از ینجهت تلامیذوی پس از وفات استاذ خویش به اثر او شکل نهائی داده اند ، از جمله مجلدات (الحاوی) که عده آنها بیش از ۲۰ جلد بوده است تنها ده جلد آن پابدار مانده است اینها نیز در هشت یانه کتابخانه بصورت متفرق میباشند ، پس از دوعصر از وفات رازی ، تنها دو نسخه مکمل این اثر بزرگ او معروف بود . ولی من از یاد داشت های یک حکیم چشم ، که منسوب به خاندان بحت یشوع بوده است دانستم که هنگامیکه او به تحریر اثر خویش مشغول بوده است قسمت مطابق

(c) ketabton.com: The Digital Library

به‌چشم و امراض چشم (الحاوی) را خوانده وازآن استفاده کرده است رازی در اثنائیکه از هر مرض بحث مینماید اقوال یونانیان سریانیان، عرب، ایرانیان و هندیان را نیز راجع به آن مرض نقل مینماید، سپس مطالعات خویشرا نیز بیان نموده وتجارب خودرا علاوه میکند و درین شکی نیست که تجارب و مشاهدات او جداً مهم است. (الحاوی) رازی از طرف یک طبیب موسوی (سجلیائی) موسوم به فرج ابن سالم تحت حمایه حکمدار «آنژو» شارل «اول» به لاتینی ترجمه گردیده واین کار مهم در سنه ۱۲۷۹ به اتمام رسیده است. این اثر معظم، در اعصار یکه ترجمه آن تعقیب میگردید، متمادیاً استنساخ و نشر گردیده بالاخره از ۱٤۸٦ به بعد طبع شده است درسنوات ۱٥٤۲ این اثر بس معظم و پر مصرف پنج دفعه و بعضی قسمت های آن بیشتر بطبع رسیده است تاثیر این اثر در طب اروپا خیلی بزرگ است.

رازی غیر ازین آثاریکه درباره طب نگاشته است آثار متعلق به آلهیات فلسفه، ریاضیات هیئت، وعلوم طبیعی نیز از خود بیادگار گذاشته است، که این اثر اخیر الذکر از ماده، مکان، زمان حرکت، غذا، نشو ونما، تعفن، احوال جویه، بصریات وکیمیا، بحث مینماید. قیمت واهمیت آن آثار رازی که از کیمیا بحث مینماید، بالخاصه در اعصار اخیر فهمیده شده است زیرا یک اثر پر قیمت او راجع به فن کیمیا تنها درهمین سنوات قریب در کتابخانه یک پرنس هندی دستیاب گردید. رازی با اینکه به منابع استناد مینماید که جابر استناد کرده است، مع ذالک موادرا بیک صورت بس مکملی تصنیف نموده، تعاملات کیموی و جهار های کیموی را بیک صورت بس واضحی ایضاح می نماید. که بدینطریق از مشارالیه تمایز وبوی تفوق می یابد. درحالیکه جابر وسایر کیمیا گران اسلام مواد معدنی را به (اجسامی) از قبیل طلاء ونقره؛ و «بجواهری» از قبیل کبریت وآرسنیک؛ وبه «ارواحی» از قبیل سیماب ملح آمونیاك تصنیف مینمایند،

(c) ketabton.com: The Digital Library

رازی مواد کیمیا ویرا به نباتات ، حیوانات ومعدنیات تصنیف میکند که اینطرز تلقی اززمان وی تابه امروزمستقیماً انتقال کرده است . رازی معادن را به روحها ، جسمها ، سنگها ، زاجها ، بورکس ها واملاح تصنیف میکند واجسام متصاعد (پرنده) را ازارواح غیرمتصاعد تفریق مینماید وکبریت سیماب ، آرسنیک ونوشادرازجمله اخیرالذکر محسوب میکند .

ازمعاصرین نامدار رازی یک نفر موسوی مصری است که درعالم غرب بنام «Isaç Judavies» یعنی اسحاق موسوی معروف گردیده است اودربین سنوات (۸۵۵-۹۵۵) زندگانی کرده است . این موسوی که درعرفان اسلامی کسب وکمال نموده است برای حکمدار ان فاطمی تونس طبابت کرده است آثار اودرمابین آثاری قرارمیگیرد که نخستین دفعه به لاتینی ترجمه شده اند قسطنطین افریقائی درسال های ۱۰۸۰ به این کارمشغول گشت واین آثار بالای اروپای قرون وسطی تاثیرات عمیقی افگنده وعلاوه بران تاقرن ۱۷ موضوع درسی قرارگرفته است ، رابرت برتن که بین سنوات (۱۵۷۷-۱٦٤۰) زندگانی داشته است دراثریکه بنام (The Anatomy of Melancholy) یعنی «تشریح مالیخولیا» نگاشته است ازآثار این دانشمند مصری اقتباسات بسیاری نموده است .

آثاراسحق راجع به تب ها ، عناصر ، ادویه بسیط ، وازهمه بیشتراثریکه راجع به ادرارنگاشته است درعالم طب عصرها - حاکمیت داشته است . رساله ئیکه اوتحت عنوان «رهبراطباء» مرقوم داشته است خیلی ها شایان دقت بوده . وازین اثرتنها نسخهء عبرانی باقی مانده است! این رساله ، ارزش بلند اخلاقی مسلک طب را ایضاح میکند . ما نمیتوانیم بدون تذکر چندی ازین وجیزه ها بگذریم

«اگربسرطبیبی فلاکتی آیدنباید شکایت نماید ، زیرا هرانسان دوری دارد» ، «بایست هنرت ترا ترفیع بدهد ، ترفیع خودرا درمقابل تنزیل دیگران

(c) ketabton.com: The Digital Library

طلب مکن» ، «عیادت و تداوی فقرا را فراموش مکن! در دنیا هیچ کاری بهتر ازین نیست» ، «اگر از بهتر ساختن مریض مطمئن هم نباشی بوی تسلی ده که بدینصورت به قوای طبیعی او معاونت مینمائی.»

برگزیده ترین تلمیذ اسحق مسلمانی بود که نامش ابن الجزار بوده است وفات او در ۱۰۰۹ ، است و مهم ترین اثر وی بنام «توشهء رهروان» میباشد این اثر در مدت کمی به لاتینی ، یونانی و عبرانی ترجمه گردید و یکی از آثاریکه اطبای قرون وسطی با آنها زیاده تر آشنائی داشته اند همین اثر بوده زیرا که راجع بامراض داخلی معلوماتی را حائز بوده است ولی قسطنطین افریقائی که مترجم این اثر بوده است محرر اصلی آن را اهمال نموده و اثر را بنام خویش منسوب ساخته است.

آثار کیمیاوی که به (جابر) عطف میگردید برای علماء و متتبعین معمائی را تشکیل میداد. اگر این «جابر» همان جابری باشد که در عصر هشتم بعنوان «صوفی» شهرت داشته است ، پس کشف نمودن این امر که مشارالیه در آن آوان به آثار یونانی که هنوز ترجمه نگردیده و دستیاب نمودن آنها غیر ممکن بوده است چگونه اطلاع حاصل نموده است یک امر بس مشکلی میباشد . امروز بعضی دلائلی موجود است که از روی آن میتوان استدلال کرد که آثاری که بنام جابر منسوب است عاید به اوائل عصر دهم میباشد وچنان معلوم میشود که آن آثار از طرف جمعیت مخفی که مشابه به جمعیت اخوان الصفا بوده است نگارش یافته است. در آثار طبی جابر تنها از موء لفات یونانی اقتباساتی بعمل آمده است. ولی افاده محرر خیلی آزادانه است. وی از ادویه سریانی و هندی بندرت بحث میکند ولی اسمای فارسی را وقتاً فوقتاً اقتباس مینماید. ازین جهت ما میتوانیم این اثر را مجموعهء از تجربیات علمی متعلق به یونانیان در بارهء ادویه و سمیات ، و معلومات عملی مخصوص به ایرانیان بشماریم. شکی نیست که این اثر آخرین حلقه ایست که دورهء قبل از اسلام را با انکشافات علمی بعد از اسلام ربط میدهد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

جابر در عالم اسلام بحیث پدر علم کیمیا مشهور است. کلمه کیمیا در لسان مصر ماخوذ است از کلمه کامیت ویا کمت که به معنی زمین وخاك میباشد ویا نظر به اقوال بعضی این کلمه مشتق از کلمهء یونانی که بمعنی «فلز گداخته» است، میباشد چه در نزد علمای مصری ویونانی اساسات این علم قرار ذیل است :-

۱ :- تمام فلزات در حقیقت یکی است ازین جهت ممکن است یکی بدیگری تبدیل گردد

۲ :- طلا صافترین فلزات است ونقره بعد ازان قرار میگیرد.

۳ :- جوهری موجود است که فلزات سفلی را به فلزات صاف وعالی تبدیل میکند.

این همه تلقیات آرزوی تجربه را بمیان آورده وسائق باعث تاسیس دستهء از نظریات میگردید گذشته از آن دراسکندریه که مرکز عرفان یونان بوده است ودر عالم اسلام یکدسته تمایلات تصوفی که ماخوذ از گنوستیکها وافلاطونیهء(۲) جدید بوده است بر جریان تتبع وتجربه تاثیر مینمود ازین جهت کیمیائی که در دست جابر موضوع تجربه بوده است در دست دیگران ماهیت خود را تغییر داده ووسیله خبط وخطائی گوناگونی گردید.

---

۱ :- گنوستیک ها کسانی اند که در سه عصر نخست عیسویت میکوشیدند تا عقاید عیسویت را با تعلیمات فلاسفه یونان توافق دهند. ایشان باین فکر بودند که حقیقت دینی را به بهترین وجهی میدانند.

۲ :- در عصر سوم میلادی افکار فلسفی افلاطون که بین «۴۲۷-۳۴۷ ق م» زندگی داشته است، دراسکندریه با افکار حکماء قدیم مصر ممزوج گردیده وازین امتزاج یک سیستم جدید فلسفه بوجود آمده است که در تاریخ فلسفه به افلاطونیه جدید یاد میشود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ازآ ثار جابر صدها اصطلاحات فنی از عربی به لاتینی واز لاتینی به السنهء اروپائی انتقال کرد

کلمات لاتینی از قبیل ریالگار یعنی سلفاید قرمزی ارسنیک ، توتیا (زنگ اوکساید) القلی انیتمونی ، برای طرف بالائی ظرف تقطیر ، انبیق وبرای حصهء تحتانی آن الودل تماماً ماخوذ ازعربی است.

یک مادهء جدید کیمیوی سال امونیاک است که درآثار جابر بمشاهده رسیده ولی درآثار پیشتر یونانیان بنظر نمیخورد. مادهء که یونانیان آنرا امونیاکن مینامیدند نمک معدنی بوده است

برای اینکه خدماتیکه جابر به علم کیمیا ایفانموده است طوریکه شایان آنست تقدیر گردد لازم می آید که تمام آثار او بالخاصه اثر معظم (هفتاد کتاب) او انتشار یابد این اثر تا ازمنهء اخیره تنها بایک ترجمهء لاتینی خیلی ناقصی شناخته می شد. نگارنده این رساله افتخار این را حاصل نموده است که یک نسخه عربی مکمل آنرا بدست بیاورد.

آثاریکه منسوب به جابر است بلاتاخیر به لاتینی ترجمه گردید. نخستین ترجمه که درین باره بعمل آمده از طرف انگلیسی موسوم به رابرت در سنه ۱۱٤٤ میباشد. اثریکه متشکل ازهفتاد رساله بوده وبنابرین (هفتادکتاب) تسمیه شده است از طرف جرارد که از (کرمونا) میباشد ترجمه گردیده است. اثریکه موسوم به(شمس الکمال) بوده وبنام جابر منسوب است ازطرف مترجم انگلیسی موسوم به ریشارد روسل در سنه ۱٦۷۸ موضوع بحث ،قرارگرفته واین شخص ویرا بطور «جبر مشهورترین پرنس و فیلسوف عرب» موضوع بحث قرارداده است دکتور ای، جی هومیارد دلائلی فراهم آورده است که آثاریکه درازمنه اخیره لاتین ها بشخصیکه بنام جبر شناخته ومنسوب میدارند به کیمیا گران عرب عاید بوده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نکته چند در بارهٔ تدریس

جغرافیه

(پوسنه بگذشته)

کسانیکه اصول ومبادی جغرافیه رابه اطفال می آموزند و در عین زمان در ین زمینه از علوم مربوطه دیگر هم بی بهره نبوده بلکه کمک میگیرند .

این اشخاص به زمین شناس جیالوجست اند و نه گیاه شناس (باتونست) وهمچنان ایشان نه متخصصین حقوق قانون اند و نه عالمای اقتصاد سیاسی (Political Econonists) بلکه عبارت انداز جغرافیه دانها وبسکه ناگزیر درراه تربیه، علمی وعرفانی خود از برخی نتائج تحقیقی شقوق دیگر علوم که باجغرافیه ارتباط دارد استفاده نمایند .

چنانچه خط سرحد محض وفقط خط رسمی نیست بلکه منطقه ایست که تاثیرات باهمی جانبین درآن تصادف کرده بعمل می آید بهمین ترتیب حدفاصل بین جغرافیه وعلوم مربوطه دیگر نیز آنچنان بوضاحت تام کشیده نشده است چنانچه بعض اشخاص که ازاهل جغرافیه نیستند ودرآن علم دسترس کامل ندارند بعضاً بوجود چنان حد فاصل مشتاقند درینهم جای شکنیست که برخی از نویسند گان ازحدود معینه جغرافیه قدم فراتر گذاشته وبه این ترتیب بگمان اینکه بتوانند در اثر کوشش درمعرفی وآموزش جغرافیه بیشتر کمک نموده باشند برعکس مرتکب نقص وضرر بزرگی میشوند . چون بخواهیم از علوم دیگر درجغرافیه استفاده کنیم وهمچنان خواهان باشیم تادرین طرز عمل ما انحراف وعدولی در علوم مربوطه دیگر رخ ندهد لذا بیک نوع حس یا استعداد مخصوصی جهت هدایت ورهبلدی نیازمند میباشیم . هنگامیکه جغرافیه انسانرا موضوع بحث خود قرار داده وآنرا معرفی میکند نمیتوانیم بگوئیم که چیزی ویا علم دیگری هم در داخل حدود جغرافیه وجود دارد از جائی علم الاجتماع بچنان تشریحات وبیاناتی متوسل میشود که هرگز متضمن محیط جغرافیائی (که عبارت از ارتباط

انسان با محیط جغرافیایی او) نمیباشد پس علم مذکور بهیچ صورت درجغرافیه شامل نیست . عالم جغرافیه محض درباره یک عامل ارتباط ومناسبات محیطی دلچسپی مخصوص نشان نمید هد چنانچه یکتن جیالوجست درباره تشکل وساختمان یک سنگلاخ ویایکتن باتونست درباره نباتات یک ناحیه وهمچنان یک تن اتنوگرافر درباره فولکور دلچسپی نشان مید هند بلکه جغرافیه دان جمیع آنهارا بصورت دسته جمعی تحت مطالعه قرارداده ومیکوشد تابین آنها ارتباط ومناسباتی که موجود است برایش روشن گردد چراکه زمین وانسان دائماً بطور مسلسل بالای یکدیگر دارای تاثیر ونفوذ میباشد .

بعضی هاهم چنین تصور کرده اند که ممکن است جغرافیه هرگز وبطور کلی علم شده نتواند . « لاروس » آنرا ادبیات نامیده است و «لنغی» آنرا علم خوانده ویورکی هردو نام فرق را بر جغرافیه اطلاق داشته است . بهرصورت مامیدانیم که جغرافیه درساحهء تحقیقات ومطالعات خود دارای اصولی است واساساً درساحهء انکشاف خود همانا اسس عمده ویاازانکشاف وپیشرفت علوم دیگررا ازمشاهده وتجربه گرفته تا ترکیب وتعمیم ونقد تعقیب وپیروی کرده است . ونیز میدانیم که جغرافیه درین روش خود اگرنتواند که قوانین واصولی بوجود آورد میتواند که بالاخره چنان فرضیاتی بمیان آورد که نسبت بوضع وحالت موجودهء دنیا درست وقابل اعتبار باشد اما چیز حقیقی ومهم دیگر آنست که یکنوع طرز تلقی وذهنیت جغرافیائی نیز موجود است اگر چه ذهنیت متذکره بسیار عمومیت هم ندارد .

اگر جغرافیه رامتهم میسازند که از حدود معینه خود تعدی کرده وبه علوم مربوطهء دیگر دست درازی میکند باید همچنان باین امر هم تن دردهند که شقوق علوم دیگر نیز اینگونه از جغرافیه چیزهائی به استعاره می گیرند واستفاده ها میکنند . آیا یکنفر مورخ بدون آنکه اول شکل وصورت نواحی مدیترانه‌ئی پیش نظر خود مجسم نسازد میتواند دربارهء

(c) ketabton.com: The Digital Library

امپراطوری روم ویا فتح وغلبهء اعراب درآن نواحی چیزی بگوید؟؟؟
آیاموءرخ مذکور میتوانددرباره‌ء موجبات واغراض سیاست مملکت روسیه ازقرن (۱۷) تا قرن (۲۰) تشریحاتی دهد ویا تصوراتی قایم کند مگر اینکه‌مشارالیه به در دانیل نظری نیفگند ویا اشاره ای نه نماید ؟؟؟
یک تن بانونست وقتی میخواهد درباره‌ء تقسیمات یک جنس ویانوع مخصوص نباتات یاد داشتی فراهم نماید آیا مشارالیه از جغرافیه نباتی هگزسخنی بمیان نمی آورد ؟؟؟
آیا یکنفر اقتصاد دان‌میتواند ارزش انکشاف یا استخراج یک‌معدن را بدون در نظر گرفتن محتویات آن وهمچنان بدون غور درباره‌ء مناسبت وارتباط آن به‌بازارها خطوط مواصلات کمیت وکیفیت کارگران وذخائرآب وغیره تخمین نماید . ؟؟
چنانچه حی برن‌هس گفته است « اولین مرحلهء پیشرفت وتوسعه دریک علم بالای حدود وچرکات آن صورت میگیرد » جمیع این متخصصین هنگامیکه میخواهند مجموعاً درباره‌ء انسان ، محیط وفضا (مکان) تذکرنمایند. تذکرات ایشان مبنی برنقاط نظرجغرافیائی میباشد .

جغرافیه ونقشه کشی : (CARTOGRPAHY)

حقایق جغرافیائی دارای خاصیت و خصوصیتی است‌که باید بوضاحت تعیین محل آنصورت گرفته ونقشه‌کشی شود وهمچنان حدود آن تعیین گردد لذا ازین رهگذر نزد اکثرمردم جغرافیه وکارتوگرافی عین یکدیگر تلقی شده است. درحقیقت جغرافیه وکارتوگرافی دوچیزغیرقابل تفکیک میباشد اما باآنهم بایددانست که نقشه‌کشی (کارتوگرافی) انتها وسرانجام جغرافیه نیست. کسانیکه بران حقیقتی ازحقایق‌جغرافیائی بالای‌نقشه ویا کره مکان تعین میکنند ونقط به آن قدر اکتفا ورزیده قناعت مینمایند چنین اشخاص اکثرنمیتوانند افکاریرا درک‌کنندکه‌نسبت بحالت متذکره بیک‌نفرجغرافیه‌دان

تربیت دیده دست میدهد و نتیجه پیشرفت و ترقی کارتوگرافی همان بود که تحصیل ومطالعه جغرافیه را با یکنوع نمایش فنی که آنرا باید در مورد جغرافیه تاسف آور خواند مخلوط و مغشوش کرد حتی درایام موجوده نیز عوام الناس چنان تصور میکنند که کار وشغل عمده واساسی جغرافیه دانها ترسیم وترتیب نقشه بوده وکاروبارشان آنست که بعد از هر جنبش وانقلاب سیاسی ایشان بصورت صحیح ودرستی سرحدات جدید ممالک را که فرقی در آن رخ داده وعوض شده است تعیین نمایند وبقول بنداغلی ای لوفیور «تاحدیکه یک جغرافیه دان علاقه نشان میدهد برای او نقشه محض و فقط اهمیت یک آله را دارا میباشد .»

بقول بنداغلی اولیف گارنت «عالم جغرافیه توسط نقشه قادر به آن میشود که یکحصه بزرگ از معلومات خود را محققاً وبصورت اکمال بیاندازد و درعین زمان میتواند مافی الضمیر خود را بصورت بسیار ساده و وضاحت تام اظهار نماید .»

عالم جغرافیه کار خود را با نقشه شروع کرده واکثر آنرا بانقشه بپایان میرساند . برای معلم جغرافیه هنگام شرح وبسط حقایق جغرافیائی استعمال نقشه امریست حتمی متعلم توسط ترسیم نقشه بخوبی می آموزد که اسامی اماکن را باید درکجا قرار دهد ومحل آنرا تعیین نماید و نیز می آموزد که حدود یک موضع یا اثر جغرافیائی درکجا است بعلاوه اکثر نقشه بالذات در تجزیه جغرافیائی به حیث یک فکتور یا عامل بکار میرود بطور مثال اگر چندین قسم نقشه در دست باشد که هریک ازآنها بتواند در موارد جنبه های مختلف یک مسأله جغرافیایی از قبیل مسأله ساختمان وتشکل سطح زمین باریدن باران وکثافت نفوس بدرد ما بخورد درینصورت امکان دارد که برخی از مسائل مربوط بیکدیگر بر ما ظاهر شود که بتواند چنان افکاری در ذهن ما تولید کند که درصورت دیگر هرگز ظهور آن متصور نباشد میدانیم که اندری زیگفرید چطور برای اظهار واثبات این امر که : عقاید سیاسی درمعرض تقسیمات

(c) ketabton.com: The Digital Library

جغرافیا یی قرار داشته و تحت تاثیر آن میباشدو همچنان درین باره که:
« چنانچه نواحی جیالوجیک یانواحی اقتصادی وجود دارد نواحی سیاسی هم موجوداست . » ازمیتود فوق استفاده هانمودبنابرتدبیر فوقام، جی ، لبروس درین اواخر توانست بعضی حقایق دلچسپ را در باره تقسیمات جغرافیایی عقایدمذهبی فرانسه کاملاً روشن سازد وهمچنان این روش را میتوان در مسایل مربوطه دیگر نیز تطبیق نمود. بعلاوه نقشه هائیکه تضاعف نفوس رانشان میدهد نقشه ها ی دیگر صنعتی هم بمیان آمده ودر جنب نقشه هائی که آب وهوا را نشان میدهد نقشه های دیگری که مود های زندگانی را نمایش می دهد هم وجود دارد ودرجوار نقشه های که اقسام مناظر را تمثیل می کندنقشه های ترسیم شده است که سروکار آن باجیالوجی وخاك میباشد.
نقشه های مقایسوی جهة شرح وبیان وهمچنان تجزیه چنان مفید وسود مند است که دیگر علوم مربوطه جغرافیه هم کاملاً آنرا پیروی کرده اند .

(ذهنیت وشعور جغرافیایی)

طریقه تفکر جغرافیایی محض وفقط بداشتن معلومات درباره زمین دلالت نمینماید بلکه متضمن چنان قابلیت وتوانی میباشدکه میتوانیم توسط آن بین موادیکه ازعلوم دیگر که باانسان وزمین ارتباط دارندومواد مذکور درجغرافیه باستعاره گرفته شده وازآن استفاده میشود. بیلانس وتوازن درستی نگهداریم این شعور جغرافیایی نه بآسانی تملك می پذیرد ونه بزودی تصاحب میشود چنان قابلیت وقدرتی که بتوانیم توسط آن بین چیز هائی که جغرافیایی بوده ومتعلق بجغرافیه است وچیز هائیکه به آن علم تعلق ندارد فرقی گذاشته وآنهارا ازهمدیگر جداسازیم زاده ونتیجهء تربیهء دقیق است که تقریباً باپیشرفت وانکشاف سلیقه درآرت وصنعت متشابه میباشد . پس بدین ترتیب بهتر است که یك سلسله اطلاعات جغرافیایی رادر چشم وذهن فراهم آورده وبعد تعلیم وتربیه جغرافیایی رادر مراحل ابتدائی آغاز نمائیم. درینمورد بیددانست که تاثیر ونفوذ شخص معلم نسبت بتأثیر کتب زیاده واهمیت تراست. چون باری این عادت تفکر جغرافیایی بدست آمد نسبت بمجموعه نام ها وحقایق دیگری که در ذهن تجمع مینمایند برای مدت مدیدی باقی خواهدبود. باقیدارد

(بیدل رح)

به گلزاریکه آنشوخ چمن پیکر کند بازی
غبارم چون پرطاوس گل برسر کند بازی

جهان دریای خون گردد اگر چشم سیه مستش
زدست افشانی مژگان بابرو سر کند بازی

گدائی کـز سرکویتو خاکی برجبین مالد
بتاج کیقباد و افسـر قیصر کند بازی

عرق برعارضت هرجا بساط شبنم آراید
نگه درخانهء خورشید مااختر کند بازی

قلم هرگه بوصف نیش مژگـان تو پردازد
چه خون جسته مضمون در رگ مسطر کند بازی

مخور جام فریب از نقش صورتخانهء گردون
بلعبت باز بنگر کز پس چـاد رکند بازی

دل ازساز طرب بـالیدن نیکست وزین غافل
که ازافراط شوخی طفل را لاغر کند بازی

مرا ازشش جهت قیداست وخوش آزاده میگردم
کم افتد مهرهء زینسانکه درششدر کند بازی

زبس پیچیده است آفاقرا بیمهری گردون
عجب گر طفل هم دردامن مادر کند بازی

کتاب عرض جاهت تاورق گرداند درجائی
زهی غافل که بانقش دم اژدر کند بازی

وداع بیقراری میکند چون شعله پردازت
هوس بگذار تا چندی ببال وپر کند بازی

من ازسرباختن بیدل چه اندیشم درین میدان
که طفل اشک هم برنیزه وخنجر کند بازی

(c) ketabton.com: The Digital Library

میر ظهور الدین انصاری

دلم با شعله رخساره دلبر کند بازی
سمندر شیره بین با تودهٔ اخگر کند بازی

گدای آستانت گر بخاک در کند بازی
بود فخرش بسلطان گر بسیم و زر کند بازی

تجلی گاه ناز دلبرم از وجد میر قصم
بسان زرهٔ کز پرتو خاور کند بازی

خیال نرگس مخمور او شد رهزن خوابم
شبانگه تا سحر چشمم باشک تر کند بازی

ز فرط بیقراری ها دل پر اضطراب من
شب روزان بسان چرخ نیلوفر کند بازی

ز حاسد بزم خالی یار مونس خوشنما مطرب
سزد ساقی اگر با شیشه و ساغر کند بازی

دم تیغ رضا را حلق اسمعیل می باید
نه آسان است هر کس با دم خنجر کند بازی

فدای برق جولانی که قدسی در عنان او
نوای خیر مقدم گوی با شهپر کند بازی

بتیغ بید ریغش بی تأمل سر جدا کردن
سزاوار است هر کهتر که با مهتر کند بازی

بزلف یار دستی بردم و اکنون پشیمانم
نمی شاید مسلمان زاده با کافر کند بازی

جواب نکتهٔ نازک خیالان است گستاخی
کرا طاقت که چون بیدل بترک سر کند بازی

مکن عار و مکش دامن ز من ای بی نیاز من
ظهوری زیر چوگان تو گر با سر کند بازی

تتبع م، موسی (ساکا)

یك نظر اجمالی به سبزوار

از نظر تاریخ، جغرافیه و رجال

اسفزار تاریخی، سبزوار حالیه (شین وند) شهریست که در بین هرات وسجستان واقع و مرکز حکومت درجه اول است. علاقه داری‌های کروچه وانار دره از مربوطات آنست بتخمین فاصله ای که در قدیم معمول بود گفته می‌شود که سه روزه راه ازهرات بطرف جنوب واقع است که بحساب امروزی چهل کرو دفاصله دارد.

سرك عمومی تجارتی ولایت غربی افغانستان سبزوار را بهرات و فراه وصل میکند قسمت علیای رود هاورد (که بگمان اغلب همان رودیست که شمس الدین سامی در اثر خود بنام قصص العلام که در زبان ترکی است از ان نام می‌برد) شهر و ایالات آنرا شسته وبعد به‌سمت جنوب غرب میلان کرده بدریاچه هامون میریزد. این شهر تمام آباد و سرسبز است هیچ اراضی بایر و لامزروعی در آنجا بچشم نمی‌آید. وعلاوه بکاریز ها رودهای گز وادرسکن در کمال سرسبزی و آبادی این شهر تاریخی کمک می کند. مساحه عمومی این ایالت بامتداد سه منزل راه است.

قصبه سبزوار که امروز در شهرت خود بیش ازمرکز حکومت کلان و شهر کوچکی نیست در جغرافیای تاریخی ارباع و بلاد عظیم خراسان نام ومقام بس معروف وممتازی دارد ودر قطار شهرهای بزرگ آریانا چون بلخ غزنه، بست، هری وکابل قرار می گیرد وخواه این شهر از حیث سکنه و آبادی وخواه از نظر فرزندان نامی از قبیل شاعر، صوفی، حکیم، عارف ادیب و مورخ و همچنین از لحاظ مرکزیت علمی و سیاسی از مفاخر افغانستان عزیز بشمار می‌رود. چنانچه شاعر گفته:

(c) ketabton.com: The Digital Library

بسی تاجداران اند روگشته خاك ز رسم و نشانش جهان گشته پاك
همانا که هر جا که بنهی تو پی بود خاك شاهی دفین زیروی

هیچ اثر تاریخی و جغرافیائی نیست که از آبادی و عمران ، علما و معاریف این شهر فصل پرور ذکری بعمل نیاورده باشد چنانچه حدود العالم مسالك الممالك ، مرآة البلدان ، قصص العلام ، معجم البلدان ، تاریخ سیستان بیهق و بیهقی ، گزیده ، حبیب السیر ، روضة الصفا ، حتی تذکره ها مثل چار مقاله ، عوفی ، آتشکده و نظایر آن از وضع جغرافیائی و رجال بزرگ آنجا بحث بمیان آورده اند .

جغرافیا و تواریخ نام این قصبه تاریخی را بکلی باتغییر لفظی بکار برده اند مثلاً درحدود العالم سبزوار بفتح سین و سکون با و فتح زای معجمه ، در تاریخ سیستان سفزار بسکون سین و کسر فا و هم سبزوار ، و در معجم البلدان أسفزار بفتح الهمزه و سکون سین و الف تضم وتکسرورای والف ولاء مگر در تذکره هفت اقلیم سبزا بدون (را) اما بفتح سین وسکون با در حالیکه تاریخ بیهق نام اصلی آنرا سابزا (سانزوا) یعنی ساز وار نوشته است اماامروز بنام سبزوار اشتهار دارد .

در وقایع عظام راجع بسبزوار در تاریخ بیهق نبشته آمده است که سبزواررا سلسویه بن شاپور الملك بنا کرده است و این همان شاپوریست که نیشاپور بنا کرده بود و در جایی آرند که ساسان بن اسفندیار بحدود دیوزگند ترکستان رفت که آنرا وزچند گویند و آنجا دیهی بنا کرد که آنرا سبزوار خوانند و همچنان از قول ملك الشعراء بهار (مصحح و حواشی دهنده تاریخ سیستان) که مولف کتاب احیاء سام بن نریمان را بانی اسفزار نوشته است و هم ملك الشعراءموصوف گوید که : سبزوار یك لغت است ونام است از قصبات جزء ایالت هرات همچنین در مشرف شدن آن دیار به دین مبین اسلام چنین نویسند :

چون برای اولین بار لشکر اسلام بسرکردگی امیر عبدالله بن عامر بن کریز فاتحانه بخراسان آمد اهل سبزوار بناوی حرب نکردند و تاریخ بیهق در توصیف ایمان آوردن ایشان گوید که «بشوق و رغبت تمام ایمان آوردند عادت هوا و ریا بگذاشتند وسور (علم) دین اسلام برافراشتند تخم سعادت در عراضی اختصاص انداختند، تاریخ سعادت برداشتند از شرع حلیت ساختند واز صدق سنت واز حق نیت» .

مگر چون حمزه آذرك الخارجی آن سفاك بیرحم واستعمار جوی وحشی از سیستان بیامد ( )هفت شبان روز قتل عام کرد، زیادت ازسی هزار مرد پسر و کودك زرینه از تیغ کشید و مولف تاریخ بیهق واقعه اینچنین ترسیم کند :

جهان زیر ایشان قدم سود گشت
چه باغ و چه صحرا چه کوه و چه دشت
کف تیغ هندی چو آتش شده
برین مردمان عیش ناخوش شده
همه نیست گشته از ان رستخیز
چو ارزیز در آتش صعب تیز

البته به اثر این ظلم همه خوارج گشتند زینجاست که حدودالعالم مردم آنجارا خوارج گفته است .

حدودالعالم من المشرق الی المغرب (سال تالیف ۳۷۲ هجری قمری) وضع جغرافیائی سبزوار را اینطور بیان میدارد که « سبزوار را چهار شهرستجرن کواژن ۲. ارسکن ۳ـ کوژد ٤ـ حوزشان و این هر چهار مقدارشش فرسنگست جای بسیار نعمتست و مردمان او خوارج اند وجنگی و در این ناحیت کوه بسیار است وستوار که از جمله ادرسکن تا به امروز روی قریه ادرس کند بهمان نام باقی مانده است و از قریه بیش آبادی ندارد و در یک منزلی شمال سبزوار

(c) ketabton.com: The Digital Library

واقع است و محمد تقی خان متخلص بحکیم مولف گنج دانش منطبعهء طهران سال سیز ده صد و پنج هجری قمری بیهق را از نواحی سبزوار وقریه خسروگرد را از مضافات آن گفته است اما صاحب مرآت البلدان ناصری می نویسد: «سبزوار که دارالملک بیهق است از بلاد قدیمه ومداین عظیمه می باشد واز قراری که قدما مشخص نموده اند طول شرقی آن چهل ویک درجه وسی دقیقه وعرض شمالی آن سی و پنج درجه وطول ایام چهارده ساعت وبیست وسه دقیقه آب وهوایش نیکو ... این شهر مدتی دارالملک طایفه معروف سربداریه بوده واحوال این طائفه مفصل درتواریخ مسطور است ... جمعیت حالیه شهر سبزوار تخمیناً پانزده هزار ودویست خانه تقریباً ده محله دارد واین ایالت را هشت بلوك وزیاده از صد قریه ومزرعه است: بلوك مزینان، بلوك کاه، بلوك باشتین، بلوك قصبه، بلوك تگاب امغان کوه، بلوك هرات کوه بلوك کراب. بلوك طبس وحاصل املاك آن ابریشم وگندم وجو وفواکه است اما خسروگرد که بعقیدهء صاحب معجم البلدان وجمعی دیگری درقدیم دارالملك بیهق بوده و دریك فرسخی سبزوار براه عراق واقع است واینك دهیست معمور که صد وپنجاه خانوار ده دارد وآثار خرابیکه درنیم فرسخی اوپدیدار است ومنار بسیار مرتفع که درآنجا از قدیم بناکرده وطوری ساخته اند که از بیرون منبت کاری وخاتم سازی بنظر می آید دلیلیست برصحت قول کسانیکه آنرا شهرودارالملك قدیم بیهق دانسته اند (مترجم جغرافیای تاریخی ایران اثر بار تولد روسی (تالیف سال ۱۸۹۸) مینویسد که منار خسرو جرد یکی ازمحقق ترین بناهای باقی مانده قرن وسطی است که تا حال موجود است واین منار معروف وباشکوه طوریکه ازخط کوفی آن برمی آید درزمان سلجوقیان (۵۰۵ هـ ق) مطابق (۱۱۱۱- ۱۱۱۲ م) بنا یافته وعکس آن درکتاب کرزن (ج۱ ص ۲۷۲) موجود است خلاصه درفصل زراعت شخص

در اطراف سبزوار هر قدر نگاه کند سبزه وخرمی و طراوتست ارگ سبزوار درطرف شمال شهر واقع است در بالای تلی دستی دور شهر هم حصاریست وخندق دارد واگرچه این خندق خشکست ولی در وقت لزوم از آبهائی که ازکوه جاریست میتوان این خندق پرکرد وازمحسنات سبزوار یکی اینکه همیشه از تاخت وتاز ترکمن محفوظ بوده است ، چرا که این طایفه بجهت رسیدن باین شهر باید از چندین دربند خطرناك عبور کنند . بازار سبزوار طولانی و از یک دروازه شروع کرده بد روازه دیگر منتهی میشود کاروانسرای آن دایر مساجد وتکایا ومدارس خوب دارد واز جمله مساجد جامعیست که گویند از بنا های سلاطین سربدار (۷۳۷-۷۷۳ ه ق) ویکی از مدارس سبزوار مدرسه فصیحیه است که تا سال هزار ودویست ونود هجری قمری ... مرحوم حاج ملا هادی سبزواری ... دران تدریس میفرمود ."

مرآة البلدان از مشاهیر دانشمندان سبزوار یکی امیر شاهی ودیگری حسین واعظ کاشفی را نام میبرد وعلاوه میکند که مقبره شیخ عطار عطاالله مرقده درسبزوار است

امین احمد رازی در تذکره هفت اقلیم اسم آنوقته قصبه را سبزا نوشته واز قول مبارکشاهی در حوالی این قصبه از قلعه سنگی که بالای کوه آباد بود مظفر کوه گفته واین همان قلعه سنگی است که از قول بارتولد روسی معین الدین مورخ مشهور اسفزاری (شرح حیات وی بعداً خواهد آمد) در ضمن وصف از وطن خود از خرابه های که ذکر کرده است نیز نام میبرد قریه (ج۲-ص ۳٦۳) خرابه های را که شرح میدهد از قلعه سبا که قریب نیمساعت راه از اسفزار دور بالای کوه واقع است ذکر کرده وهم گوید که اهالی محل این قلعه را باسکندر مقدونی نسبت میدهند و همچنین هفت اقلیم از قول مبارکشاهی در حوالی این قلعه رستاقی را که زاوه

نام دارد(که تا امروز قلعه بنام زال در اینجا باقی است آثار دیوارهای آن که بده ده کز بالغ میگردد از طرف آقای خلیلی بمشاهده رسیده است) یاد کرده وگوید که از هشتاد رود مشروب میشد وآسیاب زیاد داشت این شرح مبارك شاهی دلیل است بر قول مولف تاریخ بیهق که میگوید « کلاتها در دیار خراسان وعراق نشان نمیدهد چندین آب کاریز نیکو بریك فرسنگ که از قصبه سبزوار تا خسروجرد است ده کاریز است با آب بسیار بریك فرسنگ که اگر جمع شوند بکشتی عبرت باید کرد . »

و همچنانست قول آقای سعید نفیسی که در حاشیه تاریخ بیهقی آورده است که امین احمد رازی در هفت اقلیم درباره سبزوار مینویسد . « سبزوار از همه باغات ، عمارات و اسواق ... و دیگر صفات مستثنی و از دیگر شهر و دیار است و مردمان سبزوار در جاهای نیك شهر مکان گرفته اند چنانکه گفته اند که بهشت در تحت یا فوق آنست و پیکار رستم و سهراب در سبزوار دست داده والحال آن موضع بمیدان دیوان سفید اشتهار یافته وشب سبزوار از روز وصال دلدار حکایت میکند ، چه از سخنان مولانا عبدالرحمن جامیست که : « روز مردم سبزوار چون شب ایشان میخواهم » واین لطف طبع ایشان که در ضمن بدین نکته بدین لطیفی بیان فرموده اند و مولانا معین اسفزاینی در تاریخ مبارك شاهی آورده که مردم آن دیار بمذهب شیعی اشتهار داشته اند و از سلطان ملکشاه یا از سلطان محمد خوارزمشاه می آورد که وقتی متوطنان آن مکان را در رفض مخاطب و معاتب ساخت وایشان از کار کردند فرمود که : اگر راست میگوئید و عقیدت شما درست است تصدیق قول خود ابوبکر نامی از ولایت خود پیدا سازید تا شمارا باور دارم ایشان بسیار تردد کردند وکم یافتند آخر الامر ابوبکر نامی در غایت ضعیفی و نحیفی یافتند ، در زیر تخت نهاده پیش سلطان آوردند سلطان در خشم رفته گفت : این چیست نه مرده نه زنده ؟ گفتند :

(c) ketabton.com: The Digital Library

سلطان معذور دارند که در ولایات ما ابوبکر بهتر ازین نمی شود و مولوی رومی نیز بر صدق این قول منطقی زده و سخت مطبوع گفته؛ هر آینه بیتی چند آورده شد:

شد محمد الب ارسلغ خوارزم شاه — در قتال سبز وار بی پناه
تنگ شان آورد لشکرهای او — اسپش افتاد در قتل عدو
سجده آوردند پیشش کاملان — حلقه مان در گوش کن یاور بخش جان
هر خراج و هر صله که بایدت — آن زمان هر موسمی افزایدت
جان ما آن توست ای شیر جو — پیش ما چندی امانت باش گو
گفت نرهانیدازمن جان خویش — تا نیاریدم ابوبکری به پیش
تا مرا بوبکر نام از شهر تان — هدیه ناریدای رمیده امتان
بدزومتان همچو گشت ای قوم دون — نی خراج استانم و نی هم فسون
پس جوالی زر کشید ندش براه — کز چنین شهری ابوبکری مخواه
کی بود بوبکر اندر سبزوار — یا کلوخ خشک اندر جویبار
رو بتابید اززروگفت ای مغان — تا نیاریدم ابوبکرار مغان
هیچ سودی نیست کودک نیستم — تابزور سیم حیران بیستم
تانیاری سجده نرهی ای زبون — وربپیمایی تو مسجد را بکون
مهربان انگیختند از چپ وراست — کاندرین ویرانه ابوبکری کجاست
بعد سه روزوسه شب کاشتافتند — یک ابوبکری نزاری یافتند
رهگذر بود بمانده ازمرض — دریکی گوشه خرابی پرحرص
گوهری اندرخرابه بی عرض — خون دل بررخ فشانده ازمرض
خفته بود او در یکی کنج خراب — چون بدیدنش بگفتند ازشتاب
خیزکین سلطان ترا طالب شدست — کز توخواهد شهر ما از قتل رست
گفت گرپایم بدی یا مقدمی — خود بپای خود بمقصد رفتمی
اندرین دشمن کده کی ماندمی — سوی شهر دوستان می راندمی
تخته مرده کشان بنهاشتند — برکتف بوبکر را برداشتند
جانب خوارز مشه جمله روان — میکشید نش که تا بیند نشان

(c) ketabton.com: The Digital Library

وهم آقای سعید نفیسی علاوه کنند که در آن کتاب آمده است: که سبزواری جهة همه خریدن بسر راه همه کشان رفت. اول کسی که رسید پرسید که: چه نام داری! گفت: ابوبکر رنجید و با ید ای بسیار بگذرانید همه کشی دیگری آمد، ازو پرسید که: چه نام داری! گفت: عمر اورا بازاری تمام روان کرد و دیگری رسید، ازو پرسید! گفت: عثمان اوراهم عذری خواست همچنین از دیگری نام پرسید! گفت: علی سبزواری گفت. ای پیشوای اسلام درهیزم کشی نیز پس مانده ای شمس الدین سامی صاحب قصص الاعلام (جلد ٤ ص ۲۵۳۲) بزبان ترکی که ازطرف محترم مرحوم افندی صاحب الفاری هاشم شایق برایم ترجمه شده راجع به سبزوار چنین نوشته بود:

سبزوار را طوریکه ازنامش پیداست در قدیم قصبهء بود معمور و بزرگ باغ وباغچه بسیار داشت کرسی حکومت سربداران ومسقط الراسی بسیاری ازشعرا وادبا بود. واین قصبه در وادی رودیکهٔ بفاصله صد کیلو متر دور بطرف غرب درخطهء خراسان (قدیم) و نیشاپور جاری و در دشت کبیر تاپدید می شود واقع است آتشکده هم سبزوار را ازبلاد عظیمهء خراسان خواند مگر گوید که درعصرش ازانقلاب زمانه بقدر قصبهء بیش جمعیت وآبادی دران بلدهء مشهور نمانده بود دوشعرای مثل خواجه اوحدی، میرزا بدیع الزمان، حیدری، فکاری، فنائی، کامی، کمالی، ولالی سبزواری را بدین ولایت نسبت داده است.

صاحب نزهت القلوب در بلاد خراسان سبزوار را شهر وسط گفته واز فراوانی باغستانهای انگور وانار آنجا توصیف می کند و در صور الاقالیم آمده است که اهل سبزوار همه سنی شافعی مذهب ودر دین متعصب اند. ابن حوقل نیز درصورت الارض می گوید: «در اسفزار چهار شهر ست وبزرگترین آنها کواسان وآن شهریست کوچکتر از کروخ وآب و بستانهای

بسیار دارد و کواران و کوشک و درسکن و آنها در بزرگی نزدیک بیکدیگرند و آب و بستان دارند و مردم اسفزار اهل جماعتند . »

اصطخری در مسالک الممالک در ضمن مطالبی که راجع به سبزوار آورده است می نویسد که « در اسفزار تنگه ایست بنام کاشان و دران روستاهای آباد هست که همهء آنها پر جمعیت اند و شهرهای اسفزار همه مردمانشان اهل جماعتند . »

معجم البلدان اسفزار را شهری میان هرات و سجستان گفته و ابوالقاسم منصور بن احمد فضل بن نصر بن عصام اسفزاری منهاجی متوفی ۵۰۲ ه ق را ازانجا نوشته است .

تقدیر ایزدیست که در دنیا هر ولی باخر باز بسته است و هر عمارتی بخرابی پیوسته . قصبهء سبزوار نیز بآن سرسبزی و شادابی که داشت از انقلاب زمانه بارها خراب و ویران گردیده است بمحوای این شعر شاعر که می گوید .

شناسی تو آیین دور سپهر که جاوید بر کس نگردد بمهر
بسر آرد بعیوق تا بفگند بیندد بصد رفق تا بشکند

آسیب و خرابی های بیشتری که باین بلده وارد آمده است آمدن آذرك الخارجی بود ( ) که قبلاً ذکر یافت دیگر واقعه بزرگ زلزله عظیمی است که بتاریخ رابع واربعین واربعمائة (٤٤٤) در بیهق وسبزوار بوقوع پیوست . موء لف تاریخ بیهق این زلزله را خیلی مدهش گفته چنانچه آورده است زلزلیکه در بیهق علی الخصوص در قصبه سبزوار بوقوع پیوست چهل شبانروز مردمان در هیچ بنا نتوانستند بود و تلفات وخسارات زیادی وارد کرد . و گوید که (من بسیار پیران را دیدم که این حادثه بمشاهده دریافته بود و ازین واقعه تاریخی ساخته واین سال را سال زلزله نام نهاده بودند ، و غیر ازین قتل عام عبد المومن خان اوزبک (مرآت البلدان) وقتل و غارت امیر تیمور دو رگان است

(در ۱۲۸۳ ه) چنانچه مترجم جغرافیای تاریخی ایران تالیف بارتولد روسی نمی نویسد که: سبزوار سخت تر از هرات دستخوش تاراج و قتل وغارت هولناکی گردید زیرا اهالی علیه تیمور شورش کرده وحاکم تیمور رابقتل رسانده بودند پس از تصرف شهر بحکم تیمور مناری از دو هزار نفر انسان زنده ساخته و دست و پای آنرا روی هم سوار وروی آنرا باخاك و قطعات آجر پوشاندند.. چنانچه گوید شهر کنونی را اللهیار خان یاغی در قرن نوزده بنا کرده است.

مثال و نظایر اینگونه قضایا و آفات بسیار است که در آریانا (افغانستان قدیم) بوقوع پیوسته واین سرزمین را که از قرنها پیش آهنگ هر نوع تمدن مادی ومعنوی بود سبب شد که ریزه خوار خوان تمدن دیگران وبیگانگان شده. در اسفزار آثار بناهای سابقه وعلایم آبادی زیاداست که از عظمت وکمال عمران آبادی گذشته آن ترجمانی می کند. که این آثار واطلال بناهای سابقه بهمان نام ویا بکمی تغییر لفظی مثل آدرس کن (آدرس کند) زاول (زال) و امثال آن بین اهالی آنجا زنده مانده است. کهازاکثر آنها فاضل محترم سید غلی خلیل الله (خلیلی) دریکاثر خود بنام آثار هرات نام می برد. مثل: قلعه دختر (قلعه سنگیست بالای کوه و با غلب گمان همان قلعه ایست که که معین الدین اسفزاری مورخ معروف در ضمن توصیف وطن ازان نام برده است)

قلعه پسر (قلعه ایست مقابل قلعه دختر. بگرد سطح هموار بروی زمین)

قلعه زال (قلعه ایست بزرگ وحصاریست باشکوه دربلوك زاول)

ودیگرخرابه هائیست که درجنوب بلوك قصبه که بنام برزو شهرت دارد قلاع که معین الدین محمد اسفزاری (معروف بمورخ اسفزاری) در روضات الجنات فی اوصاف مدینة الهرات از آن هانام گرفته توصیف میکند

فرار آتی اند: که میفرماید. «از آن جمله دریک طرف سواد او قلعه ایست مشهور بحصار مظفر کوه ، از خشت و گل ساخته اند، بر سر پاره کوه از سنگ خارا در غایت رفعت و عظمت ، دور او قریب بیک فرسنگ ، یک دور در پائی کوه بر کنار رود اسفزار و ارك او بر قلعهٔ کوه در غایت بلندی و در درون او مسجد جامع و بازار و حمام و عمارات عالی و سراهای بتکلف بگچ و سار و ج اند وده بوده و بهنای دیوار چنان بوده که هفت سوار در پهلوی یکدیگر میرفته اند و در وسط قلعه چشمه آب عذب بوده که از در قلعه بیرون می آمده و در رود میریخته که حالا انباشته و ناپیدا گشته و در ارگ او حوض های عظیم بخشت پخته و آهك ساخته بوده اند که بآب باران پر می شده و از هیچ طرف این قلعه سوار بپای پیاده نمیتوانند آمد، غیر از دری که بر کنار رودست و از دو طرف بعضی مواضع چنانست که پیاده بپای فصیل میتوان آمد و از دو طرف دیگر آن مرغ را مجال طیران نیست و از در قلعه تا ارگ یك میل بلکه بیشتر باشد که سوار از درون قلعه تا نیمه راه میتوانند رفت و سر دیوار قلعه را چنان ساخته بوده اند که بر اکثر دور آن سواران دور اندوسیران میکرده اند و از موضعی ، که جهة آن قلعه خشت و گل می برده اند ، تا بپای قلعه یك فرسخ نزدیك خواهد بود و چنین گویند که آنرا الب غازی بنا کرده است و از بسیاری مردم آن ولایت مسموع شده که از شکاف دیواری در آن قلعه کاغذی یافته بوده اند که مزد عمارت آن قلعه براهل بغداد توجیه نموده بوده اند ...

و از عرایب حالات آنست که بمصی حکام جهة نشاط شکار مردم آن ولایت را میفرمایند تا آن کوه را که این قلعه بر کنار آنست میرانند و وحوش وسباع آن کوه درین قلعه درمی آیند و راه بیرون رفتن بر ایشان متغیر می گردد و بعد از آن چابك سواران و قاپوچیان در میان قلعه بنشاط تمام شکاری می افگنند و صید می اندازند و تفرج عجیب واقع می شود و هنوز دیوار های این حصار در حده محکمی و استواریست اما چون آب چشمهٔ آن... معلوم گشته در وی آبادی نمانده

(c) ketabton.com: The Digital Library

دیگر از قلعه های آن ولایت که مشهور است و رسوم و اطلال آن باقی مانده حصار شارستانست که در محاذی قلعهء مظفر کوه بوده ، درمیان صحرا ، چنانکه فاصلهء میان هردو قلعه رود اسفزارست وآن ما منی بوده در کمال نزاهت فضا ولطافت آب وهوا . از همه اطراف او مرغزار های خرم ، که رشک سبزه زار افلاك وغیرت قوای ریاض بهشت تا بنا کست هوایش صحیح ونسیمش سقیم وزلال کژ مثالش طیره گر عین تسنیم وکرسی این قلعه سنگیست مدور واستوار که دور قلعه بر بالای آنست ومیان قلعه زمین نرم ، چنانکه هرجا یک کف زمین را می کنند آب بیرون می آید واز بیرون قلعه آنجا که مد بصر است سبزه والنگست وهمه جا یک گز به آب می رسد وبسبب این دو مانع : یکی سنگ ودیگری آب نقب بردن بدان قلعه ممتنعست وپیش مردم آنجا شهرت دارد که آن قلعه از بناهای بلقیس بوده وبعضی آنرا شهرستان بلقیس می گویند ومشهورست که آن موضع مهب نسیم صباست وچندی از مرضان ومدقوقان از آن هوا اثر روح و راحت ، بلکه علامت صحت وسلامت یافته اند . واز بدایع امور آنکه محمود امیر خواجگی نام از اصیل زاده های آن ولایت . که آبا واجداد او را بناهالی این قریه نسبتی می بوده . مرد ابدال وشی بود وجغدوار در ویرانه های این حصار ساکن شده کلاغی را تربیت مینمود وتعلیم می فرمود چنانکه بکرات دیده ام کلاغ را مسجد جامع می آورد ودر مقصوره او را برجعبه می نشاند ودر وقت نماز بانگ می کرد ومردم متاذی می شدند. القصه بمیامن تعلیم این کلاغ چنان شد که کلنگ را صید میکرد وشنودم که آهو را نیز گرفت.. .ودر نظر میمون پادشاه گفت چه مدعا داری ؟ گفت شهرستان خود را برسم سود بری میخواهم ، پادشاه را تصور آنکه شهرستان او قریه یا مزرعهء کرامندیست بمدعای او حکم فرمود وحال آنکه این شهرستان او ضمن درون قلعه بوده که دوسه جریب از آن مزروع میشده .

دیگر از قلعهای آن ولایت که مشهورست و ذکر آن در کتاب ظفر نامه مسطور حصار بدر آبادست، که شیخ علی خطط‌ای استطها ر آن حصا ر در زمان حضرت امیر بزرگ اظهار عصیان وصغیان نمود وحضرت امیر بنفس خود متوجه فتح آن شده ، بعد از شش شبانه روز که جنگ کردند گشاده شد . شش هزار و کسری از مردم آن قلعه بقتل آمدند .

ودیگر قلعه فرانکان بود که عمارت آن بسلطان مسعود غزنوی منسوبست آن نیز از عجایب قلاع و غرائب بقا بوده واکثر آثار آن ظاهرست و تابان بهادررا ، از اعیان حضرت امیر بزرگ ، درین قلعه تیر زدند ومقتول گشت سبب طغیان شیخ علی خطط‌ای آن بوده که اورا بدان فعل متهم داشتند .

وفی الواقع در هر دیار که مثل این یکی باشد براعظم آن مکان و دیار بزبان شرفات عالی مقدار گواهی میدهد . دیگر قلاع وحصار بسیار ست که لسان بیان از ذکر تفاصیل اواعراض مینماید .

همچنان مزارات مشهور و آرامگاه های بزرگان نیز بسیار است که درهرجا مزید اعتقاد وارادت اهالی واقع شده است از جمله (آثار هرات) مزار بزرگوار خواجه عبدالله احرار نقشبندیه (رح) است در جنوب شرقی کروچه. در سبزوار علاوه از شعبات اچکزایی ، بارکزائی ، نورزائی ، علی زایی اسحاق زایی ، پوپل زائی وخوگانی پشتو زبان تاجیک فارسی زبان نیز وجود دارد .

(باقیدارد)

مجنون نه ء

مدعی ای گفت بیلی بسطنز — رو که بس چابک و موزون نه ء
ایلی از ینحال بخندید و گفت — با توچه گویم که تو مجنون نه ء

(خواجه حسن دهلوی)

پاینده محمد زهیر

دلته اوهلته راسره یی هرچیری را ته ښکاره یی

تل دي دعشق په بد لـو ستا یم
همیشه دی دمینی په سند رو پا یم
تل د ی د محبت ترا نـي و آ یم
همیشه دی ددو ستی نـاري و هم
تل د ي د آ شنائی غلبلی کـو م

دلته او هلته راسره یی هرچیري راته ښکا ره یی

هر چیر ي د ي و یئم
هر سـعت دی گو رم
هر ه شپه د ی لتو م
هر ګړی دی یـا د وم
هر آ ن د ي پلـ—تم

دلته او هلته راسره یی هرچیری راته ښکاره یی

په ښکلو با غو کښی
په پرا خو اورشو کښی
په لو یو د اګو کښی
په لوړ و غر و کښی
په شنه د ښتو کښی

دلته او هلته را سره یی هرچیري راته ښکاره یی

د ګل په غـا ز ه کښي
د عاشق په افـ انه کښی
د بلبل په تر ا نه کښی
د مطرب په چغـانه کښی
د الفت په میخـانه کښی

دلته أو هلته راسره یی هرچیری رانه پیکاره یی

دشهی په ناز کښی
د مین په نیاز کښی
د عشق په راز کښی
د محبت په ساز کښی
دحقیقت په آواز کښی

دلته او هلته راسره یی هرچیری رانه پیکاره یی

هر ساعت را خر گند پیژی
په هرخیال کښی را گنده پیژی
په پیلتون کښی را حاضر پیژی
په وصال کښی را نه پیلیژی
په خواخوږي کښی رابانده سوه پیژی

دلته او هلته را سره یی هرچیری رانه پیکاره یی

په شنو مرغو کښی
په لوړو ځایو کښی
په ژوړو گرنگو کښی
په پښایسته چمنو کښی
په گټو ځنگلو کښی

دلته او هلته راسره یی هرچیری رانه پیکاره یی

په گل کښی دی پلتم
په سنبل کښی دی لټوم
په خوب کښی دی پوښتم
په وینه کښی دی را بلم
په هرږپ کښی دی غواړم

دلته اوهلته را سره یی هر چیری رانه پیکاره یی

دستگیری کنید روزی میرسد که زمین ما را از خود میرانند . یگانه تمسول سرشار شما در ان عالم همین دستگیری های امروز اند :
(ویکتور هوگو)

(c) ketabton.com: The Digital Library

از مقرری‌های سال ۱۳۳۳ فاکولته ادبیات

بناغلی عبدالعفو (غرقه) کفیل مدیریت
نشرات و مدیر مسئول مجله ادب

بناغلی عبدالاحد یاری معاون
اداری پوهنځی ادبیات

هیئت کلتوری شوروی بار ئیس واستادان فاکولته ادبیات فوتوگرافی معتمدی

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه بنا علی میوندی

عنبر خاکستری

عنبر ماده‌ء شفاف‌زرد یاانصواری رنگیست که‌از محصولات معدنی بشمار میرود وبا کتیره درختی دررنگ وشکل شباهت‌زیادی دارد به‌آسانی تراش و صیقل می‌خورد واگربشدت مالیده شود تولید برق نیزمیکند ، ازین جهت‌عموماً آنرا کهربا گویند .

ولی عنبر خاکستری رنگ یاعنبرگریس به‌عنبر هیچ نسبت‌ندارد زیرامانند موم نرم وسبک بوده به‌آسانی برسطح آب شنا میکند این ماده محصول حیوانی‌است وازیک جانوربزرگ بحری بدست می‌آید که آنرا درفارسی باسم نهنگ، یال‌وبال‌یادکرده اندلغت آخرازبالینا لاتینی‌ماخوذ است اینجا نوَر دریائی درلاتینی کاتادون نیزگفته اند ودرانگلیسی سپرم ویل یا کاجالوت گویند عنبرگریس درکیسه صفرائی این حیوان عظیم الجسه براثر بد هضمی . پرخوری ویا ناخوشی پیدا میشود که سپس بواسطه استفراغ ازدهنش خارج میگردد وچون سبک بوده وبکنوع روغن هم‌دارد برسرآب‌میماند وبراثروزش باد وحرکت امواج باین سوو آن‌سوبحرکت درمی‌آید وبعض اوقات بساحل رسیده برخشکی قرارمیگیرد یا درزیرشن‌های ساحلی ازچشم پنهان میشود .

این ماده را که‌از محصولات بس قیمتی بحور هفت گانه بحساب میرود براثرارزش آن‌درباز ارهای دنیا باسمای مختلفه چون طلای‌شناور . ثروت افسانه ، تفاله بیش بها ، مهرمره عشاق وغیره یاد کرده اند هنوز هم در سراسرجهان درباره آن افسانه های‌خنده آوررور وایات حیرت انگیز شنیده میشود به تحقیق نمیتوان گفت‌که بشر در کدام وقت وچگونه بوجود این ماده قیمتی پی برد وچه طورازان استفاده نمود ولی بگمان اغلب ازازمنه قدیمه

بشر از اهمیت آن باخبر و برای بدست آوردن آن دربحورد و افتاده و در سواحل همواره مشغول تجسس و تلاش می بود امروز نیز عده کثیر دریا نوردان صیادان نهنگ، وساحل گردان درجستجوی آن سرگرم و سرگردان میباشند اکنون هرکس میداند که عنبرگریس محصول حیوانی است و ازیک نوع ویل دریائی بدست می آید در قرون قدیمه این حیوان بحورنیم حاره وفرت داشت واز ضرر وایذا بشر براثر قلت وسائل دریا نوردی مصئون بود ، طبیعی است که محصول آن نیز در آنوقت زیاد بوده اما، روزکه حیوان مذکور هدف حملات بیرحمانه بشر قرار گرفته وقریب است که نسل آن کاملا معدوم شود درمقدار این محصول تقلیل زیادی بوقوع پیوسته و دربعض اوقات محصول سالیانه آن بیش از چند پاو نیست و براثر آن درقیمت آن فزونی زیادی بعمل آمده است.

ازشروع قرن یازدهم تا قریب شش قرن مردم عقیده داشتند که عنبرگریس ازمحصولات معدنی است ویکنوع بیوقن میباشد برخی ازکیمیادانهای قدیم آنرا ازمحصول کوه های آتش نشان زیربحر نیرمیدانستند و برای اینکه آنرا ازعنبر تمیزکرده باشند آنرا عنبرگریس (عنبرخاکستری رنگ) نامیدند ، سپس مردم مانند صمغ باکستیره آنرا محصول نباتی تصورکردند باراول درشروع قرن هفدهم این عقاید باطله ازبین رفت وبه اصل حقیقت پی بردند و دانستند که ماده فوق محصول نبانی و معدنی نبوده بلکه ازکیسه صفرا ویل دریائی بدست می آید د راین اواخر این موضوع بیشتر توجه علما را بخود جلب کرده وآن بعد ازیک سلسله تجربیات وکنجکاویها تفصیلات بیشتر را دراین باره فراهم کرده وباثبات رسانیده اند که ماده فوق منحصر بیک نوع نهنگ دریائی است که درانگلیسی باسم سپرم ویل یاد میشود وازبزرگترین نهنگ ها بحساب میرود که دارای اشک هم میباشد طول این حیوان عظیم الجثه حین باوغ بالغ برشصت فت ووزن آن درحدود

شصت طن است بی اندازه تند خو ، وحشی وخونخوار ولجوج است سرش استوانه مانند ودارای یک ماده لزوج روغنی است که درساختن شمع بدرد میخورد دو قطار دندان عاج مانند دارد که بواسطه آن به آسانی میتواند بهرگونه حریف مقتدر دریائی غلبه یابدخوراك عمده این حیوان وحشت انگیز دو نوع ماهی است که یکی از آن بنام سکودودگری باسم راکتل فش یاد میشود که با بازوهای متعدد ورشته های باریک ولی بسی متین مجهز است که درمجادله باحریف ازآن کار میگیرد این ماهی ها که منظور نظر سپرم ویل است دراعماق بحر زندگانی دارند - ولی درآنجا هم نمیتوانند ازدست این دشمن حریص خود حیات آرام بسر برند سپرم ویل که ازملجاء ومأوای آن بخوبی باخبر است درتلاش آن دراعماق بحر فرو رفته ودرهرکنج وکنار سنگ لاخهای بحری می درآید ، ماهی سکود بالعموم مقاومت شدید مینماید که به اثر آن سر وروی ویل صدمه زیاد می بیند وطوری مجروح میشود که گویا کسی با کارد باخنجر آنرا زده است - بعد ازیک مجادله مخوف ویل حریف خودرا ازپای درآرد ورشته‌ها وبازوهای متعدد آنرا قطع نموده وجسد مابقی را سالم بلع مینماید .

خلاف انتظار این حیوان بحری که دلدادهء ماهی سکود است بعض اوقات درخوردن آن بازحمات زیادی مواجه میگردد وغالباً ماهی مذکور بطبع وی سازگار نبوده یکنوع جوش وبد هضمی را درمعدهء آن تولید میکند ، غالباً این پیشامد براثر خوردن سرشاخدار این حیوان بعمل می‌آید درنتیجه یک نوع مادهء نرم روغنی ازدهن ویل شروع به ترشح مینماید که براثر تماس باهوای آزاد بصورت پنیر می‌درآید وبروی آب شنا دارد .

این ماده درمقدار متفاوت ازچند پاو گرفته تاچندین طن ازروی آب وکنار ساحل بدست آمده وازبین آن کله های ماهی کتل وسکود بکثرت یافت شده که بمنقار طوطی شباهت دارد ، ولی به تحقیق نمیدانیم که یک

(c) ketabton.com: The Digital Library

ویل دریک نوبت تاچه اندازه عنبر کـریس را بیرون میریزد باید دانست که تمام سپرم ویل ها ازخوردن این ماهی ها صدمه نمی بیند البته ویلی که یک نوبت به تولید عنبر کریس آغاز کرد دائماً این عمل را تکـرار مینماید بعض اوقات صیادان چون شـکم ویل را چاك کرده اند ذخائر زیادی عنبر کریس را ازجوف آن بدست آورده اند .

عنبر کریس را نمیتوان ازحیث رنگ جنسیت بخوبی توضیح کرد ، بعضی ها از ذائقه آن توصیف میکند وآنرا لذیذ وخوش مزه دانسته درپخت وپز ودرساختن شراب مورد استفاده قرار میدهند ، دیـگران طعم آنـرا نه پسندیده وآنرا به پنیر باسی نسبت داده اند ، همچنین رنگ آنرا نمیتوان بخوبی بیان کرد . بعضی ها آنرا سفید وشفاف نامیده اند دیگران آنـرا سفید خاکستری یاسیاهی مایل می نویسد ، ولی هرکس عقیده دارد که آن مانند مشك یکنوع بوی خوش دارد ، ازین سبب امروز نیز بیشتر ازآن درترکیب عطریات وپودر کار میگیرند قیمت آن از ۸۰ الی چهار پوند فی اونس است

عنبر کریس ازقرون متمادیـه بازار خوبی داشته ، تـرکان عثمانی بیشتر ازآن درپخت وپز کار میگرفتند سپس باسم مهر مهره یاد گردید ومورد نظر عاشقان دلباخته قرار گرفت . درقرن شانزدهم وهفدهـم بیشتر درتداوی امراض مختلفه خاصاً صرع ، کمزوری دل ودماغ ووجع مفاصل مورد استفاده قرار گرفت رفته رفته آنرا شفای هرگونه مرض پنداشتند ، یکی ازنویسندگان قرن هفدهم آنرا باسم مقوی قلب وروح افزا یاد کرده است، عربها ، مسلمانان مراکش، هندیان وپرتگالی ها، استانبول ها وفارس ها ازتجارت پرمنفعت آن باخبر بوده وآنـرا ازممالك دور افتاده چون زنزیبار ، مدغاسکر ، سیلون وغیره بدست می آوردند میگویند کـه مور های اسپانیه (مسلمانان اسپانیه) شتـران

خودرا طوری تربیه میکردند که‌بتوانند این ماده را ازلای شن های سا حلی مکشوف سازند مردم چین ومالدیا نیز ازفوائد هنگفت آن بیخبر نبودند . شهرت واهمیت آنرا میتوان ازاین قیاس کرد که در ۱۷۹۱ کپطان کوفن یکی ازصیادان مشهور ویل که‌بغرض تلاش آن بهر نقطه‌دنیا مسافرت مینمود درپارلمان انگلیس (مجلس عوام) احضار گردید تادراین باره به نمایندگان ان مجلس معلومات لازمه بهم رساند .

اما طوری که بالا گفتیم متأسفانه براثر شکار های بی‌رحمانه این جانور عنبرکریس بسی نایاب شده درنتیجه قیمت آن هم بی‌اندازه بلند رفته است بطور مثال یک‌قطعه کوچک آن‌بعض اوقات تاسی هزار پوند خریدار دارد.

هنوز علما به‌تجزیه کیمیاوی این ماده کاملاً موفق نیستند ولی بااین هم دربازارها دنیا اقسام عنبرکریس مصنوعی وجود دارد که عموماً ازصمغ ترکیب یافته ، ولی شناخت اصل وبدل آن چندان مشکل نیست واگر درالکوهل حل گردد بزودی تمیز میشود .

* * *

خریدارتوهست

هم جان بهزار دل گرفتارتوهست — هم‌دل‌بهزار جان خریدارتوهست
اندرطلبت نه خواب دارد نه قرار — هرکس‌که‌درآرزوی دیدارتوهست

(علی‌لالای‌غزنوی)

رباعی

درجستن راز فلک دایره وار — بسیار بگشتیم بسر چون پرکار
درکارشکست این‌ن‌چون‌سوزن — دردا که نیافتیم سر رشته ء کار

(رضی‌الدین)

محمدحیدر ژوبل

در بارهٔ زلف و زلفین

چندی پیش که امتحانات سالیانهء مدارس ثانوی کابل جاری بود چندین بار در جلسه های امتحان مضمون ادبیات دری مدارس مختلف اتفاق افتاد که شاگردان کلمهء (زلفین) را بصورت تثنیه بفتح فأ تلفظ میکردند و قبول می‌افتاد ویکی دوبار هم که از طرف متعلمان (زلفین) بکسر سوم بروزن گلچین اداء شد باتعجب روبرو گشت؛ اینجانب بادلایلی که داشتم این کلمه را بصورت اخیر یعنی بکسر سوم تدریس کرده بودم بناءً بفکر افتادم تا یاداشتهای متفرقی را که دو سه سال قبل درین موضوع از کتب متعدد برداشته بودم مرتب کنم وجهة نشر بمجلهء ادب عرضه دارم. البته منابعیکه مطالب ازآن تحقیق شده هریک درمورد آن ذکر می‌یابد، ازجمله مقالهء «زلف وزلفین» بقلم دکتر محمد معین استاد دانشگاه تهران را متذکر می شوم که ایشان نیز بهمین عقیدهء تلفظ زلفین بکسر سوم اند (رجوع شود بشمارهء اول دورهء دوم (۱۳۳۰) نامهء تمدن) بنده ازآن نه‌تنها استفاده کرده بلکه آنرا مدارکار خودقرار دادم وبه‌تعمیم آن کوشیده ام که در ینجا طوریکه معمول مقالات علمی وتحقیقی است برای ادای حق شان تذکر دادم.

درقاموس عربی صراح (۱) آمده: زلف، زلفته: بالتحریک حوض پرآب زلف جمع آن، مزالف ده های نزدیک بشهر، مزلفه مفرد آن؛ ازلاف نزدیک گردانیدن؛ زلفه. زلفی. نزدیکی و منزلت، قوله تعالی بالتی تقربکم عندنا لزلفی-وهی اسم المصدر، ایضا ای تقربکم عندنا ازولافا وپاره‌ء ازاول شب، زلف، زلفات جمع، قوله تعالی وزلفاً من اللیل

(۱) صفحه ۸۰

زلف پیش شدن ، **تزلف** ، از لاف تقدم کردن ، مزد لفه نام جایی درمکه که از جهة سیاهی مجازاً با موی نسبتی بهم میرساند . کلمهء زلف بضم اول و سکون دوم در برهان قاطع و بعضی از فرهنگهای دیگر نیامده و درسخن فصیحان عرب هم استعمال نشده است و آنچه درکتب لغت آمده غیر از آن معانی است که از آن میگیریم : صاحب فرهنگ بهارستان مینویسد: (۱) زلف ، بشک ، چوگان ، چوگان سنبل ، دوانه ، زره ، سنبلة کلالک ، کلاله ، کله ، مرغوله ، نغوله ، فرهنگ خیام محمدعلی ترقی (۲) نویسد : زلف (کلمهء فارسی) موئی که برسر روید . لغت فرس اسدی (۳) می آورد : کلاله ، زلف بود ، که موی پیچیده و مجعد بود . دکتور عبد الرسول خیامپور معلم ادبیات فارسی دانشکدهء ادبیات تبریز باستناد « بهار عجم » و « معیار اللغه » درنشریهء دانشکدهء ادبیات تبریز (٤) مینویسد : « زلف — درزبان عربی جمع « زلفه » است بروزن غرفه که بمعنی پاسی ازشب باشد. درفارسی آنرا بمناسبت سیاهی درمو یهایی که بالای بناگوش باشد استعمال میکنند وتثنیه نیز می بندند ، نظامی گوید :

زلفین بنفشه از دراز ی　　در پای فتاده وقت بازی

که آقای مذکور کلمهء زلفین رادربیت بالای نظامی تثنیه فکر کرده اند ودراستدلال شان جای تعمق وتأمل است وبازخوددکتور خیامپوردرنشریهء دانشکدهء ادبیات تبریز (۵) میگوید : مزلف بروزن «معظم» کلمه مجعولی است که از زلف ساخته اند ، محمد اسحق شوکت گوید :

مزلف است رخ خامه ام زبخت سیاه　　سواد شام فراقم خط لب جام است

که این دوگفتهء بناغلی خیامپور باهم کاملاً درست نمی آیند زیرا ازکلمهء مزلف که آنرا مجعول خوانده اند چنین برمی آید که کلمه فارسی را بصورت

---

(۱) صفحه ٤۹ (۲) ص ۳۲۳ (۳) ص ٤٦٦ (٤) ص ۱۰ شماره ۵ (۵) ۱۳۳۰
(۵) ص ۲۱ شماره اول ۱۳۲۸

معرب درآورده باشند مثلیکه کلمات مفشن ومچرب از فیشن انگلیسی وچرب فارسی معمولست بهمه حال . محمد حسین رکن زاده، آدمیت نیز در اغلاط مشهوره (۱) تاخته وزلف را کلمهء فارسی خوانده اسم فاعل (یامفعول) ساختن آنرا: «مزلف» مانند مچرب ومأخوذ از چرب دانسته است . بعضی زلف وگیسورامرادف هم دانسته اند وبرخی هم زلف را غیر گیسو دانند ، ببینیم کتب لغت چه میگویند : غیاث اللغات چاپ لاهور (۲) مینویسد : گیسو بیای مجهول ، خان آرزو درسراج نوشته که قوسی گوید موی درازی که ازهر دو جانب درازکشیده باشد چنانکه درگلستان سیاحی گیسوان تافته . . . وبعضی مرادف زلف نوشته واز اشعار متأخرین ظاهر میشود که گیسو غیرزلف است . قاسم مشهدی گوید :

یکسر مو درسر لیلی وشان بیکار نیست آنچه می آیدز باداز زلف گیسو میشود

بهار باران شرح گلستان (۳) گیسو را نوعی اززلف داند که متصل برد و گوش درازکشیده باشند . فرهنگ جهانگیری (٤) مینویسد : گیسو موی بلند سر خاصه سرزنان وآنرا گیسو نیز گویند . زلف بمعنی گیسو معروفست .

اشتقاقات دیگری اززلف درفرهنگها به نظرمی آید :

دربرهان قاطع محمد حسین برهان چاپ کانپور (۵) آورده اند : زلف بستن کنایه ازنمودن مطلوب است خود را بعاشق ودل اورا بکمند خود آوردن ، زلف خطا ، بکثر ثانث بمعنی خطأ وگناه وتقصیر باشد . زلفه بفتح اول وثانی وثالث کوچه تنگ وتاریک . زلف زمین : بکثرثانث کنایه ازشب است که بعربی لیل خوانند وکنایه‌از خاکی هم است که جوهرآدمی ازآنست وبلیه ارضی را نیز گویند . زلف وخال : معروف است وکنایه ازآرایش وزینتی است ازطلا ولاجورد که درشب زفاف بر روی عروس کنند . زلفین بفتح اول بروزن طپیدن بمعنی ترسیدن وبیم بردن وتهدید

(۱) ص ۱۷ (۲) ص ۳۸۱ (۳) ص ۱۲۸ (٤) ص ۳۸٦ (۵) ص ٤۹٤

کردن وترسانیدن باشد و بمعنی کینه و انتقام هم آمده است و چرخی را نیز گویند که‌بدان پنبه‌دانه را از پنبه‌جدا کنندو بکسر اول هم آمده. در غیاث اللغات (۱) همزلف : شوهرخواهر زن را نوشته است در فرهنگ شاهنامه تالیف دکتر شفق چاپ تهران ۱۳۲۰ (۲) آمده‌است. واین اصطلاح هنوز در لهجه شیرازوجود دارد که در کابل بآن باجه میگوئیم : زلیفن : بفتح زا وکسر لام بمعنی انتقام و تهدید، از حکیم فرخی استشهاد کند :

ازلب تو مرمرا هزار امید است ازسرزلفت مرا هزار زلیفن

ازمنوچهری :

سیاست کردنش بهترسیاست زلیفن بستنش بهتر زلیفن

باین اساس اگرزلف کلمه دری ویا غیر آن باشد که از عربی (مثلاً) داخل زبان دری شده باشد باز هم درتمام لهجه های فارسی افغانی وسایر لهجه‌های زبان‌فارسی درسایرکشورهای فارسی زبان بهمین شکل وصورت موجود است واز قدیم بهمین معنی استعمال شده است.

پس چرا بسته‌ام بیم همه عمر اگر آن زلف دوتا نیست کمند

(رودکی)

آن‌زلف‌مشکبار برآن‌روی چون‌بهار گرکوته‌است کوتهی دروی عجب‌مدار

شب دربها رمیل کند رو بسکو تهی آن‌زلف‌چون‌شب آمدوآن‌روی چون‌بها.

(معزی)

ازدیدن وبودن رخسار وزلف یار دردست‌مشک دارم‌و دردیده‌لاله‌زار

(عنصری)

شکنج چشم و زلف اور باید دل‌ازدست خرد مندان بدستان (۲)

(عنصری)

(۱)ص ۵۰۶ (۲) ص ۱۵۷ (۲) دیوان عنصری ص ٦٦ و ۱۰۷ —

(c) ketabton.com: The Digital Library

تا زلف تو شاه گشت و رخسار تو تخت افگند دلم بر ابر تخت تو رخت
(منسوب با بوسعید)

بینی مر آن دو زلف که با دش همی برد
چون قلب عاشقی است که هیچش قرار نیست
(خبازی نیشا پوری)

در اد بیات دری چه نظم و چه نثر کلمه (زلفین) بکثرت آمده که بعضی آنرا (زلفین) بفتح فا بصورت تثنیه عربی یعنی دو زلف میخوانند و اینهم بیخود نیست چرا که دو زلف و مترادفهای آن نیز زیاد استعمال شده و اذهان را بدانسو متوجه ساخته است :

می بینی آن دو زلف که با دش همی برد
چون قلب عاشقی است که هیچش قرار نیست

یا نه که دست حاجب سالار کشور است
کزدور می نماید کا مروز بار نیست
(خبازی نیشا پوری)

بد وز لف یار دادم دل بیقرار خود را
چکنم سیاه کردم همه روزگار خود را
(رهی ترکمان)

یکی دختری داشت خاقان چو ماه
اگر ماه دارد دو زلف سیاه
(فردوسی)

بدل ها اندر آویزد دو زلفش
چو دو ژده اندر آویزد بدامن (۱)
(خفاف)

(۱) در ص ٤۳۷ لغت فرس اسدی زیر عنوان دوژه بمعنی گیاهی که از جامه مردم درآویزد .

دو زلفکانت بگیرم دل پر از غم خویش
چو مرغ بسمل کرده از در آویزد (۱)
(خفاف)

در چهار مقاله عروضی نیز در حکایت سلطان محمود از باب دوم کلمهء (زلفین) در مورد ایاز دو بار ذکر شده و با زهم گفته شده که هر دو زلف خویش را پیش محمود نهاد.

مولف بها رعجم زلفین را بصورت تثنیه از تصرف فارسی زبانان متعرب داند و غالب فاضلان معاصر نیز این کلمه را بکسر سوم خوانده و آنرا لغت دری دانسته اند: زلفین، زرفین، زولفین، زورفین، زفرین زرفین، زلفی و زلپی همه یک کلمه است؛ چنانچه در فرهنگها ضبط است زرفن، زرفین فارسی معرب یعنی زنجیر در و تدزرفن صد غة ای جعد ة (۲) همچنین در غیاث زلفین: بضم اول و کسر فا بمعنی زنجیر از سراج نقل شده (۳) و زرفین در همانجا بالکسر و بالضم و کسر فا و یای معروف بمعنی حلقهء در و زنجیر، بقول منتخب و صراح و برهان آمده و برهان قاطع (٤) ثبت می کند که زلفین بضم اول بروزن و معنی زرفین است و آن حلقه ای باشد که بر صند وق و چارچوب در خانه نصب کنند. لغت فرس اسدی زیر مادهء زفرین (بضم اول و سکون دوم) می نویسد: «آن آهن بود که بر درها زنند و حلقه در آن افگنند و قفل کنند». عنصری گوید:

مثل من بود بدین اندر　　مثل زفرین آهنین و در (۵)

آنگاه در حاشیه مذکور عباس اقبال (۱۳۱۹) مینویسد: ۵ - زفرین آن آهنی باشد که بر در ها زنند و حلقه در باو افگنند و قفل بر زنند.

---

(۱) در ص ۳۲٤ همان کتاب بسمل را بمعنی کشتن آورده این بیت از خفاف ذکر کند.

(۲) صراح چاپ کانپور ۱۳۷۱. (۳) ص ۲۰۹ (٤) ص ۲۰۸ (۵) ص ۳٦۳

سایر نسخ این لغت را ندارد .زفرین که آنرا باشکال زوفرین وزوفلین وزولفین وزورفین ضبط واستعمال کرده اند اصلاً بمعنی همین حلقه، آهنین دراست ولی شعراء بعدها موی مجعد سررادم بآن تشبیه نموده وحتی در عربی نیزمزرفنه بمعنی موی مجعد استعمال شده وزلفین کم کم بجای موی سر معمول گردید: وتصور عامیانه که این کلمه تثنیه وعربی زاف است استعمال زلف را بهمین وضع معمول امروز رایج ساخته است (۱)

زلفین (بضم اول وکسر فا وی معروف کلمه دری بمعنی چفت وزره (۱) زوفرین بهمان معنی (۱) زرفین که چفت در است که برزره اندازند (۱) چفت : زنجیریکه دررا بندند (۱) زره آلتی است که چفت را درآن کنند و برآن قفل زنند (۱) زرفین (فارسی) زره چفت که چفت را برآن اندازند (۱) زلفی بمعنی زنجیر دروازه تاهنوز درکابل وسایر قسمتهای افغانستان در فارسی افغانی وبشکل زلپی در پختو وجوددارد که زلفین و کلمات مبدل آن زیاد استعمال شده است .

گرنه مشکست ازچه معنی سر زلفین یار
مشکبوی ومشکرنگ ومشکپاش ومشکبار (۲)
(عنصری)

غنود مستند بر ماه منور خط وزلفین آن مهروی دلبر (۲)
(عنصری)

بدان گردیست آن سیمین زنخدان بدان خمیدگی زلفین جانان
یکی گویی ازکافور گوئیست یکی گویی که هست ازمشک چوگان (۱)
(عنصری)

---

(۱) فرهنگ خیام محمدعلی ترقی : صفحات ۲۲۳ـ۲۲٦ـ۱۵٤ـ۲۰۸ـ۲۲۱

(۲) ص ۵۱ دیوان وص ۲٤

(۱) ص ۱۰۲ دیوان .

مثالی را که در شرح طیه گفته　　بگو با منطقی کان هست مردود
رخ وزلفین یار م را نظر کن　　که شمس طالعست و لیل موجود

(....)

شواهد ذیل موءید قرائت زلفین بکسر فا و (ی) معروف است :

حاسدان بر من حسد کردند و من فردم چنین
داد مظلومان بده ای عز امیر المومنین

تا آنجا که ....

مردم دانا نباشد دوست او یکرو زبیش
هر کسی انگشت خود یکره کند در زولفین (۱)

(منوچهری)

که در اشعار مابعد با آفرین ، سیمین ، چین ، زمین ، معین و ... قافیه شده است .

بدست راست شراب و بدست چپ زلفین
همی خوریم و همی بوسه میدهیم بدنگ (۱)

که قرائت زلفین بکسر فا بسیار روانتر است .

تا زلف تو شاه گشت ورخسار تو تخت
افگند دلم برا بر تخت تو رخت
روزی بینی مرا شده کشته بخت
حلقم شده در حلقه زلفین تو سخت

منسوب بابوسعید ابی الخیر (۲)

که از کلمه حلقه زلفین نیز معنی « حلقه در را زلفین گویند » بر می آید و خواندن زلفین بکسر فا تائید می شود .

بعلاوه لغت فرس اسدی زیر ماده زاولانه بمعنی بندی آهنین از خسروی نقل کند .

---

(۱) ص ۶۹ دیوان او ص ۱۷۸　(۲) از تاریخ تصوف دکتر قاسم غنی ص ۶۰۴ ص (۲۶)

(c) ketabton.com: The Digital Library

زلفینـــک او بـــهر نـــهـا ده دا رد برگردن هاروت زاولانه (۱)

وهمو زیر عنوان لخج بمعنی زاگ سیدبرنگ ازان بیتی ازطیان آورد

بین آن زلفینـکـان چون چنبر بالان نجم گر بلخج اندرزنی ایدون بودچون آبنوس

که دراین بیت در بعضی از نسخ بعوض زلفینکـان ، زلفین او هم آمده است دو زلفین هم بکثرت آمده

ازینجـا نیز برمی آید که تثنیهء «زلفین» را کـاف تصغیر درآخر آوردن (زلفینـک) وبـاز به (آن) جمـع نمودن (زلفینـکـان) ویـا (زلفین) تثنیه را معدود عدد (دو) سـاختن نه بـاقواعد دستور برابرمی آید ونه ملایم طبع زبـانست ونه از نظر فصاحت درست می آید. امـا ممکنست بعقیدهء دکتر محمد معین گفت که: زلف وزلفین که جعد وطره را گویند دراصل تشبیهی بوده ازین لغت وبعد علم شده چون نرگس ولعل برای چشم ولب وغیره که علامهء قزوینی وعلامهء دهخدا مولف لغتنـامه نیز برهمین عقیده‌اند که قبلبرین به نقل قول ازایشـان بوسیله اقبـال پرداخته آمد. بعقیدهء حقیر چون زلف غالباً بشکل حلقه بوده چنانچه زلف پرشـکن ویـاشکن زلف وبـازلف بشکن کنـایه ازآنست.

درنخست مجازاً گیسورازلفین گفته‌اند که بعد اًبمعنی حقیقی استعمال شده است وصفت موی بوده است که گاهی هم این صفت بجای موصوف استعمال شده است، چنانچه سرورا بجای قدبلند استعمال کنند. وهمچنین اگر هم(ی) و(ین) پساوندهایی باشد که برای ادای نسبت درآخر زلف آمده باشند مانند ازسیم سیمی وسیمین، اززر، زری وزرین، ازپشم پشمی وپشمین .. وبدینصورت موی رابزلف (یعنی حلقه) که مانند اوپرشکن است، نسبت کرده باشند، بـاز هم خواندن (زلفین) بایدبکسر (فا) و(ی) معروف باشد.

(۱) ص (۴۴۸) وص ۶۱

نتیجه : از تعمق در مطالب بالا و مقایسه شواهد و نقل قول فرهنگ نویسان، قرائت (زلفین) بکسر سوم و یای معروف بروزن (گلچین) واضح می شود و ذکر دو زلف و امثال آن دلیل نمی شود زلفین را بفتح سوم بصیغهء تثنیهء عربی بخوانیم.　　(پایان)

* * *

درین جا بی مناسبت نیست بابی از صفت موی را از کتاب انیس العشاق تالیف شرف الدین رامی شاعر دربار سلطان معز الدین ابوالفتح ویس جلایری (۷۵۷ – ۷۷۶) انتخاب نموده خدمت قارئین محترم عرضه دارم

* * *　　(غرقه)

در صفت موی

آنچه در کشور حسن سر آمد ملک جمال است موی را گرفته اند و فرق داخل اوست و منقسم بسه نوعست.

اول : معقد و به پهلوی آن را شکن خوانند چنان باشد که موی اتراك که گره بندند و آنرا به پارسی گله(۱) گویند چنانکه اثیر الدین اومانی فرموده است :

گر دست من بدان گله عنبرین رسد　　پایم فرا زپایه چرخ برین رسد

نوع دوم مجعد و آن موی دیلم است و آنرا به پهلوی نغوله(۲) گویند و بپارسی دلاله (۳) خوانند و مراد از کلاله آنست که پر شکن باشد چنانکه سید ذوالفقار گفته.

---

(۱) رکن صاین راست :

سرگشته در هوای تو چون بیدلان صبا　　واشفته بر عذار تو چون عاشقان گله

(۲) نغوله (باو او مجهول و فتح اول) نزاری قهستانی گوید :

زهی از عنبر سارا نغوله　　کمند است آنکه داری یا نغوله

(۳) کلال بفتح اول یعنی تارك سر و کلاله مویست که بر تارك سر میروید

(c) ketabton.com: The Digital Library

بت دیلم (۱) مه مشکین کلاله بمشک چین گرفته روی لاله

نوع سوم مسلسل چنان باشد که موی زنگی چون زره در یکدیگر رفته و آنرا به پهلوی مرغول(۲) و به پارسی کاکل گویند چنانکه رشید الدین وطواط فرموده است :

کاکل مشکین برانداز از رخ چون آفتاب حیف باشد بر مه روی تو از کاکل نقاب

و هریک در کشوری سرافراز ند و در مملکتی کارساز اگرچه جمله را موی وطره و گیسو خوانند فاما در میان این جمع متفرق فرقی تمامی است و از این جمله هریک را قرارگاهی و راهی و پناهی است. آنچه گرد رخسار چون ماردر گلزار حلقه زند و ویرا زلف خوانند چنانکه در وصف دلبران موصوفست :

وقتی برای آنکه بغارت برند دل زلف آورند و بر سر رخسار کج نهند

و آنچه از بنا گوش فرود آید و برگردن محبوب پیچد و برا گیسو گویند چنانکه اثیر الدین اخسیتکی فرموده است :

از بنا گوش نر ندارد آرزوی گردنش بر بنا گوشش چرا گردن نهد گیسوی او

و آنچه بادوش رسد و از دست دراز ی ویرا پیوسته باز پس[3] دارد و بندد آنرا طره(۳) گویند چنانکه کمال الدین خواجوی کرمانی فرماید :

---

(۱) مردم دیلم درمیان مسلمین بسه حیث معروف شده بودند بموی دیلمی وباسلحه خود تیر وژوبین بود و بغلامانی که ایشانرا قبل از تسخیر کامل سرزمین ایشان بدست مسلمین بغلامی میگرفتند و دیلم بمعنی غلام در اشعار شعرا و نوشته های قدما بسیار مذکور است

(۲) نظامی گوید :

بتن بریکی آسمان گون زره چون مرغول زنگی گره برگره

(۳) طره را بفارسی پیچه میگویند (مقدمة الادب زمخشری) و پیچه اصطلاحاً زلفی را گویند که سرته آنرا مقراض کرده زنان و پسران صاحب جمال برروی گذارند بجهت زیبائی (فرهنگ جهانگیری) یا آنکه آن را بپیچیند در یکدیگر و گره زنند (موید الفضلا)

یاغمزه راپندی بده تاترك عیاری کند　　یاطره رابندی بنه تاترك طراری کند

وآنچه کمروار میان معشوق را در کنار گیرد و بر اموی گویند چنانکه بزاری گوید:

موی توتا میان و میان توکم ز موی　　چون تو که دیده موی میان در میان ترك

وآنچه مسلسل بر خاك افتد و در پای معشوق سر اندازی کند آن موی دراز است که زلف اش میخوانند چرا که زلف مخصوص است بناز نینان و موی عمومی دارد چنانکه قایل گوید:

خواجو اگر زلف کجش بینی که درخاك افتد　　با آن رسن در چه مروکان ازسیه کاری بود

وزلف دلاویز معشوقه را عنبرینه (۱) تشبیه کرده اند چنانکه شیخ المحققین سعدی فرماید:

گیسویت عنبرینه گردن تمام بود　　معشوق خوب روی چه محتاج زیور است

وشعرای عرب زلف وگیسو وموی را بهفت اسم مترادف در عبارت آورده اند چنانکه: صدغ (۲) زاویه (۳) ضفیره (٤) غدیره (٥) طره (٦) فرع (۷) شعر (۸) اسحم (۹) موی سیاه را گویند ووحف (۱۰) موی بسیار سیاه ومسلسل زنجیر زلف را خوانند.

وازلون وشکل ودور وتسلسل مجموع سی وسه صفت تعبیر کرده اند

---

(۱) عنبرینه یا عنبر چه یاعنبردان حلقه کوچکی بوده است که در آن عنبر میکرده ودریك رشته باسلسله مروارید زنان بگردن می آویخته اند مثل گردن بند.

(۲) صدغ = زلف (مقدمة الادب والسامی فی الاسامی) (۳) ذوابه = گیسوی مرد (مقدمة الادب) (٤) ضفیره = موی تافته (السامی فی الاسامی) (٥) غدیره = گیسوی زن (مقدمة الادب والسامی فی الاسامی) (٦) طره = پیچه (مقدمة الادب) (۷) فرع = موی دراز (مقدمة الادب) (۸) شعر = موی (۹) فاحم وحالك واسحم = موی سیاه (السامی فی الاسامی) (۱۰) وحف = موی نیکو وبسیار (السامی فی الاسامی)

(c) ketabton.com: The Digital Library

و ازاعداد سن وسه گانه یازده درکلام ایشان مستعمل است چنانکه حباله . شبکه ، لیل ، ظلمت ، ظلام ، ظل ممدود ، واو ، عین ، غیم ، حبل متین . هیکل ، بندگیسورا که حمایل معشوق است تعویذ عشاق میخوانند چنانکه سلطان الشعراء خاقانی فرماید :

بدوتا موی که تعویذ من است یادگار ازسر مشکین رسن است

ویازده دیگر غیر مستعمل ودرعبارت بلغا متداول است چنانکه عقده، جعد(۱) ، مجعد، جبش ، برقع ، نقاب طناب . غراب . سنبله ، عقرب ، صلیب ، محمود منور میفرماید :

روی بنماتا دگر عابد نگوید الصلوة زلف بگشاتا دگر راهب نگوید الصلیب

ودر استعمال یازده دیگر اهل عجم محیر اند چنانکه : مفتول ، مفتون ، عیار . طرار . لام ، حلقه ، میم ، نعل ، ثعبان ، دخان ، برج وملک الشعرا ظهیر الدین فاریابی گوید :

چشمت بجادوی بدل چاه بابل است زلف را بکافری عوض برج خیبر است

وبعضی ازبلغای عرب آونگ زلف را بخوشهء عنب تشبیه کرده اند وشعرای عجم آنرا درعبارت آورده اند واین تشبیه بغایت غریب است چنانکه امیر معزی فرموده .

گرفته زلف گره گیر درمیان دولب چو خوشهء عنب اندر میانهء عناب

وآنچه تعلق بپارسی گویان دارد آنست که حقیقت شست زلف را ازروی مجاز صداسم نهاده اند چنانکه

سمن سا . بنفشه ، سنبل . نافه گشای ، مشکین ، مشکین بوی ، مشک رنگ . مشک بیاش . مشک بیز . مشک ریز . مشک آگین . عنبر فام . عنبر شکن . عنبر ین . عنبر آگین ، عنبر آسا . عنبر بوی . عنبر بار ، عنبر بیز عنبر نسیم ، عالیه گون ، عالیه رنگ ، عالیه بوی ، غالیه فام . ابر ،

(۱۱) جعد فارسی آن بشک است بضم اول (السامی فی الاسامی) عنصری گوید :

بشک معشوق چون سپید شود دل عاشق آزاد شود بسته

گلپوش، سمن‌پوش، قمرپوش، شام، شام‌غریبان، شبستان، شب، شب‌رنگ شب‌یلدا، شب دیجور، شب‌قدر، عمر دراز، سایه، سایبان، پرده، چنگ، جیم، چین، ماچین، هندوستان، زنگبار، هندو، لاله سیه‌کار، سیه‌دل، دل‌درد، دلبند، دلبر، سرگران، سرکش، سرگشته، سرکژ، سربباد داده، سرانداز، سرافگنده، سرافراز، قفادار، رهزن، کمند، کمندافگن، کمندانداز، رشته، رسن، رسن‌تاب، رسن باز، چنبر، چنبری، دود، آتش پرست، خورشید پرست، کافر، کافرکیش، زنار، چلیپا، چوگان، بند، زنجیر، شوریده، سودائی، دام، زاغ، پرشکن، خم اندرخم، بادپیمای، هوادار، پریشان، پریشان کار، آشفته آشفته کار، تابدار، تار، مار، بیقرار، بهم برآمده، دراز، پیچ پیچ.

القصه طولها حدیثی است دراز، ومرکبات این مفردات نامعدود است، وبخلاف این تشبیهات ظهرالدین فاریابی زلف را جاد و میخواند و در این تشبیه مخترع است چنانکه میگوید:

زلف بجادوئی برد هرکجا دلیست　　وانگه بچشم وابروی نامهربان دهد

واین تشبیه بواسطه آن در عقد صداسم وصفت زلف ذکر نرفت که جمهور طائفه در استعمال این تشبیه متفق نیستند بر آن تقدیر که هر گاه منظور سر بتر اشد یدبیضای موسی روشن وصد صفت است زلف که سر دفتر نوزده باب حسن وجمال است در دیوان دلبری منسوخ گردد و تا کسی حقیقت این معنی استعماع نکرده باشد معترض کنایت این لغت نگردد چنانکه قایل گوید:

بر فرق تو موسی ید بیضا بنمود　　تا عقد صد از نوزده انداخته‌ای (۱)

۱ـ در حاشیه یکی از نسخ یکی از خوانندگان اضافه کرده است که شیخ کمال خجندی سر زلف دراز را بطاوس تشبیه کرده است:

زدست ما کجا بگریزد آن زلف　　که طاوس است و چندین رشته بر پای

خواجه حافظ فرماید:

زلف مشکین تو در گلشن فردوس عدار　　چیست طاوس که در باغ نعیم افتاده است

(c) ketabton.com: The Digital Library

دلامارتین اثر پښتو کونکی : محمداسمعیل(زاهل)

دشاعر وینا

دژوندپیاله دمخه تردی چه تښنه سی ماته سوه ، بیوفاعمرپه هره دقیقه کی دآه واوافسوس سره تښتی دستر گو ، اوښکو او دزړه سوزنه هیڅ اهمیت نه ورکوی . مرګ هم دغم او ماتم نغمه وایی اودژوند وروستنی ساعت اعلام کوی نه پوهیږم چه وژاړم یاسندره شروع کړم ؟

نه دژړا ځای خونه دی ځکه تراوسه می لاګوته پر رباب او مرګ نی دبل جهان پر غاړه دخوشالی نغمی سره یو ځای کوی او عقل راته وائی :

څرنګه چه روح دجانان پهطلب کښی دتلو عزم کوی نو بایدخدای په امانی نی فقط یوه شور انګیزه نغمه وی اوبس .

هو رباب خومی په آخر کښی آسمانی سندره وائی اوخراغ خود مرګ پهوخت کښی خپله شعله روښانه کوی ، اوپالګ روح هم پخپل آخرین قدم کښی دخوشالی څخه و آسمان نه ګوری فقط یوازی بدن دی چه پرتیروورځوارمان کوی اوپر تللی عمر ژاړی اوناری وهی .

لیکن هغه عمر چه دستر ګوپه اوبو اودزړه پهلمبو کی تیریږی کله د آه واوارمان لایق بلل کیږی . او دادغم تومار کله دخواشینی وردی ، ځکه هره ثانیه او کاله ئی درنج اوزحمت درد اوغم څخه جوړه شوی ده . پریږده چه هغه څوک پری وژاړی چه دعمر دخونی ودیوال ته ئی شا لګولی او دامید پر مسته لکړ ئی تکیه کړی وی .

ماخوپه دی ځکه کښی ریښه نده زغلولی او نه دهغه ضعیف او ناتوانه وانبه یه څان چه دمانبام بادئی لهریښو نه را باسی ، سپک پورته کیږم اوبیله

کوم تکلیف او زحمت بل ځای ته ځم . او د هغه مهاجر مرغه غوندی یم چه په هیڅ کښت او کرونده کښی ځاله نه جوړوی او پر هیڅ شاخ آرام نه کوی . په دیره خوښی د دریاب په څپو ناست اولیری د ساحل څخه د عشق او محبت په خوږو سندرو مشغول وی ، او غیر د عشق د سوزانو او خوندورو نغمو څخه ئی وچانه نورڅه نه پاته کیږی .

څرنګه چه د کلیسا زنګ (ناقوس) ګاهی د خوشالی سندره او ګاهی دغم او ماتم بدله وائی او خلک دواده او مرګ څخه خبروی ، دغه رنګه زما روح هم کله د خوښی ناری او کله دغم سوری وهی .

نو دغه دی چه زما رباب دستر ګو په روڼو اوښکو سرتر پایه لنډ شو ، مګر ولی به د اوښکو څخه ګله کوم او یا پری خفه کیږم .

ځکه اوښکی خو وماته د آسمانی سیستم په څیر ښکاریږی چه بدن می را مینځی او روح می را روښانه کوی ....

شهرت او اعتبار څه شی دی ؟

دتش او خالی ژغ انعکاس دی چه را تلکونکی وګړی غولوی ..

نو ته چه د شهرت او اعتبار د پاره شپی او ورځی سبا کوی یو وار زما درباب وآوازته هم غوږ کیږده وواوره چه څه وائی :

د هر نو موړی او نام او نشان آخر د باد په نصیب شوی دی .

هو . خدای خو شاهد دی چه زه هیڅ کله دا دول الفاظ چه د بشر د لیونتوب نښه ده پر ژبه نه راوړم بلکه د هغوی پر غلطی او چتیوالی باندی خاندم او هر څو مره چه د دا کلماتو و معناته څیر کیږم په هم هغه اندازه پوچ او خالی راته معلومیږی او د بیمغز چارمغز (جوز) په شان ئی لیری غورځوم .

هو . انسان خو د عزت او شهرت په غلط امید خپل ځان د روزګار و سیلاب ته سپاری او د نړی د دریاب څپی دده په نام او نشان بازی کوی او د ده د ژوند د مانی دیوالو نه او پایی پر له پسی نړوی ...

(c) ketabton.com: The Digital Library

مگرزه خود نړی ددی څپو څخه نه ویره کوم اونه په احترام ورته ګورم بلکه په دیر سپکه سترګه ئی دننا وبادته ورکوم .

څکه زه دهغی مرغی په دول یم چه دابدیت وخالی ته الوزی او پدی فکر او اندیښنه کښی نه وی چه ددی دوزر سیوری پرکوم چمن لویدلی او دافانی ژوند ون ئی څرنګه وپای ته رسولی دی .

زما روح هم فقط دخالص ایمان او صداقت ، عشق اومحبت څخه جوړشوی ده اود مرګ په وخت کښی به هیڅ ارمان اوآرزوونه لرم بی له یوه آه چه دمرګ پروزربه وآسمان ته پورته شی ، اوهغه څای ته به ورسیږی چه هلته به دعاشقانو کوروی ، او دامید صافه اوروښه چینه بهیږی .

دو : هغه څای چه زما درباب ژغ د مخه ترما هلته رسید لی اوزما د سوی زړه عشقی نغمی هلته سره یوځای شوی دی .

ایمان چه ما دروح سترګی اوخراغ دی ، زمادژوند تاریکی ئی راروښانه کړی اوهغه نامعلوم اوپت سرنوشت ئی راته څرګند کړی دی .

زما ترمرګ وروسته زما رباب مات کړی ، اور ، باد اوددریاب څپوته ئی وسپاری ، څکه هلته بهزه آسمانی رباب دفرشتو څخه واخلم ، اودلوی څښتن دعشق او مینی سندری به پکښی وایم .

همنشین نیک

مصطفی (ص) میفرماید : قرین نیک همچو عطار است اگر عطر خویش بتو ندهد بوی آن در توآویزد وقرین بد چون آهنگر است اگرآتش او ترا نسوزد دود ش در توگیرد .

بعنبر فروشان اگر بگذری شود جامه تو همه عنبری
وگر بگذری سوی انگشتگر ازو جز سیاهی نیابی اثر
(فردوسی)

عبد الغنی «غرقه»

غزل

گر سر بپای یار نیفتد بریدنی است
ور سینه نیست پاره ز تیرش دریدنی است

بیهوده جان کنی نکند سود ایرقیب
کی دست تو بدامن وصلش رسیدنی است

هر پاره دلم ز جفای تغافلش
دارد حکایتی که یقیناً شنیدنی است

گر عاقلی بحلقه زلفش مبند دل
کاین مار دل سیاه ترا هم گزیدنی است

آن قطره خون که از دل پرداغ من بجاست
آخر بهجر یار ز چشمم چکیدنی است

آخر ازین سرای دودر میشوی برون
جامی بیا بگیر که آنهم کشیدنی است

بر زندگی که نیست ثباتش چه دل نهی
این مرغ روح از قفس تن پریدنی است

همچون کستان ز پرتو انوار او بسوز
کان قرص روی یار چو مهتاب دیدنی است

در باب حال «غرقه» که آبش ز سر گذشت
بشتاب زود تر به نجاتش که مردنی است

وصیت اسکندر

چون اسکندر فرمان یافت گفت: مرا در تابوتی نهید و تابوت را سوراخ کنید و دست من از ان سوراخ بدر کنید کف کشاده و همچنان میروید تا مردمان ببینند که اگر جهان بستدم تهیدست همیروم.

و مادرم را بگوئید که: اگر خواهی روان من از تو شادمان باشد غم من باکس خور که او را عزیزی نمرده باشد و یا با کسیکه نخواهد مردن.

(از قابوسنامه)

احمدعلی « معتمدی »

تجسس مغلها در افغانستان

درکشور ما هنوز اقوامی وجود دارند که گذشته وحال آنها بما کاملاً روشن نیست یکی ازآنها عبارت ازقوم مغل است که درباره چگونگی وضع زندگی ایشان معلوماتی بسی سطحی در دست داشتیم محض در صفحات شمال وغرب افغانستان قومی بنام مغل وجود داشت. وحتی شک بود که آیا این قوم که خود را مغل مینامند حقیقتاً مغل اند یا ازتیره دیگر بمردم شناسان دنیا که درچنین موضوعات علاقه و دلچسپی زیادی دارند در پی این افتادند تایکبار موقع یافته به کشور عزیز ما سفری بکنند واین معمار احل نمایند همانبود که دربهار امسال آقایان پروفیسر شینوبا ابوامورا ازدارالفنون کیوتوجاپان ودوکتور هربرت شورمان ازدارالفنون کلیفرنیا امریکا برای این مقصد به افغانستان آهنگ سفر کردند وهمینکه بکابل وارد شدند بدارالفنون کابل بتماس آمدند . بعد ازتبادل افکار ریاست محترم فاکولته ادبیات بنده را بغرض کمک درین تجسس علمی به ایشان شریک ساخت وبتاریخ ٦ ثور ۱۳۳۳ کابل را بعزم جستجوی مغل ترک دادیم .

این جانب که یک محصل تاریخ وجغرافیه هستم بخود صلاحیت نمیدهم تاعرض وجود نموده تحقیقات آنتروپولوژی مغلهای صفحات شمال وغرب افغانستان را ازنگاه علمی و سیانتیفیک بشما بیان کنم ، باینکه درین نگارش میخواهم بعض یاد داشتهای سیاحت علمی خویش را که اهمیت وموفقیت ما درآن ثبت است خدمت دوستداران علم ومعرفت تقدیم بدارم تابه آنانیکه درین رشته ذوقی داشته باشند کوچکترین خدمتی نموده باشم .

(c) ketabton.com: The Digital Library

سنجتک میمنه ایلاق قوم قه قه مربوط بمقاله (در تجسس مغل)
فوتوگرافی احمدعلی معتمدی

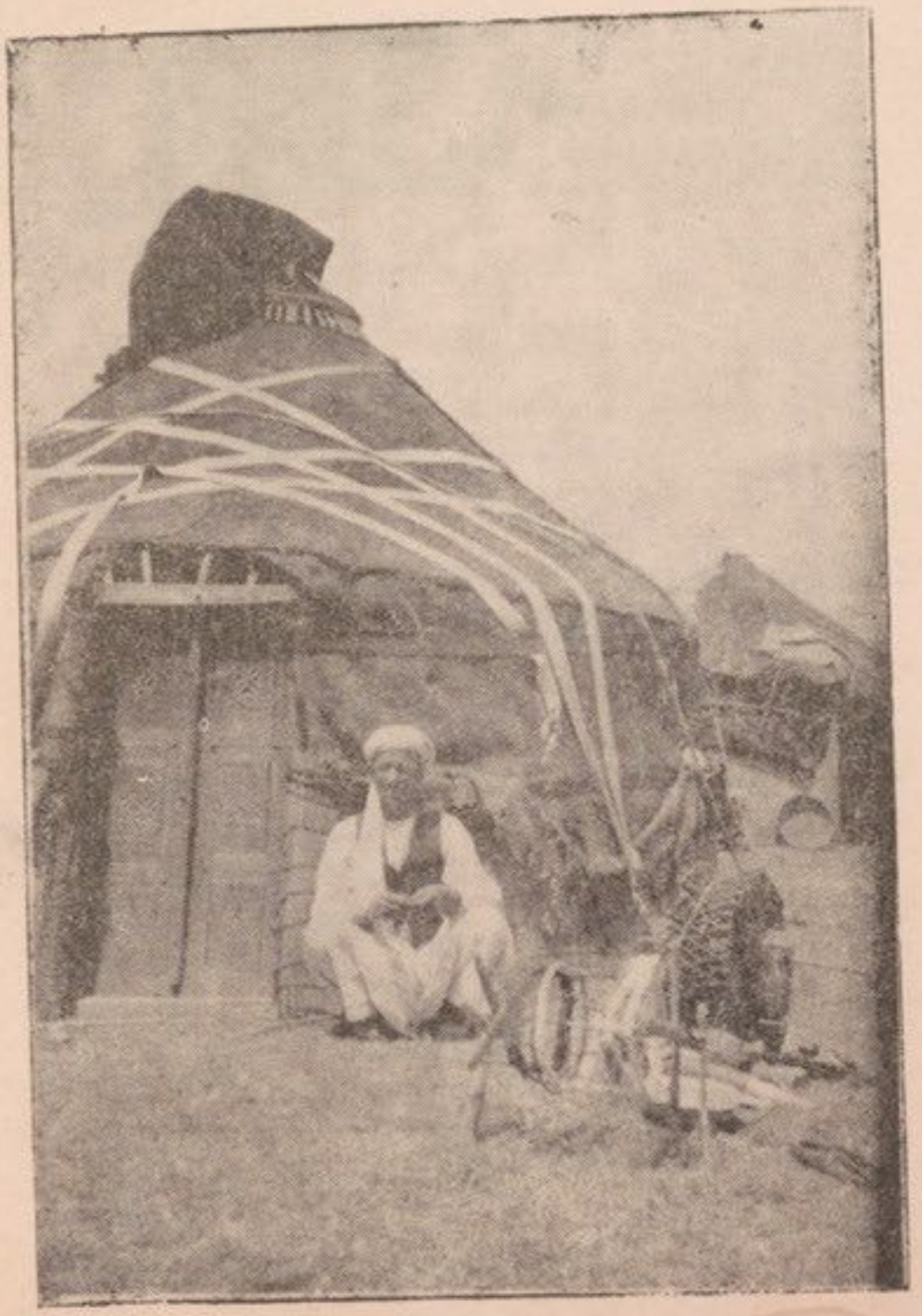

سنجتک میمنه چادر نشین های قوم قه قه مربوط بمقاله (در تجسس مغل)

(c) ketabton.com: The Digital Library

برای اینکه مطالعه دستهای اتینک سرزمین ما در اذهان عامه تعبیر غلط نشود ، لازم می بینم پیش از آنکه بگذارش یاد داشتهای خود به پردازیم ، نخست بحث مختصری در اطراف چگونگی باشندگان یک مملکت بکنم ، وسپس درباره علم انسان شناسی سخنی بمیان آرم تا به اهمیت این علم پی بر دد مطاب ما سهل گردد.

تاریخ بشریت اثبات میکند که هیچ کشوری در دنیا وجود ندارد که از یک دسته متجانس تشکیل شده باشد . بلکه تاریخ سیاسی ملل نشان داده است که جمعیتهای مختلف انسانها که دارای یک فکر و ایدآل مشترک بوده اند گرد هم جمع شده مملکتی را تشکیل داده وزیر بیرق واحدی امرار حیات کرده اند .

اینک برای تائید قول خود مثال ذکر میکنم

در ۱۶۹۰ مجارها که بمرکز بالقان بود و باش داشتند مهاجرت را به دشتهای بین دریای سیو و دریف از یک طرف و از جانب دیگر بین درهای دنیوب و تسکا تحتانی شروع کردند و غرض شان این بود که نواحی حاصل خیز یافته زندگی آرام تری کنند . بعد ها بنفوس اساسی سرزمین های دیگر اختلاط پیدا کرده از آنها البسه ، عادات و لهجه گرفتند در دوره چندین نسل باثر مزاوجتها امتزاج نژادی ، اخلاقی و بعض اوقات مذهبی حاصل کردند تا اینکه طبیعتاً از هر جانب سرحدات آنها توسعه یافت . در قرن ۱۸ که انقلاب کبیر فرانسه فکر ملیت را در بین بشر تولید کرد ، مجارها در مجادله افتاده براساس حس ملیت و توحید افکار در استحصال استقلال خود کوشیدند تا اینکه حکومتی بنام مجارستان در قلب بالکان تشکیل دادند .

روی این اصل تاریخی در دنیا کمتر نژادی میتوان سراغ کرد که با یکدیگر مخلوط نشده باشند و ملتی نمیتوان سراغ کرد که از یک نژاد یا قوم متجانس تشکیل شده باشد . برفرض محال اگر وجود داشته باشد و وحدت افکار در نصب العین شان نباشد نمیتوان آن ملت متجانس را متشکل نامید . پس به

عقیده من یک فرد اگرچه از هر گروه باشد تابعیت یک مملکت را قبول کرد و سالی چند در آن امرار حیات نمود منسوب بهمان ملت میشود که تابع آن گشته است بطور مثال میتوان گفت که هر کس تابعیت افغانستان را دارد افغان است ، یعنی نباید کلمه افغان را بیک قوم محدود نسبت داد که از دو نگاه غلط است :

نخست اینکه افغان اسم یکقوم نبوده بلکه صفتیست که بالای تمام باشندگان کشور ما گذاشته شده چون در قدیم اجداد ما بیشتر اسپ سوار بود ندلذا باین اسم موسوم گردیده اند .چه میگویند کلمه افغان سانسگرت بوده ودر ابتدا اسواغان بود که بعدها به افغان تبدیل شد .

دوم اینکه داخل کلمه افغانیت اقوامی چون پښتون ، تاجک ، ازبک ، ترکمن ، مغل . هزاره ، عرب ..... شامل اند پس حقیقت یک ملت حاصل آنچیز است که وحدت اید آل گویند حالا که فکر ملت را از نگاه حقیقی مطالعه کردیم ، موقع آنست که درباره انتروپولوژی صحبت کنیم .

انتروپولوژی کلمه یونانی است که انتروپوس و لوگوس معنی آدم و لوگوس علم را گویند . پس انتروپولوژی را طوریکه از اسمس پیداست ، انسان شناسی ، تعریف کرده اند

این علم بدو حصه تقسیم شده است .

انتروپولوژی فیزکی که جسم انسانرا مطالعه میکند و دیگری انتروپولوژی اجتماعی که کلتور و مناسبات اجتماعی انسانها را تحت تحقیق قرار میدهد .

انتروپولوژی یا انسان شناسی کلمه نژاد را کاملا یک چیزی بی معنی میدانند روی این فکر استعمال آنرا در مطالعات خود صرف نظر کرده ، زیرا ادعا دارد که ممکن نیست نژاد خالصی را در کره ارض دریافت کرد .

پس این علم تنها نظم و نسق اجتماعی و ثقافت مادی انسانها را در زمان حال مطالعه میکند ، زیرا گذشته آن وظیفه تاریخ است .

در اکثر کشور های دنیا یک« سرویس انسان شناسی » وجود دارد تا همواره بمطالعه انواع نفوس خود بررسی کنند . چنین موسسات علمی برای عملیات خود مصارف هنگفت را ایجاب میکنند. مامتاسفانه به نسبت فقدان آلات علمی ، تنگی وقت و نبودن راه های موتر رودر دهکده ها نتوانستیم تحقیقات جدی خود را بطور عمیق عملی کنیم لذا بیک تجسس عمومی از نگاه آنتروپولوژی اجتماعی اکتفاء کرده محض کوشیدیم تا بطور محقق مغلهای حقیقی را اگر وجود داشته باشند، دریافت کنیم.

اینک یاداشتهای مهم خود را از کتابچه یاد داشت خویش نقل میکنم تاخود را درین سفر یکجا باما حس کنید .

میمنه—۲۴ثور :— طبق معلوماتیکه دیروز از اهالی میمنه گرفتیم برای دیدن اقوامیکه در دهکده ریزقل میمنه زندگی وخود را مغل مینامند ذریعه موتر جیپ سرک شمال را گرفته راه پیمودیم ، همینکه موتر از شهر دور شد در بین یکدره تپه ئی که از اراضی للمی سرسبز شده بود داخل شده آهسته آهسته فرود آمدیم ساعتی نگذشت که بمومن آبادرسیدیم ، در ینجاسرک ذریعه احتکال آبهای جاری که از نشیب های غربی سرازیر شده بود کاملا قطع گردیده وعبور موتر ازان ناممکن بود . پس در جستجوی اسپ افتادیم ، در حدود ساعت ده صبح سه راس اسپ بدست آورده بسوی مسکن مغلها حرکت کردیم ، روز نصف شدو به کته قلعه رسیده پس از صرف نان چاشت وبدون استراحت اسپهای خود را بسوی قشلاق مغل ها (؟) راندیم ، وبعد از نیم ساعت دهکده ریزقل را در بین سلسله های کانگلومیره یافتیم ، همینکه از اسپها فرود آمدیم دو جوان بما نزدیک شد و داخل صحبت شدیم :

شما از کدام قوم هستید ؟

از قوم مغل .

آیا مغلی میدانید ؟

خیر فراموش کردیم .

آهسته آهسته گروهی در اطراف ما جمع شد و یکی از آنها نعره برآورد که ریش سفیدی در بینجاست که هنوز زبان مغلی را در خاطر دارد. دکتور شورمان به بی صبری حضور اورا درخواست کرد، اندکی بعد جوانی و پیرا از زیر درختی که بخواب رفته بود، به نزد ما حاضر کرد. این مرد کهن سال سیمای گندمی سوخته، بینی باریک، چشمان میشی و موهای سیاه و اندام او سط داشت، اطرافیانش در سن او مبالغه میکردند، یعنی ۱۵۰ ساله در حالیکه تصور میرفت بیش از ۷۰ سال نداشت.

استفسار کردم که بنابه جان مغلی حرف میزنی در پاسخ گفت همینقدر میداند که نان را «وتپنگ» واسپ را «ایلقی» و ماست را «تراغ» و آبرا «سیو» و روغن را «تسو» میگویند دکتور شورمان که بزبان ترکی نیز دسترسی دارد گفت قطعاً این لغات مغلی نیست بلکه ترکی اند. سید محمد پیر کهن سال لجاجت کرد که آن لغات مغلی اند و گفت که پدر و مادرش بزبان مغلی حرف میزدند و مخصوصاً در نزد مهمان خصوصیات خود را به این زبان مفاهمه میکردند بعد علاوه کرد که از نسل چنگیز اند، برای تحقیق ادعا استفسار شد تا اگر کدام روایت یا قصه‌ای از چنگیز بخاطر داشته باشد، لیکن ریش سفید از جواب عاجز ماند پروفیسر ایوا مورا ود و کنور شورمان چون دیدند که نه فیزیونومی و نه زبان آنها وحتی جزئی قرین رسوم آنها شبیه «سوشل کلچر» مغلها نبود اسپها را طلب واز مغل های خیالی که مطلقاً متمکن بود ند وداع گفتیم.

قلعه نو–۲۷ ثور: ساعت ۹ صبح بر هنمائی حاجی حیدر سرخابی بطرف اوگرمک (آبگرمک) حرکت کردیم، از دریای کوشان رود گذشته تقریباً بسه کیلو متری شمال قلعه نو داخل یکدهکده وسیع شدیم که گمان کردم در یکی از دهات ترکستان داخل شده ام چه تمام ساختمان دهکده شبیه خانه های ازبک ها و ترکمن ها گنبدی بود موتر استاده شد و سگان دهاغها لمغال کنان بسوی ما دویدند،

دراطراف خرگاه هازنان وبچه ها دیده میشدند فریاد کردیم تا اگرمردی باشد مارا از چنگ سگان خلاص و داخل دهکده کسند اندکی بعدمردی پیداشد وباتفاق وی به خرگاه های‌شان نزدیک شده شروع بمطالعات خود نمودیم .

درجواب استفساراتما پیرمردی گفت که ازقوم فرستان و مربوط چهار ایماق اند وخودرا هزاره میگویند . سیمای این مرد به پښتونها وتاجک ها بیشترشبیه بود . من‌معنی بعضی لغات هزارگی راجویاشدم یکی ازانهاهم بمعنای آن پی‌نبرد ، حتی کلمه ابغه (کاکا) برای‌آنها ناشناس بود ، وقتیکه ازناحیه علم الانساب ژین الوژی Genealogie نسب‌شناسی ، استفساری بعمل آمد جزسه نسل بیشتر بخاطرنداشتند . این‌فرستانی هاحبوة نیمه کوچی داشته درشروع بهاربه تپه های‌نزدیک دست‌قریه‌میروند ومواشی‌خودرا میچرانند سپس ازآنجا باخیر ثور بقشلاق آمده اراضی‌اطراف دهکده راکشت میکنند ، ودراوائل جوزا بدامان تیربند ترکستان که با صطلاح‌خود شان بند گوبند رفته از هوای سرد وعلف زارآنجا استفاده کرده دراطراف ۱۰ اسد که موقع درو میرسد واپس آبگرمک را اشغال‌میکنند وخرگاهای‌خودرابار دیگر استوار میسازند ، همینکه حاصل زمین‌خود را درداشتند درکلبه های خود می درآیند . خرگاه های شان‌شبیه مغل هاست یعنی که ازچوب‌بید بافته‌شده وطور گنبدی‌میسازند وبالای آن نمد گذاشته توسط نواری‌محکم می بندند پروفیسرایوانوف اورا عقیده دارد که بهزارهای مرکزافغانستان هیچ‌مناسبتی ندارند . شاید باترکهای‌قدیم ارتباطی داشته باشند . ریش‌سفید فرستانی‌بمن خاطرنشان کرد که : «ماهزاره هستیم ، امانه ازهزاره های‌بربر!!!» (۱)

هوتل پارك هرات ـ ۳۱ ثور : ـ به نسبت کسانیکه تب‌ملاریا بمن وارد

(۱) استاد بارتولدروسی موءلف کتاب «جغرافیای تاریخی‌ایران» درصفحه ۱۰۱ آن‌کتاب خود ذکرمیکند که این هزارها ازاقوام مغل های هستند که درقرن سیزده بدان سرزمین آمده اند !!!

کرده بود، امروز هنگام پگاه دکتور شورمان خواهش کرد که به‌استراحت خود باید دوام بدهم، تا اگر فردا کدام دهکده مغل سراغ شود بفعالیت تحقیقاتی بتوانیم دوام دهیم لحظه ای بعد مدیر صاحب تحریرات بمن تلفون داد که طبق وعده یکی از دهکده‌های مغل را که بزبان مغلی حرف میزنند دریافت کرده است ونیم‌ساعت بعد رهنمائی بما میفرستند. بعد گوشک تلفون را گذاشته به دوکتور شورمان گفتم که خبر تازه دارم گفت چه؟ طور مزاح گفتم امروز بکاریز ملا میرویم وشکار مغل خواهیم کرد همینکه قضیه را برایش نقل کردم گفت ازین چه بهتر!

وقتیکه رهنما آمد کسالت را فراموش کرده جیپ خود را بطرف جنوب جنوب غرب شهر هرات حرکت دادیم. بعد از انکه از دریای هریرود عبور کردیم رهنما گفت:

«موتر را نگاه کن» موتر متوقف شد وهمگی فرود آمدیم، چند نفر مغل را که در لب سرک باهم صحبت داشتند صدا کرد آنها آمدند وبیکدیگر معرفی شدیم دوکتور شورمان بآنها مفاهمه کرد. دیدم که چهره‌اش بشاش شد و پروفیسر هم لب خندی زد بعد گفتند آیا ممکن است که فردا بهوتل نزد شان بیایند، گفتند آری سپس خدا حافظی کرده بسوی نقطه مقصود حرکت کردیم، چند دقیقه بعد رهنما بموتر ران گفت که ازسرک عمومی منحرف شده وبطرف راست براند سپس جیپ بیکدشت داخل شد واندکی بعد خودرا به بستر خشک دریا رسانید، بعد اززحمت زیاد خود را نجات داده بار اضی صخره ئی راه پیمود بالاخره د راطراف ساعت یازده بکاریزملا که در ۳۵ کیلومتری شهر واقع بود رسیدیم، موتر همینکه ازعقب قلعه گذشت یکتعداد خیمه های سیاه پښتونها نمودار شد، از مشاهده آن عقیده من ازمغل بودن آنها گشت وبدوکتور شورمان گفتم، شگفت است! اوهم متشکر بود سپس جیپ نزدیک خیمه ها استاد، سگهای ده قرار معمول غوغوکنان به استقبال ما شتافتند. د رنزد یک خیمه ها یکتعداد مواشی بود که دوشیزگان تازه ازدوشیدن آن خلاص شده بودند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ریش سفید یکه رهنمای ما بود بیکی از خیمه ها ما را دعوت کرد هوای غژدی خیلی گرم بود فرش نمدی از ان گرمتر. بعد یکی از اعضای کهنسال قبیله حاضر شدو جز معلومات بسیط دگر چیزی نتوانست بما بدهد هنوز از صحبت باوی خلاص نشده بودیم که پیرزنی آهسته داخل خیمه شده ودر کنجی قرار گرفت . مردی بگوشم گفت این زن بزبان مغلی خوبتر آشنا است سپس روی سوالات خود رابسوی اوکردیم پروفیسر ایوانوورا استفسار کرد که با کدام اقوام مزاوجت میکنند پیرزن اظهار کرد که در بین قبیله خود خویشی میکردند ، یعنی (اندوگمین) بودند ، اما حالا همرای اقوام غیر مغل مزاوجت نیز رواج شده است ' درجواب یک استفسار دیگر پروفیسر گفت که اجدادش پنجاه سال قبل از غور ، قیصارو نیلی به آن ناحیه آمده اند ین زن بزبان مغلی نمیتوانست کاملاً حرف بزند ، اما لغات ذیل مغل را بخاطر خود داشت .

کته : — سرکرده ، قوم — کوشی بند : — بچه — اوکین : — دختر — اوکر : — گاو — ایلچی گن : — خر — مورین : — اسپ — تیمان : — شتر — اوکمنگ : نان — اوس : — آب — سون : — شیر — بوغدی : — گندم — اورپه : — جو باوه : — پدر — بوه : — مادر — نکون : — بزغاله — نیکه : — یک — قیر : — دو بعد گفتم که به مغلی بگوکه : برویدشیر بیاورید .

گفت : « اوچیتوسون اچرتو » .

سپس جمله های ذیل مارا چنین ترجمه کرد :

فردا بخانه های خود میرویم : « گاه اورچینه گیرتونه »

چلم را بده : تاتاکی اوك (۱).

دو نفر بشهر رفتند : « قیر نفر اورچینه چونغورتو »

برو نان پخته کن : « اورچی اوکمنگ بولغه » .

آب زیاد است : « اوسو ایکده بی »

---

(۱) ترکی است .

د ختر من همرای پسر تو عروسی میکنند : او کینه‌او کونه کوندون.

وقتیکه‌از مکالمه‌خلاص شدیم پروفیسر بدون‌شک‌وتردید گفت که بالاخره نه مغلها را بلکه مونگو لوید ها (شبیه مغل)را یافتیم واین روزی بود که بعد از تپیدن ها و زحمات زیاد موفقیت خوبی نصیب ماشد.

این مغلها که خودرا از قوم مرده‌میگویند یک‌جمعیت خیلی دلچسپ را تشکیل داده اند یعنی که در یک مرحله انتقالی اند که‌از حیوة چادر نشین بمسکن نشینی داخل‌میشوند که‌به اصطلاح فرانسوی سیدا نتریزه میگویند. اینکه‌بزیر سیاه (۲) خیمه‌ها زندگی میکنند علت آن اینست که زیر تاثیر ثقافت پښتونها آمده وکلتور مغلی را تا یک اندازه ازدست داده اند.

از نگاه فیزیونومی شباهتی بمغل ها ندارند بلکه یک مخلوط تاجک وپښتون‌بنظرجلوه میکنند، بزبان‌دری وپښتومکالمه میتوانند کرد، اما تعجب درینجاست که‌لهجه زبان دری آنها کابلیست نه هراتی!

اگر خاطره ای اززبان مغلی درحافظه نمیداشتند، هیچکس باور نمیکرد که ایشان مونگولوید (شبیه مغل) باشند.

وقتیکه کاریز ملا را ترك میدادم‌ازپیرزن‌اسم ویرا استفسار کردم گفت: «عقب نام من‌مگر د یک پیرزال بگو» اما دربین اهالی قریه به علاقه‌دار مشهوربود، زیرادرهنگام تابستان که زندگی درقلعه طاقت فرسا میگردد از قلعه مفلوك مواظبت ومراقبت میکند.

هوقل پارك‌هرات ـ اول جوزا:ـ امروز لعل محمد ازقوم (مرده) مغل باشنده کاریز ملا که‌دیروزازان دیدن کردیم نزد ما برهنمائی مدیر صاحب تحریرات آمد.

---

(۱) ترکی است.

(۲) پروفیسرایوامورا عقیده دارد که قشون چنگیز شاید حارج ازمغلستان خیمه شکل غژدی پښتونها استعمال کرده باشد، زیرا که خوبترنسبت به خرگاه‌ها قابل حمل ونقل است.

دوکتور هربرت شورمان قصه ای بزبان انگلیسی ترتیب وبمن داد که بزبان دری ترجمه کنم تا لعل محمد آنرا به لسان مغلی ترجمه کند.

(برای اینکه مبحث بطول نینجامد چند جمله بطور مثال ذکر وا زباقی خود داری میشود).

ازمدت زیادی است که درینجا چوپانی بنام احمد زندگی میکند ترجمه بزبان مغلی توسط لعل محمد: نیکه چوپان به ایکده موئده زندگانی کینه احمدی نامدو (یا) نیره دو تحلیل: نیکه کلمه ادبی مغلی معنی (یک) را میدهد و قرار عقیده پروفیسر یو امورا جاپانی استاد انسانشناسی دار الفنون کیوتو لفظ عامیانه آن (نیگه) است.

چوپان: کلمه دری

ایکده: مغلی بمعنی زیاد

موئده: بنجا

کینه: میکند

نامدو (یا) نیره دو: کلمه مغلی معنی آن (نامداشت)

۲- احمد در بین یک جنگل بزرگ ناجوتولدشده بود

ترجمه: احمد ایکه جنگلی قدتوتولد بوله (یا) بولپه

تبصره: لعل محمد گفت به طرز مغلی بهتر است اینطور ترجمه کرد

حمدی بوینی نیکه جنگل قدتوتوره له

بزبان دری بالجمله چنین ترجمه باید کرد: مادر احمد اورا در جنگل زائید.

تحلیل: ایکه کلمه مغلی بمعنی (یک) که در مورد استعمال بانیکه فرق دارد

جنگلی: - کلمه دری یعنی جنگل.

۱: - پروفیسر شنویا ایوا مورا که بزبان مغلی دسترسی دارد دو مرتبه به مغلستان سفری کرده و کتاب دلچسپی راجع به چادر نشینان مغل نبشته است که بدان نسبت محبوبیت زیادی در کشور خود حاصل و دربین علمای جاپانی شخص برجسته ای گشته

قدتو : شاید کلمه عامیانه زبان دری یا ترکی باشد که بکابل کتی تلفظ و در لهجه تهران قاطی تلفظ میشود یعنی همراه ، و نامبرده عوض کلمه بین بکار برده .

بوله ، بوینی ، توره له کلمات مغلی اند .

۳ـ درآن وقت خرس ، گرگ وخرگوشها درآن جنگل تاریک وجود داشت .

ترجمه : نیکه وقت قرنغوی جنگل قدتو ، چنا وخرس وخرگوش نوتو جینی بیله .

تحلیل :

قرنغوی : کلمه ترکی که قره بمعنی سیاه و « قرنغوی » را عوض (تاریک) بکار برده که معنی (تاریکی) میدهد .

چنا : کلمه مغلی یعنی گرگ .

نوتو : جمع مغلی برای (ها) .

جینی : این کلمه از (جای) دری و (نی) مغلی ترکیب یافته که عوض (درآن) استعمال کرده است .

بیله : کلمه مغلی بمعنی (بود) ، که عوض (وجود داشت) بکار برده .

٤ـ خرگاه احمد ازچوبهای محکم بیدساخته شده بود .

ترجمه : احمدی گیرنی سخت بیدی مودونه سه چوغک دژه .

تحلیل : گیر کلمه مغلی است که معنی خانه میدهد وعوض خرگاه بکار برده است ، زیرا مغلها درخیمه زندگی میکنند پس همانخانه شان است .

نی : کلمه مغلی یعنی (خود) ، گیرنی (خانه خود) .

مودونه : کلمه مغلی یعنی چوب

سه : مغلی بمعنی (از) .

جوغک دژه : مغلی یعنی (ساخته شده از) .

(باقیدارد)

(c) ketabton.com: The Digital Library

بدخشان یکه مغل ها که دربین درختان زندگی می‌کنند . مربوط به مقاله
(تجسس مغل ها)

(c) ketabton.com: The Digital Library

علل و عوامل

شکست و ریخت ملوك الطوایفی در اروپا آغاز نهضت جدید

در اروپای قرون وسطی ملوك الطوایفی حکمفرما بوده هر قریه اروپا طور مستقل در تحت قیادت یک سرکرده ء ملوك الطوایف اداره و تنظیم میگردید بقرار عقیده ء بعض مورخین ملوك الطوایفی عبارت از اوضاع سیاسی و اقتصادی میباشد که در اواخر قرون وسطی در اروپا رویکار گردیده و در سر تا سر براعظم مذکور استیلا داشت اینگونه اوضاع توسط قرارداد یکه در بین دو نفر اشراف بعمل می آمد صورت میگرفت. یکی از اشراف در نزد خان ملوك الطوایفی حلف وفاداری یاد میکرد و خواهش زمین را می نمود و آخر الذکر زمین را به اول الذکر که وسل نامیده میشد در مقابل انجام وظایف ذیل میداد.

۱: وسل باید همیشه بخان وفادار باشد.

۲: وسل باید یکتعداد عسکر برای خان تربیه نماید.

۳: وسل باید باسائر وسلهای خان عندالزوم معاونت نماید.

٤: مصارف ازدواج دختر یا پسر خان را تادیه کند.

٥: وقتیکه خان ملوك الطوایف از منطقه وسل عبور می نماید مصارف طعام او و همراهانش را وسل بر عهده داشته باشد.

٦: دختر، پسر، یا بیوه ء وسل بدون استیذان خان ازدواج کرده نمی تواند.

خان ملوك الطوائف در علاقه مربوطه ء خویش بحیث یک حاکم مطلق العنان حیات بسر می برد، از علاقه مربوطه خویش دفاع می نمود و برای این منظور قشون را تربیه میکرد. وضع قوانین را بغرض حفظ مفاد و منفعت خویش بر عهده داشت. محاکمات دائر می نمود مسکوکات بغرض تسهیل خرید و فروش ضرب میزد صاحب امتیازات و اختیارات تامه بود. سائر افراد جامعه موسوم به سرف بحیث نیم غلام حیات بسر برده و مشغول پیشه ء زراعت در تحت نظارت

وسل ها بود ند . منطقه زراعتی را ترک گفته نمی توانستند ولی مانند غلامان قرون اولی خرید و فروش آنها صورت نمی گرفت ود ارای بعض حقوق محدود مدنی بود ند از طرف دیگر مطیع هرگونه اوا مر خداوندان ملوك الطوایفی نیز بودند.

ازحیث اوضاع اجتماعی جوامع اروپای قرون وسطی در تحت نفوذ مذهب بوده وبجهان وجهانیان کمتر توجه داشتند اکثر افراد مشغول فعالیت مذهبی بوده وطرق نجات وسلامتی دنیای دیگررا جستجو میکرد ند . وکمتر راجع بسعادت فرد و بهبودی جامعه فکرمی نمود ند ، هدف فرد وجامعه همانا دریافت راه نجات آخرت وسلامتی بوده است ، ثروت بنظر بد دیده می شد وحصول تحول را مکروه می شمردند . لذا فعالیت های اقتصادی بغرض رفع احتیاجات وخواهشات انسانی خیلی کم بعمل می آمدوا کثر حصه حیات عوض فعالیتهای اقتصادی صرف معاملات مذهبی میگردید .

حادثه مهم که باعث تحول این وضعیت اجتماعی وسیاسی گردید همانا جنگ مذهبی اهل اضارا علیه مسلمانان و تشکیل اتحادیه مذهبی کروسید از طرف پاپ روم بوده است ، در حدود قرن ۱۲ و ۱۳ پاپ قشون اروپا را متحد ساخته بطرف شرق سوق الجیشی نمود تا بیت المقدس را از دست مسلمانان آزاد بسازند گرچه این جنگهای صلیبی یک شکل مذهبی داشت ولی فی الحقیقت پاپ از نفوذ مسلمانان در اروپا درهراس بود از یکطرف مسلمانان تجارت حوزه مدیترانه ونقاط پر فیض شمال افریقای شمالی را منحصر بخود ساخته بودند واز طرف دیگر نفوذ شان در ممالک اروپا روزافزون بود .

علاوتاً تماس مسلمانان با اروپائیان آن دوره باعث بیداری ونهضت ملی می شد ، از ینجااست که پاپ اراده نمود تادست مسلمانان راازاروپا کوتاه بسازد لذا جنگ مقدس مذهبی را علیه مسلمانان اعلان نموده واتحادیه مذهبی کروسید را که مرکب از عساکر ممالک مختلفه اروپابود بطرف بیت المقدس متوجه ساخت تا بیت المقدس را که در نزد مذهب نصرانیت نیز قدسیت دارد از دست غیر نصارا آزاد

بسازد. اتحاد به مذهبی کرو سید دو دفعه بغرض آزادی بیت المقدس ومرتفع ساختن نفوذ مسلمانان از حوزهء مدیترانه تشکیل گردید وبصورت منظم بطرف شرق قریب سوق الجیشی نمود ولی هردودفعه درمقابل مسلمانان مغلوب گردیده و بمقصد ومرام اصلی خودنرسید وبیت المقدس راآزاد ساخته نتوانست ولی ازنگاه دیگر همین جنگهای مذهبی طوریکه قبلااشاره شد باعث تحول اجتماعی وسیاسی اروپا گردیده حیات مردم اروپارا دگرگون ساخت تحولاتیکه در اثرجنگهای صلیبی درار وپا ظهورکرد.

۱: در اثرجنگهای صلیبی وتماس یافتن اروپائیان باشرقی ها با کلتور وتمدن شرق آشنا گردیده در تحت این کلتور وتمدن درآمدند. در این عصر مسلمانان دارای یونیورستی های عظیم الشان بوده ازحیث علم و عرفان نظیری نداشتند افراد وجوامع اسلامی بحیث افراد آزاددارای هرگونه حقوق مدنی و حقوق طبیعی بودند ولی ازطرف دیگر قشون اروپا مرکب ازافرادی بودند که بحیث نیم غلام زندگانی میکردند .لذا درد ماغ این عساکر اروپائی حس آزادی ترزیق گردید وبمجرد برگشتن با روپا آزادی را شروع کردند.

۲—به نسبت جنگهای صلیبی ملوك الطوایفی دراروپا ضعیف گردیده وشکست وریخت آن دراروپا آغاز گردید. عساکر اروپائی وقتیکه با روپا رجعت نمودند بمزرعهای مربوطهءخویش نرفتند وسراطاعت را بحکم خوانین ملوك الطوائف خم ننموده حیات آزاد دراختیارکردند. لذا خوانین ملوك الطوائفی افراد را ازدست داده مجبوربودند که زمین های خودرا طورکشتمندی وبصورت قرارداد آزاد به زارعین بدهند که بالای آن زارعین نفوذ نداشتند وهرگونه اوامررا بالای آنها تعمیل ساخته نمیتوانستند وبدینصورت ازقدرت ونفوذ خوانین ملوالطوائف کاسته شد

۳: در اثر جنگهای صلیبی تجارت شرق باغرب توسط خود مردم اروپا قایم گردیده اروپائیان مستقیماً با عالم شرق در تماس شدند. عساکر اروپائی وقتیکه باروپا برمیگشتند اشیای لوکس ایشیائی از قبیل مسالجات عاج، لعل بدخشان واحجار کریمه با خود باروپا بردند، چون تقاضا برای اینگونه اموال در اروپا خیلی زیادبود لذامفاد بیشتریرا حاصل کردند.

به‌نسبت اینکه عساکر ازیکطرف براه های‌شرق بلد بوده وازطرف دیگر با عرف وعادات شرقیان آشنا شده بودند تجارت شرق را ادامه‌دادند واز ین ناحیه اقتصاد را خیلی تقویه کردند. به نسبت قیام تجارت شرق با غرب یک طبقه متوسط الحال تجار درارو پا بمیان آمده حکومات اعلیه ملوك الطوایفی مجادله‌نمایدوقوانین رابرای حفظ‌مفادو منفعت طبقه تجار وضع کند که‌بالاخره عوض ملوك الطوایفی حکومات مقتدر و مطلق العنان درارو پا تاسیس گردیده وملوك الطوایفی ازبین رفت، نیم‌غلامان در سرتاسر اروپا آزاد گردیده برخی شغل تجارت وبعضی پیشه‌وزراعت رااختیارکردند بنابر علل فوق وضعیت اجتماعی اروپا تغییرخورده تحولات ذیل در اوضاع اجتماعی اقتصادی وسیاسی اروپا رخ داد.

ازحیث اوضاع اجتماعی عوض نیم غلامان(سرفها)یک طبقه‌متوسط الحال تجار بمیان آمدکه‌بمرورزمان‌کسب اهمیت نموده‌ستون فقرات گشته و جوامع مقتدر سیاسی را تشکیل کردند. ازحیث وضعیت سیاسی حکومات مقتدری رویکار آمد. ملوك الطوائفی ازبین رفت قوانین ملوك الطوائفی لغو وعوض آن قوانین حکومات مرکزی عرض اندام نمودو در اثر ازبین رفتن حکومات ملوك الطوائفی قشونهای قوی متحد تشکیل گردید.

ازحیث حیات اقتصادی افراد جوامع آزادانه شروع بفعالیت اقتصادی نمودند. توسط زراعت وتجارت امرارحیات می نمودند. زعمای مذهب آهسته آهسته اخذ سودرا جوازقرارمیدادند لذافعالیت های اقتصادی به پیمانه‌بیشتری صورت میگرفت.

(با قیدارد)

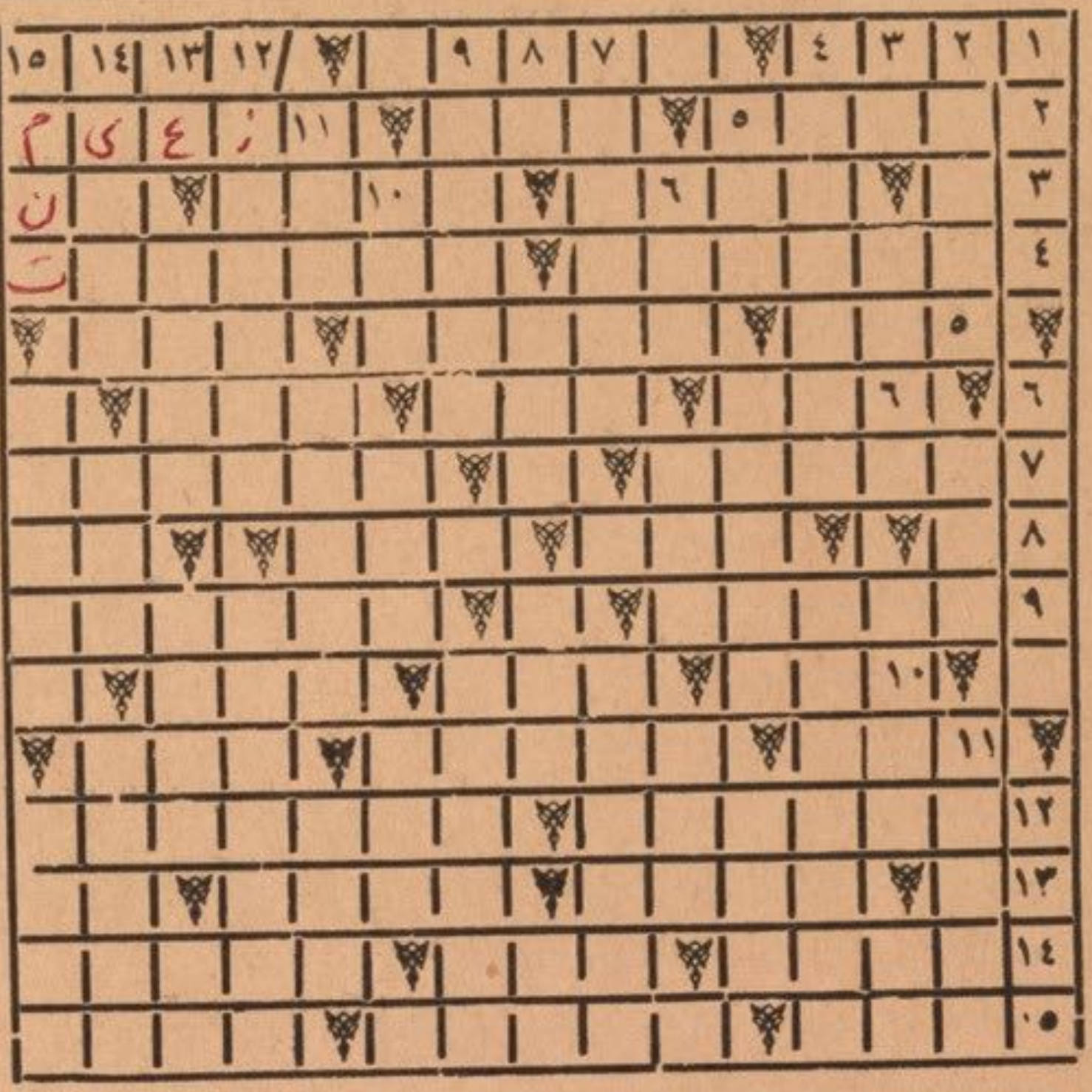

افقی

۱: — یکی از شعرای نازکخیال پنبتو — سنه جاری — پیشوا .

۲: — طرز — یکی از ممالک عربی — نام گلی است .

۳: — همراه — پایتخت یکی از ممالک اروپائی — پراگندگی — تهداب .

٤: — یکنوع صنعت پیشه — جاندارانن .

٥: — یکقوم است — یکنوع اسلحه جدید — دروازه .

٦: — فالتو — یکی از آلات سرکسازی — یکنوع سرموسیقی .

۷: — یکنوعی از گیاه است — نام یکی از فیلمهای مشهور هندی .

۸: — یکی از ضمایر — آنچه مردم می بینند — پساوند ظرفیت — درپښتو ماهی را میگویند .

۹ : ــ مخالف همدیگر ــ یکی از ممالک امریکای جنوبی .
۱۰ : ــ معکوساً مترادف نژاد ــ ناپخته ــ تخلص یکی از دکتوران مرحوم وطن .
۱۱ : ــ کفش ــ متناسب ــ اسلحه قدیمه .
۱۲ : ــ کسیکه در زندگانی بخود مسئولیت حس نمیکند ــ سوال ؟
۱۳ : یکی از علایم جمع ــ تراوش کننده ــ درختی است در دورخ ــ دندان ؟
۱٤ : ــ رحمت خدا ــ تا ــ تحفه .
۱۵ : ــ خانواده ــ جائی که از آن گل میکنند ــ فرستاده شده .

عمودی

۱ ــ خنده کننده ــ رسیدن ــ جهت .
۲ : بند آهنی ــ برآمد (به پښتو) ــ ملك الشعراء .
۳ : ــ پهلوان ــ سخیف ــ رشد ــ علامهء مفعولی .
٤ : گشتاندن ــ جاری .
۵ : ــ مزدوج کنار ــ دوای رفع خواب ــ همیشه باساربان است .
٦ : ــ سمبول صحت ــ گوشت زیاد دارد ــ سه پرزه اول ماشین ؟
۷ : ــ نهی آزار ــ نام یکی از شعرای مشهور پښتو .
۸ : ــ زهر ــ که نباشد سود نیست ــ سر ــ عدد .
۹ : ــ کاریرا بخود بستن ــ در سورهء قارعه ذکر شده ؟
۱۰ : ــ کادم میخورد ــ توان ــ مرادف نظم .
۱۱ : ــ یکی از خوانندگان مشهور کابل ــ قسمتی از عمارت ــ میوه ؟
۱۲ : ــ معلمین ــ آباد ساختن .
۱۳ : ــ گل ــ کنایه از چشم ــ دور کردن ــ در قطی عطار یافت میشود ؟
۱٤ : ــ جمعیکه بمعنی مفرد استعمال میشود . ــ نسبت بواحد ــ صدق .
۱۵ : ــ احسان گذاری ــ آنچه بچشمان تو خواب آورد ــ ظرف آتش .

هر کس اول بحل آن موفق گردد یک جلد کتاب نفیس از نشرات پوهنځی ادبیات طور جائزه دریافت خواهد کرد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

خلاصه نتا یج امتحان نهائی ۱۳۳۳ پوهنځی ادبیات

مشمولین امتحان	۹۳	نفر
کامیاب	٦۷	»
مشروط	۲۲	»
ناکام	٤	»

محصلینیکه بعد از خاتمه دادن تحصیل خود باخذ درجه لیسانس نائل آمده اند قرار ذیل اند :

رشته ادبیات

۱- شاه علی اکبر شهرستانی
۲ - گل احمد فرید
۳- محمد هاشم
٤- محمد اعظم عبیدی
٥- محمد یوسف حسرت
٦- عبد الباقی
۷- حضرت الدین
۸- شمس العابدین
۹- میر گل خوشه چین
۱۰- عبد الرحمن
۱۱- محمد یونس مرهون
۱۲- غلام محی الدین
۱۳ عبد الرحیم
۱٤- عبد الغفار
۱٥- عبیدالله شیوایانا

رشته تاریخ وجغرافیه

۱- غلام سخی مئوال
۲- محمد محسن فرملی
۳- احمد علی معتمدی
٤- عبدالمنان بیرم
٥- عبد لاحد یحیا یی
٦- سید مقصود سعیدی
۷- محمد مصطفی
۸- محمد یار غرنی
۹- عبد السبحان وصیف
۱۰- سید مصطفی امیری
۱۱- عبد الواحد دبیر

نوت : آقای عبیدالله شیوایاناچون طبق فیصله مجلس استادان ومنظوری مقام محترم ریاست پوهنتون درسال چهارم فاکولته شامل وبعد از دادن امتحان موفقانه کامیاب شده اند داخل درجه‌بندی نیامده وهمچنان آقای عبدالواحد دبیر که باتیم والیبال افغانی بهند رفته بودند وبعدازمراجعت بوطن امتحان داده موفقانه کامیاب شده اند داخل درجه‌بندی در صنف نیامده اند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

طبق وعده قبلی اینک موفق بطبع یک اثر دیگر استاد ملک الشعراء بیتاب بنام دستور زبان فارسی گردیده خدمت ذوقمندان علم وادب تقدیم میداریم . قیمت هر جلد ۱۵ افغانی آثار مطبوعه دیگر استاد راکه عبارت از علم بدیع و علم عروض وقافیه باشد هم از مدیریت نشرات پوهنځی ادبیات در مقابل ٤ افغانی فی نسخه بدست آورده می توانید. کتاب علم تربیه [illegible] هاشم شایق راکه معدودی از آن باقی [illegible] ۱۵ افغانی ابتیاع فرموده بسرمایه علمی خود بیفزایند

شرح اشتراك

کابل	سالانه	۱۰ افغانی
برای محصلین	”	۸ ”
ولایات	”	۱۲ ”
خارج	”	یک دالر بامحصول پوسته
این شماره		٦ افغانی

آدرس : مدیریت نشرات فاکولته ادبیات
شهر نو، کابل، افغانستان .

مدیر مسؤل : مدیر مسئول : عبدالعفو (غرقه)

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library